

سپهر

شماره ۶۳ فروردین ماه ۱۳۷۸



سید محمد که در بهار و سبزه بود
وظیفه کرباب در فخر کز آن شایسته بود

سید مرتضی که در کربلا
مبارک بود

✽ زنجیر اسارت بر پای اندیشه!

✽ نگاهی به انتخابات شوراها

✽ جامعه شناسی و خشونت در گفتمان سیاسی

✽ کرکس جنگ بر فراز اروپا!

✽ پست مدرن ارتجاع!

در این شماره می خوانید:

- ۳ * گام های امید بخش در راهی دشوار و طولانی (یادداشت سردبیر)
- ۴ * زنجیر اسارت بر پای اندیشه (بیژن برهمندی)
- ۷ * نگاهی به انتخابات شوراها (محسن حیدریان)
- ۹ * "پست مدرن ارتجاع" چه مقوله ایست؟ (ساسان رجالی فر)
- ۱۰ * سایه یک شیخ - بخش دوم (بابک امیرخسروی)
- ۱۳ * کرکس جنگ بر فراز اروپا (ب. شباهنگ)
- ۱۴ * جنبش خلق کرد ادامه دارد (و. معصوم زاده)
- ۱۶ * جامعه شناسی و خشونت در گفتمان سیاسی (سعید پیوندی)
- ۱۸ * مشکل مدنیت در سیاست ایران (محسن حیدریان)
- ۲۱ * یک نامه توضیحی و پاسخ آن
- ۲۲ * از ماست که بر ماست (شعله)
- ۲۴ * مجریان گوش به فرمان هیتلر (پ. دنیا)
- ۲۵ * شلمچه به روایت تصویر (ب. شباهنگ)
- ۲۶ * نابسامانی های بهداشت و درمان در ایران (س. اسماعیلی)
- ۲۷ * از لابلای مطبوعات (مانی پژمان)
- ۳۰ * مناظره پشه مالاریا با د.د.ت (سیاوش کسرائی)
- ۳۱ * در گاهوار زایش آینده (م. آرم)

نوروزتان پیروز



هیئت تحریریه و کارکنان "راه آزادی"، فرارسیدن سال نور را به همه هم میهنان گرامی تبریک می گویند و برای همگان سالی خوب و موفق، همراه با تندرستی و شادی آرزو می کنند. با این امید که میهن عزیزمان ایران، در سال جدید گام های استواری به سوی آزادی، قانونیت و مردمسالاری به پیش بردارد.

آدرس تماس مستقیم با شورای مرکزی
حزب دموکراتیک مردم ایران:
Rivero, B.P. 47
92215 Saint Cloud Cedex
France

بهای تکفروشی:
آلمان ۴ مارک
اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک
سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار
ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

آدرس پستی راه آزادی:

Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

راه آزادی را یاری دهید!

آدرس راه آزادی در اینترنت:

<http://members.aol.com/rahezadi>

گام های امیدبخش در راهی دشوار و طولانی

سفر محمد خاتمی به ایتالیا و در پی آن دیدار او از پاپ در واتیکان را، بدون تردید می توان فصل تازه ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به حساب آورد. سیاست خارجی ایران، پس از دو دهه رکود، با نخستین سفر رییس جمهوری اسلامی به یک کشور اروپایی، اینک می رود تا مرزهای انزوای خود را درنوردد. نباید فراموش کرد که مناسبات جمهوری اسلامی ایران با غرب، در آستانه رویداد دوم خرداد و انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، در نقطه حسیض خود به سر می برد. رای تاریخی دادگاه "میکونوس" برلین، در محکومیت سران وقت جمهوری اسلامی، در واقع سند افلاس و ورشکستگی یک سیاست خارجی خردستیزانه و ماجراجویانه نیز بود. آنروزها تندروهای جناح راست در ائتلاف با دولت تکنوکرات هاشمی رفسنجانی، علیرغم توافق عمومی و تسایل برای نزدیکی به غرب، جهت گسترش مناسبات اقتصادی و سروسامان دادن به اقتصاد بیمار کشور، به دلیل بی اعتقادی نسبت به لزوم گشایش فضای سیاسی، نقض مکرر حقوق بشر در ایران و صدور تروریسم به خارج از مرزهای کشور، از تنظیم یک رابطه معقول با کشورهای غربی عاجز بودند.

گزینش خاتمی به ریاست جمهوری، با پشتیبانی عظیم مردم ایران و گفتمان تازه ای که او در مورد لزوم تساهل، توسعه سیاسی، جامعه مدنی و گفتگوی میان تمدنها در فضای یخ زده سیاسی کشور جاری ساخت، گشایش نسبی فضای مطبوعاتی کشور، انتخابات شوراها و غیره، شرایط مناسب تری برای تجدید نظر در مناسبات سیاسی و اقتصادی میان جمهوری اسلامی با غرب را فراهم ساخت. رییس جمهوری اصلاح طلب ایران که در داخل، درگیر یک نبرد همه جانبه سیاسی و فرهنگی با نیروهای محافظه کار سنتی و انحصار طلب است، اینک با سفر به یک کشور اروپایی، در تلاش است به طور همزمان ابتکار عمل در حوزه روابط خارجی را نیز در دست گیرد. البته بهبود مناسبات با غرب و درهم شکستن کامل رکود بیست ساله دیپلماسی ایران، راه پرپیچ و خمی است که خاتمی تازه در آغاز آن قرار دارد. او در مسیر پیمودن این راه، بدون شک با موانع بسیار، از جمله کارشکنی های جناح انحصار روبرو خواهد بود.

دغدغه اصلی نیروهای محافظه کار سنتی، در رابطه با سفر اخیر خاتمی به ایتالیا - و سفر آینده او به فرانسه و احتمالاً آلمان - نیز از جمله در اینست که آنان، خود ابتکار یک دیپلماسی مبتنی بر گفتگو و احترام متقابل را از دست داده اند و با نگرانی سفر خاتمی را گامی در راستای افزایش اعتبار جهانی شخص او و به تبع آن تحکیم موقیعت داخلی وی ارزیابی می کنند. بهیچوجه

نیست که این سفر، در روزنامه ها و نشریات وابسته به جناح راست، بازتاب چندانی نیافت و بر عکس آنها تلاش نمودند تا با چاپ اخبار دروغ و تحریک آمیز در این زمینه، موقیعتی را که از این سفر حاصل شده بود، کم رنگ جلوه دهند. اما آنها تنها به تبلیغات سؤ نیز بسنده نکردند. دستگیری حجت الاسلام کدیور که نمونه خشنی از نقض حرمت انسانی و سرکوب آزادی اندیشه است، محاکمه غیابی قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان، یعنی عباس امیرانتظام و همچنین فشار علیه مطبوعات، آنهم درست در آستانه سفر خاتمی به خارج، می بایست جو گفتگوهای رییس جمهوری را در اروپا سنگین کند و دست او را در تلاش برای یافتن زبان مشترک با همتایان غربی خود، بسته نگه دارد. جالب اینجاست که در این معرکه، هاشمی رفسنجانی نیز در نماز جمعه، سفر خاتمی را تداوم همان سیاست خارجی عصر ریاست جمهوری خود وانمود می سازد، تا از اهمیت دیپلماسی واقع بینانه تر و فعال تر دولت کنونی بکاهد!

این سفر در میان اپوزیسیون خارج از کشور نیز با واکنشهای گوناگونی روبرو شد. در حالیکه طیف نیروهای طرفدار براندازی و در راس آنها مجاهدین خلق، سفر خاتمی را فرصتی مغتنم برای برگزاری تظاهرات بعضا خشونت آمیز و افشاکاری علیه جمهوری اسلامی به شمار آوردند، شخصیتها و سازمانهای دمکرات و میانه رو اپوزیسیون در خارج، این سفر را در مجموع مثبت ارزیابی نموده و در اعلامیه ها و نامه های سرگشاده - با مضامین گاه متفاد - در عین حال آرزو کردند که سفر خاتمی تنها در چارچوب گسترش مناسبات اقتصادی ایران با غرب محدود نماند، بلکه همچنین به رعایت بیشتر موازین حقوق بشر و تحکیم جامعه مدنی در ایران منجر گردد.

اما کشمکشهای سیاسی هفته های گذشته در ایران، تنها به سفر خاتمی به اروپا محدود نبود. به جرات می توان گفت که این روزها، اکثر رویدادهای سیاسی کشور، به سرعت به صحنه یک جدال تمام عیار میان مردم و اصلاح طلبان از یکطرف و اقلیتی انحصار طلب و زورمدار از طرف دیگر تبدیل می گردد. از جمله می توان به انتخابات شوراها، بازداشت حجت الاسلام کدیور، برگزاری نخستین نشست همگانی کانون نویسندگان ایران و موضوع پیگیری قتلهای سیاسی ماههای گذشته اشاره کرد.

شاید این طنز روزگار است که بیشتر تشیقات و تضییقات یکساله اخیر نیروهای محافظه کار سنتی، عملاً به ضد اهداف اولیه خود آنان تبدیل شده است. هر تیری که آنان به سوی پیکر جامعه مدنی ایران پرتاب می کنند، آنرا نیرومندتر می سازد و تیر رها شده همچون "بومرنگ" به سوی

خود آنان باز می گردد. اگر تلاش می ورزند تا از انتخابات شوراها جلوگیری کنند، بیست و پنج میلیون نفر به پای صندوقها می روند و اکثریت بزرگ آنان به نامزدهای اصلاح طلب و مستقل رای می دهند. اگر به لطف اکثریت دست راستی مجلس، عبدا لله نوری را از کابینه خاتمی کنار می نهند، همین شخصیت اصلاح طلب، با آرا بزرگ مردم، برنده اصلی انتخابات تهران می شود. و اگر قتل مختاری و پوینده را به عنوان سلاخی برای ارباب و سرکوب دگراندیشان و صاحبان قلم به خدمت می گیرند، کانون نویسندگان ایران ۱۵ سال پس از یورش حکومت به دفتر آن، این بار در پناه مراقبت نیروهای انتظامی دولت خاتمی، نخستین اجلاس همگانی خود را با موقیعت برگذار می کند و یا نویسندگان و هنرمندان کشور به دریافت لوح زرین ناتل می شوند. این ها وقایعی هستند که هر یک به تنهایی، از طرفی مویید نبردی بی امان میان نیروهای دیروز و فردا و از طرف دیگر طلیعه گامهای امیدبخشی در راستای تحکیم جامعه مدنی می باشند. شاید بسیاری، این گامها را کوچک و ناچیز قلمداد کنند. اما نباید فراموش کرد که جنبش جامعه مدنی ایران، به دلایل عدیده، راه خود را در مسیری پر فراز و نشیب و دشوار و به کندی به جلو باز می کند، بطوریکه چنین حرکتی در نگاه اول و در دوره کوتاهی، به چشم نمی آید و احساس نمی شود. اما مقایسه اوضاع امروز جامعه ایران با اوضاع یکسال پیش، دگرگونی ها را - لااقل در زمینه فضای سیاسی کشور - در مقابل چشم بیننده روشن تر می سازد.

با اینحال یک لحظه نیز نباید فراموش کرد که انبان توطئه و تفتین اقلیت صاحب زور و زر، هنوز خالی نشده است. برای آنان هیچ حریمی جز قدرت مطلقه شان مقدس نیست. آنان روحانی متفکر و روشن ضمیری چون کدیور را به سیاق دستگاههای تفتیش عقاید قرون وسطی، به دادگاه ویژه روحانیت فرا می خوانند و سپس به بهانه واهی "خطر تبانی!" به زندان می افکنند و همزمان برخی قائلین جنایات اخیر را به قید ضمانت آزاد می سازند! در کنار همه این دسیسه ها، جنبش جامعه مدنی ایران از سوی دشمن دیگری نیز تهدید می شود: اوضاع وخیم اقتصادی، فقر و مسکنت اشرار وسیع مردم و ناراضیاتی فزاینده آنان از معضلات لاینحل معیشتی، عواملی هستند که می توانند، جامعه ایران را در کام بحرانی هولناک با پیامدهای ناروشن فرو برند. علیرغم گامهای امیدبخش یادشده در زمینه گشایش فضای سیاسی، متأسفانه روزنه امیدبخشی برای بهبود اوضاع اقتصادی به چشم نمی خورد و این امر، نهال تازه توسعه سیاسی را در معرض توفانهای سهمگین قرار می دهد.

به مناسبت بازداشت محسن کدیور زنجر اسارت بر پای اندیشه!

بیژن برهمندی

شود. همه شهروندان را شهروند درجه اول می داند، قدرت مطلقه را مفسده آور می داند، دین را وسیله تأمین قدرت و ثروت نمی داند، از استقلال نهاد دین از نهاد دولت دفاع می کند، دین دولتی را دین نمی داند، عقلانیت را پاس می دارد و جامعه مدنی و دموکراسی را با دین سازگار می داند، معتقد به اصلاحات ساختاری در وزارت اطلاعات است.....

گنجی پس از ذکر مفصل مواردی از این دست، اضافه می کند که "من و بسیاری از دیگر شهروندان این مرز و بوم چون کدیور فکر می کنیم. از این رو همچون کدیور مستحق حبس در زندانیم!"

جالب است که با وجود تمام تفسیرهایی که از علل بازداشت محسن کدیور انجام گرفته است، دادگاه ویژه روحانیت، کمترین توضیحی درباره علل بازداشت نامبرده منتشر نکرده و رئیس قوه قضائیه نیز، در مقابل سنسوال خبرنگاران، از افشای علل دستگیری و نیز محتوای بازجویی های نامبرده خودداری کرد. این در حالی است که در روزهای اول بازداشت، حتی خانواده نامبرده نیز حق ملاقات وی را نداشتند، ولی بعدها، این اجازه برای ملاقات به وی داده شد. در همین ایام، نشریه صبح امروز، بدون توضیح بیشتر متن گفتگویی با کدیور را از محل بازداشت وی؛ منتشر کرد. کدیور در این گفتگو، در پاسخ به سنسوال "موارد اتهام شما چه بود"، موارد مذکور را "تضعیف نظام"، "اهانت به حضرت امام"، "اهانت به مقام رهبری"، "تشویش اذهان"، یا "تبلیغ آیت الله منتظری" و "تبلیغ جدائی دین از سیاست" نام برد. کدیور در این گفتگو تصریح کرد که اتهامات نامبرده مستند به مقالات و مصاحبه های اخیر وی با روزنامه "خرداد" و "جهان اسلام" و سخنرانی اصفهان بوده است.

کدیور توضیح داده است که به "آقایان" متذکر شده که در قانون جرمی به نام "تشویش اذهان" یا "تبلیغ آیت الله منتظری" و "تبلیغ جدائی دین از سیاست" وجود ندارد. وی همچنین یادآور شده است که "من از آیت الله منتظری در چارچوب نامه ۱۰۸، ۶۸، حضرت امام دفاع کرده ام. امام می فرمایند "نظام و مردم از نظرات ایشان استفاده کنند." و "با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می بخشید."

کدیور در اینجا اضافه کرده است که البته "آقایان" در بازجویی کتبی اتهام تبلیغ آیت الله منتظری را مطرح نکردند. نامبرده درباره اتهام اهانت به امام می گوید که چون از مصدق تعریف کرده است و امام درباره نامبرده گفته است که "او هم مسلم نبود" بنابراین به امام اهانت شده است!

همچنین ذکر این نکته در مصاحبه که "برخی درصدد بازتولید نظام سلطنتی در ایرانند" اهانت به مقام رهبری تلقی شده است! به نظر می رسد که پافشاری "آقایان" بر حقانیت اتهامات مربوطه و نشنیده گرفتن بیش از ده ساعت توضیحات کدیور در رد این اتهامات و باعث شده است که نامبرده از جوابگویی مجدد به سنسولات و بازجویی ها سر باز زند و آن گونه که همسرش اعلام کرده است، تقاضای وکیل مدافع نموده و صلاحیت دادگاه را به رسمیت نمی شناسد.

در این میان درج مقاله ای در نشریه جدید انتشار "نشاط" - که به جای نشریه "جامعه" و "نوس" و به سردبیری شمس الواعظین منتشر می شود- از برخی مقاصد پنهان دادگاه ویژه روحانیت پرده برمی دارد. این مقاله، با عنوان "ریشه های اجتماعی و سیاسی بازداشت کدیور" به زمینه های قدرت گیری تدریجی بخش هایی از روحانیت اشاره می کند که پس از مرگ خمینی این امکان را یافتند که به فعالیت مجدد روی آورند تا هویت خود را از طریق تأمین استقلال از قدرت سیاسی دوباره به دست آورند.

مقاله سپس توضیح می دهد که، برکناری آیت الله منتظری از قدرت، خلا فقدان یک نیروی پر اهمیت در میان روحانیون مستقل از قدرت را برطرف کرد و بار دیگر "دوگانگی نهادهای دین و دولت" احیا شد.

نویسنده مقاله معتقد است که این جریان به دو دلیل "توان حفظ استقلال در برابر حکومت را دارا بود." یکی اینکه پس از خمینی مرجعیت و رهبری نتوانست مصداق واحدی بیابد و دوم اینکه این جریان از "پیاده نظام سیاسی" پر اهمیتی برای بدست آوردن مقبولیت اجتماعی بهره مند بود.

"البته اندیشه را می توان با تولید اندیشه پاسخ گفت. اما امروزه امثال کدیورها، اصغرزاده ها، عباس عسیدی ها نقش چماق و تفنگ را در جامعه دارند و به دنبال فرمی با نام دین هستند. یعنی مثلث زر و زور و تزویر برای انجام این فرم جمع شده اند و نمی توان به آنها با اندیشه پاسخ داد!"
مسعود ده نمکی، سردبیر روزنامه "جبهه"

درست چند روز پس از ضرب و شتم هادی خامنه ای در قم، روحانی دیگری به نام محسن کدیور در تهران، به وسیله دادگاه روحانیت بازداشت و به زندان اوین منتقل شد. موضوع این خبر، یکی از مضامینی است که نشریات ایران را در هفته های اخیر به خود مشغول داشته و سروصدای فراوانی به راه انداخته است.

حجت الاسلام محسن کدیور که تحصیلات دینی خود را زیر نظر آیت الله منتظری به اتمام رسانده و از نامبرده حکم اجتهاد گرفته است، در سالهای اخیر در حوزه و دانشگاه به تدریس مشغول بوده است. نامبرده با انتشار نخستین کتاب خود به نام "نظریات دولت در فقه شیعه" (۱۳۷۶) مورد بی مهری روحانیون حکومتی قرار گرفت و به قول معروف او را از دانشگاههای امام صادق بیرون آمدند! نامبرده همچنین در اواسط سال ۷۶ آنگونه که نشریه "عصرما" تذکر داده است، "به جهت محدودیت ها و فشارهای وارده از سوی برخی منابع ناگزیر به ترک قم و عزیمت به تهران شد."

کدیور که تا به حال با انتشار چندین جلد کتاب و نیز حدود صد مقاله در نشریات مذهبی تخصصی، دیدگاههای خود را تشریح کرده است، اخیراً طی چند سخنرانی و مصاحبه با نشریات پرتیراژ، درباره آزادی در جامعه دینی، استقلال نهاد دین از نهاد حکومت، نقش روحانیت در انقلاب و غیره، مطالبی را مطرح کرده است که ظاهراً کاسه صبر روحانیون محافظه کار حکومتی را لبریز کرده، به طوریکه او حتی پیش از محاکمه به اسارت درآمده است. روزنامه اطلاعات، در اعتراض به این بازداشت، طی مقاله ای خطاب به یزدی رئیس قوه قضائیه می نویسد: پس از شعار معروف "نگوشت تا نزنند" حالا نوبت دادگاه روحانیت شده است تا از شعار "ننوسید تا بازداشت نکنند" پیروی کند.

علاوه براین، می توان از نامه سرگشاده ۱۰ نفر از مدیران مسئول نشریات نام برد که طی نامه اعتراضی خود به رئیس جمهور خواستار دخالت قوه مجریه برای "پاسداری از آزادی های قانونی همه شهروندان" شده اند. آنها کدیور را از "مجتهدین نواندیش حوزه" دانسته اند که هدفی جز "اصلاح اندیشه دینی" نداشته است. این نامه به امضای مدیران مسئول نشریات خرداد، جهان اسلام، همشهری، صبح امروز، ایران نیوز، اخبار، نشاط، آریا، کار و کارگر و اطلاعات رسیده است. کارگزاران سازندگی نیز با انتشار بیانیه ای بازداشت کدیور را شدیداً محکوم کرده و آنرا مغایر با قانون اساسی دانسته اند.

علاوه بر روحانیون هوادار خاتمی، که با صدور اعلامیه های متعدد این اقدام را محکوم کرده اند، شخصیت های ملی و مذهبی نیز هرکدام با مقالات و مصاحبه ها، به تبیین اعمال دادگاه روحانیت و افشای اقدامات خودسرانه این نهاد پرداخته اند.

دکتر ابراهیم یزدی، در مصاحبه ای با نشریه "صبح امروز"، از خودکامگی های دادگاه روحانیت، در یکی دو سال اخیر پرده برمی دارد و دستگیری و تفتیش عقاید هواداران نهضت را در شهرهای مختلف مثال می آورد. نامبرده از جمله بر ملا می کیند که در بازجویی های این دادگاه از دستگیرشدگان درباره اعتقاداتشان مثلاً درباره توسل، شفاعت، تقلید، چمکران قم، معجزه امامان و نیز امام زادگان، بازجویی و پرس و جو می کنند.

اکبر گنجی نیز، طی مقاله ای درباره کدیور می نویسد: "محسن کدیور به دلیل دگراندیشی و تجاوز از روایت قشری و ایدئولوژیک از دین، بازداشت شده است. کدیور مخالف خشونت و خشونت گرایان است، مدافع آزادی عقیده و بیان است، ... حقوق شهروندان را به رسمیت می شناسد، انتقاد از مقام رهبری را مجاز می داند، دادگاه ویژه روحانیت را غیرقانونی می داند، آیت الله منتظری را یک شهروند صاحب حق می داند که باید آزادانه نظرش مطرح

مقاله آنگاه تشدید فعالیت دادگاه روحانیت در چند ساله اخیر و برخورد ویژه این دادگاه با هواداران و حامیان آیت الله منتظری را، در وجود تسلیلی می داند که شخص منتظری را نشانه رفته اند. مقاله معتقد است که دستگیری ابوالفضل موسویان، غلامحسین نادی، حسنعلی نوری ها، محمود خیرالهی، ولی الله احراری، رضا احمدی و نیز احضار عبدا لله نوری به دادگاه و سرانجام دستگیری محسن کدیور "قرار دادن قطعات پازلی است که سرانجام تصویر آیت الله منتظری را کامل خواهد کرد".

نویسنده مقاله از قول صاحبان نظران و تحلیل گران می نویسد که وجود دو عنصر - محسن کدیور و عبدا لله نوری - در میان جریان استقلال طلب حوزه، این جریان را از جریان سنتی استقلال طلب به رهبری آیت الله گلپایگانی، متمایز می سازد. نویسنده معتقد است که ارتباط نزدیک کدیور با جریان دانشجویان و روشنفکران دینی باعث جذب نیرو به سوی این جریان گشته و عبدا لله نوری "په دلیل امتیازاتی که در نتیجه حضور در بافت قدرت در دست دارد" عملاً به کریند ایمنی این طیف تبدیل شده است. نویسنده در پایان، باز هم از قول "صاحبان نظران" برای طیفی که "مهم ترین مشخصه خود را دفاع از استقلال حوزه از حکومت و ترویج فقاقت دموکراتیک می داند" آینده ای رو به جلو پیش بینی کرده است.

ویژه گی های دیدگاهی که صاحبان قدرت را به وحشت انداخته است

همه می دانند که موضوع درک ضرورت بازاندیشی نسبت به تئوری های راهنمای برپائی جمهوری اسلامی، در میان اندیشمندان مسلمان، حادثه تازه ای نیست و لااقل پیشینه ای چند ساله دارد. شکست های متعدد مادی و معنوی رژیم ج. ا. و خسارات هولناک و گاه جبران ناپذیری که بر میهن ما وارد ساخت، در سالهای گذشته، بخش هائسی از روشنفکران مسلمان را به عقب نشینی و بازنگری وادار ساخت و از این رهگذر موج نوین و پر اهمیتی از یک جنبش تجدیدنظرطلبی و اصلاح گر به ویژه در پیرامون حکومتگران اسلامی بوجود آورد.



مطرح شدن بحث های نظری در درون این جنبش، به شکل گیری لااقل دو جریان فکری متفاوت در درون آن انجامید. جنبش نظری متشکل در اطراف نشریه "کیان" را محتملاً باید مهم ترین مکتب اصلاح طلبی در درون این جنبش قلمداد کرد. عبدالکریم سروش و حجت الاسلام شستری از شخصیت های برجسته این مکتب به شمار می روند. این دیدگاه با بررسی همه جانبه ناکامی های پیاپی و مستمر حکومت دینی در مقابله با مشکلات پیچیده اقتصادی و اجتماعی یک جامعه در اواخر قرن بیستم، و به ویژه مدد گرفتن و درس آموزی از نهضت های فکری مذهبی مغرب زمین و شناخت مبانی فکری لاتیسیتیه، آشکارا به تئوری جدائی دین از حکومت گرویده و به روایتی از اسلام دل بسته اند که تنظیم کننده رابطه معنوی انسان با خدا و نیز با محیط پیرامون خویش است.

درباره دومین فراکسیون نظری درون این جنبش اصلاح طلبانه شاید نتوان به وضوح دیدگاه نخست، از اصول و مبانی واحدی یاد کرد. چرا که خواستگاه تئوریک این جریان، به طیفی از اندیشه های کمابیش متفاوت وابسته است که از تئوری نوین "نظارت فقیه" منتسب به آیت الله منتظری تا دیدگاههای مربوط به حکومت دینی به روایت حجت الاسلام خاتمی را دربرمی گیرد. محسن کدیور به همین طیف تعلق دارد. او که در سالهای اخیر با انتشار کتاب های "نظریه های دولت در فقه شیعه"، "دفتر عقل" و "حکومت ولایی" نقش فعالی در جنبش روشنفکران دینی ایفا کرده است، اخیر با سخنرانی ها و مصاحبه ها و مقالات متعدد به یکی از سردمداران این جنبش مبدل شده است.

نامبرده با نقد آن روایت از اسلام که در آن "سیاست عین دیانت" قلمداد شده است و در نتیجه از دین انتظار می رود که "راه حل سیاسی اقتصادی و فرهنگی ارائه کند"، به دیدگاه جدیدی رسیده است که مطابق آن "دین آمده است تا هدایت جوامع را برعهده داشته باشد. نیامده است که عقل انسان را به کناری بگذارد. دین نیامده است تا خودش به تنهایی تدبیر دنیای مردم را برعهده گیرد." (مصاحبه با صبح امروز - ۲۵ بهمن ۷۷). نامبرده در همین مصاحبه تصریح می کند که "تدبیر دنیا یک روش و کار عقلانی و مبتنی بر تجربه بشری است" و "هیچ دینی هم نگفته که من آمده ام تا به جای عقل و تجربه شما، دنیای شما را تدبیر کنم. بنابراین تدبیر دنیا، چون سیاست، اقتصاد، مدیریت کارهای عقلانی هستند که با تجربه بشری تکامل پیدا می کنند".

با اینحال کدیور معتقد است که انسان دیندار و جامعه دینی، اگر بخواهند با اتکا به تجربه بشری جامعه خود را اداره کنند، بهتر است که این "تدبیر عقلانی را با نظارت دین همراه کنیم" و در پاسخ این سؤال که این نظارت چگونه اعمال می شود، نامبرده به مفهوم "نظارت حقوقی عالمان دین" متوسل می شود، چرا که به اعتقاد وی "علم حقوق باید به گونه ای باشد که با حقوق دینی منافات نداشته باشد." (همانجا)

محسن کدیور، در مصاحبه ای به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب، (نشریه خرداد - ۲۷ بهمن ۷۷). دیدگاه انتقادی خود را نسبت به رژیم تبیین می کند. وی در این مصاحبه محافظه کاران مذهبی را متهم می کند که با توسل به سنت، به مقابله با مدرنیته پرداخته اند. وی در نقد خودکامگی حکومت پس از انقلاب اسلامی، معتقد است که انقلاب به حذف صورت نظام شاهنشاهی نائل آمد، اما "بنیادها و مناسبات نظام شاهنشاهی" پا برجا ماندند. نامبرده در همین مصاحبه از "نظام سلطنتی اسلامی" نام می برد و آن را نظامی معنی می کند که "در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد. از اینروست که به اعتقاد او، در کارنامه بیست ساله ج. ا.، "در تحقق هدف آزادی ما هنوز اندرخم یک کوچه ایم" و "کارنامه آزادی ما در دو دهه اخیر نمره قبولی نگرفته است." (همانجا)

محسن کدیور در همین مصاحبه، یکی از چالش های آغاز دهه سوم را "یک نبرد و تعارض فرهنگی و سیاسی بین مردم سالاری دینی و یک سالاری دینی" ارزیابی می کند و معتقد است که برخلاف نظر هواداران "نظام مبتنی بر آمریت" که تمام خواهی خود را به نام دین ترویج می کنند، "بین حقوق فطری و طبیعی مردم" و احکام الهی هیچ تعارضی وجود ندارد. (همانجا) و سرانجام، در همین مصاحبه با نشریه خرداد، کدیور به "یکی از مشکلات جدی"، یعنی "نخوه آمیزش دین با سیاست، قدرت و دولت" می پردازد و ضمن نقد دیدگاه "برخی از علما" در ترویج جدانی دین از سیاست به سراغ نقد تلقی رایج دیگری، به ویژه بعد از انقلاب، می رود که در آن، "دین خرج سیاست و روزمره گی ها" می شود و به این ترتیب، "به جای آنکه سیاست دینی شده باشد، دین سیاسی شده است." وی در توضیح این نکته می گوید: "یکی از مشکلات مهم دهه سوم انقلاب این است که نهاد سیاست و نهاد دین باید از یکدیگر جدا باشد در عین حال که دین باید ناظر بر سیاست باشد و از زیاده طلبی ها و افراط ها و خبط و خطاهای سیاست جلوگیری کند. اسم نهاد سیاست دولت است و اسم نهاد دین، مسجد، عسالم دینی، مرجعیت و مراسم دینی است. این امور نباید حکومتی و دولتی باشد." وی تاکید می کند که "وحدت نهاد دین و نهاد دولت خسارت جبران ناپذیری برای دین به همراه خواهد داشت. سیاست یک امر بشری است. دوست دار و منتقد دارد. اگر دین را به سیاست گره بزنیم همه مشکلات روزمره سیاسی متوجه دین می شود."

مرزهای آزادی، چشم اسفندیار نظارت دینی

همانطور که مشاهده می شود، جریان فکری اصلاح طلبی که به اقتضای تجربه های تلخ انقلاب اسلامی، از "دین سیاسی شده" فاصله می گیرد، قصد آن دارد تا در صورت تحقق اندیشه هایش، در حوزه های سیاست و اقتصاد کار را به کاردان بسپارد، و از آلودن دین به "روزمره گی سیاسی" بپرهیزد. با اینحال، این جریان فکری، به استناد حضور اکثریت مسلمان مردم ایران، کشور را "جامعه دینی" قلمداد کرده و "حق نظارت" بر اداره امور کشور را به روحانیون اسلامی واگذار می کند. این نظارت، به روایت محسن کدیور، نظارتی است که لااقل شامل ساختار حقوقی جامعه می شود و روحانیت اسلام موظف است از انطباق این ساختار با موازین شرعی مطمئن شود. واضح است که منظور هواداران این جریان فکری از نظارت دینی، آن روایتی از دین است که منطبق یا مشابه بر دیدگاههای آنان باشد. چرا که اگر در نبرد آینده جناح های مختلف روحانیون برای کسب قدرت "نظارت"، اگر به فرض نیروهای تمام خواه بر این کرسی تکیه زنند، برسر حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی آن جامعه دینی مفروض، همان خواهد رفت که برسر ملت بیچاره ما در بیست سال گذشته رفته است! با اینحال، حتی اگر فرض کنیم که همین روایت دینی، بر کرسی نظارت تکیه خواهد زد، آیا می توان به حقوق و آزادی های فردی و به ویژه تأمین بی چون و چرای حقوق بشر در کشوری که در دهه تمام قربانی و وحشیگری های روایت معینی از اسلام بوده است دل بست؟

محسن کدیور، در مصاحبه ای به نام "مرزهای آزادی از منظر دین" (نشریه عصرما - ۲۳ دی ماه ۷۷) به این سؤال پاسخ داده است. ناصبرده در این مصاحبه مفصل، آزادی ها را در سه عرصه متفاوت هنری، سیاسی و عقیدتی بررسی می کند و به کمک روایت خود از اسلام مرزهای هر کدام از آنها را تبیین می کند. وی در زمینه آزادی بیان هنری، آنرا به مرزهای عفت عمومی محدود می سازد و برای جلوگیری از حاکم شدن نگاههای تنگ نظرانه که ممکن است جلوی بیان مسائل عاشقانه و روابط عاطفی را هم بگیرند، تشخیص آنرا به یک هیئت منصفه محول می سازد که هم اهل هنر باشد و هم دیندار.

وی سپس به بحث آزادی های سیاسی می پردازد و آزادی بیان را برای کسانی که چارچوب قانون را رعایت می کنند و اقدام مسلحانه هم ندارند مجاز می شمارد. وی در این مصاحبه از حکومت هائی نام می برد که "محدودیت های سیاسی را به نام دین برقرار می کنند" و آنچه را نمی پسندند "خلاف شرع" می نامند. وی تصریح می کند که "می توان دولت، حکومت و رهبر را مورد انتقاد قرار داد و هیچ کدام نه خلاف شرع است و نه خلاف قانون." مصاحبه شونده آنگاه به موضوع آزادی بیان در مسائل عقیدتی می پردازد و می گوید که به این سؤال جواب دهد که "ما تا کجا می توانیم مباحثی را در جامعه بیان کنیم که احیاناً با تعالیم دین سازگار نیستند؟" وی ابتدا به بحث در میان نخبگان دینی و متخصصان می پردازد و می گوید هر مطلبی، حتی

اگر بخشی از مشهورات دینی را مورد انتقاد و مناقشه قرار دهد، در این سطح "مطلقاً آزاد است." ولی وی اضافه می کند که اگر مطالبی قرار است در "عرصه عمومی مطرح شود" باید طوری باشد که "باعث انحراف اکثر مردم نشود." وی از این دیدگاه دفاع می کند و معتقد است که نشر چنین اثری "به لحاظ شرعی مشکل دارد."

آنگاه مصاحبه کننده، به سراغ آن بخش از مجازات های اسلامی می رود که آزادی بیان را در بخش های معینی "ارتدادی نام می نهند و گویند را به مرگ محکوم می کنند. وی می پرسد "چرا فقه ما با ارتداد با شدیدترین اشکال مجازات برخورد کرده و راه جستجوی آزاد و حق جویانه را با مکانیزم های اربعایی و ارهایی بسته است؟"

محسن کدیور ابتدا تأیید می کند که "اصل بحث ارتداد از مسلمات دین است." و اضافه می کند "اگر ارتداد کسی ثابت شد" مجازات دنیوی او "از مسلمات فقه ماست."

وی سپس به تعریف مرتد می پردازد و می گوید: "مرتد کسی است که با علم به اینکه انکار مسئله ای به انکار خدا یا رسول می انجامد آنرا انکار می کند و در انکارش هم جهد و عناد داشته باشد."

وی از این تعریف نتیجه می گیرد که "قیودی که مطرح شد، قیود فنی است و به سادگی قابل تحقق نیست."

وی آنگاه می گوید از روحانیون محافظه کار حکومتی فاصله بگیرد و تصریح می کند که "مساله سو استفاده از ارتداد در جامعه ما بیداد می کند." و معتقد است که این رفتارها "مشوه کردن چهره دین است." وی می گوید: "درحال حاضر این گمان در اذهان عمومی مطرح شده که گویی می توان از حریم های فقهی همچون ارتداد بر علیه دگراندیشان و کسانی که مثل ما نمی اندیشند استفاده کرد. در حالی که اگر بخواهیم متشرعانه و منصفانه به قضیه نگاه کنیم جز با رعایت تمام ضوابط فقهی نمی توان از این حکم استفاده کرد."

این "تمام ضوابط فقهی" کدام ها هستند تا براساس آن بتوان انسانی را سر برید و حق حیات را از وی سلب کرد؟

محسن کدیور در همین مصاحبه توضیح می دهد که: "مرتد کسی است که می داند امری ضروری دین است اما آن را انکار می کند یعنی بگوید در عین اینکه این امر صحیح و درست است (!) من آنرا رد می کنم. لذا مصداق آن بسیار اندک می شود. یعنی باید معاندانه آنرا انکار کند تا مرتد محسوب شود. کدام محقق منصف را سراغ دارید که بگوید امری جز دین است و من در عین حال آنرا قبول ندارم؟ به جز کسانی که ریگی به کفش داشته باشند؟" (همانجا)

باید اضافه کرد که در این مصاحبه ها، درباره بقیه مجازات های اسلامی، از جمله قانون قصاص، سنگسار، قطع دست و غیره اظهارنظری نشده است و دانسته نیست این جریان فکری چه روایتی از این موازین و قوانین ارائه می دهد. با اینحال، برای کلیه کسانی که اسارت محسن کدیور را در زندانهای رژیم، نقض حقوق بشر به شمار می آورند و برای آزادی وی مبارزه می کنند، می توان این حق را محفوظ داشت که از احتمال تحقق دیدگاههای او در یک جامعه دینی مفروض نگران باشند و بر آرزوی خود مبنی بر ایجاد یک حکومت لائیک و مردم سالاری و متکی به حقوق بشر پافشاری کنند.

بدر فضیلت کلام از میان ما رفت

در آخرین لحظاتی که نشریه زیر چاپ می رفت، با کمال تأسف مطلع شدیم که عباس فضیلت کلام (رفیق بدر)، مبارز کهنسالی که نیم قرن علیه بیداد و برای عدل و آزادی رزمیده بود، چشم از جهان فرو بسته است. او که در سال ۱۳۰۳ در یک خانواده کارگری در تهران متولد شد، با آغاز فعالیت حزب توده ایران به این حزب پیوست و به یکی از فعالان جنبش سندیکیایی مبدل شد. او در همین رابطه بارها به اسارت در آمد.

فضیلت کلام، با آغاز جنبش مسلحانه به این جنبش پیوست و دیری نپایید که سه فرزندش را در این مبارزه از دست داد. خود نیز تا انقلاب بهمن، سالها در زندان ماند. او سومین دوره مبارزاتی خود را از سال ۶۰ در تبعید آغاز کرد و تا واپسین نفسها، دمی از مبارزه برای آرمانهای انسانیش باز نایستاد. هیئت تحریریه راه آزادی در گذشت این مبارز کهنسال را به همه بازماندگان و یاران او تسلیت می گوید و خود را در این انزوه سهم می داند. یادش گرامی باد!

نگاهی به انتخابات شوراها

محسن حیدریان

قدرت را هدف انتخابات شوراها اعلام کرد و گفت که همه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارند و رد صلاحیت ها باید براساس معیارهای اصولی و قانونی صورت گیرد. چنین اختلافی میان دو جناح اصلی جمهوری اسلامی در ۲۰ سال گذشته و طی حدود ۲۰ انتخابات قبلی سابقه نداشت. در هر صورت پس از کوشش خاتمی توافقی میان جناح ها بدست آمد، ضمن آنکه عده ای از نامزدهای دگراندیش در هر صورت از لیست کاندیدها حذف شدند. با وجود این انتخابات شوراها را می توان نمایش زایش فرهنگ سیاسی جدیدی در میان بازیگران سیاسی ایران دانست که مبتنی بر رفتار اصلاح طلبانه است. در انتخابات شوراها الویت منافع ملی و همگانی بر منافع گروهی و عقیدتی به خوبی بروز کرد. این پدیده تازه از جمله نشان داد که همراه با تغییر ارزشها و تغییر نسل در سیاست ایران، فرهنگ سیاسی آن هم با شتاب درحال تحول اساسی است.

رفتار انتخاباتی رای دهندگان

انتخابات اخیر نشان داد که رای دهندگان بر نقش خود به عنوان شهروند که اصلی ترین راه مشروعیت دادن به زندگی سیاسی است آگاهی بیشتری یافته اند. در حضور گسترده رای دهندگان باید یکی از نتایج تحول دوم خرداد را جستجو کرد که راه مشارکت سیاسی مردم در روند تصمیم گیریهای سیاسی را از نظر کیفیت و کیفیت به طور جدی بازتر کرد. مهمترین دستاورد دوم خرداد در این خصوص ظهور یک برداشت متفاوت درباره نقش مردم در سیاست ایران همچون شهروندان دارای حقوق برابر و شانس یکسان برای تأثیرگذاری در روند تصمیم گیریهای سیاسی از راه مشارکت انتخاباتی بود. مشارکت گسترده رای دهندگان در انتخابات یکی از مهم ترین نشانه های زنده بودن، پویایی و رشد احساس تعلق مردمی در سیاست ایران است. سیاست درست مثل اقتصاد از افزایش میزان رای دهندگان رشد می کند و از کاهش آنها دچار بحران و پس رفت می شود.

اندیشه برپائی انجمنهای شهری جرعه ای بود که با شعله ور شدن آتش مشروطه با رویکرد نخبگان مشروطه به بینش عقل گرایی و آزادیخواهی در فضای تاریک و قرون وسطانی سیاست ایران آغاز به درخشش کرد. اما هرچه که بود از جمله به خاطر تمرکز انحصاری قدرت و اجرای خودکامه آن در دوران پهلوی، انتظار تحقق آن چنین به درازا کشید. اصل صدم قانون اساسی جمهوری اسلامی به شوراها اختصاص یافته است و اینک به عنوان یکی از دستاوردهای دوم خرداد برای نخستین بار کشور ما به استقبال تحقق این آرزوی دیرین خود رفت.

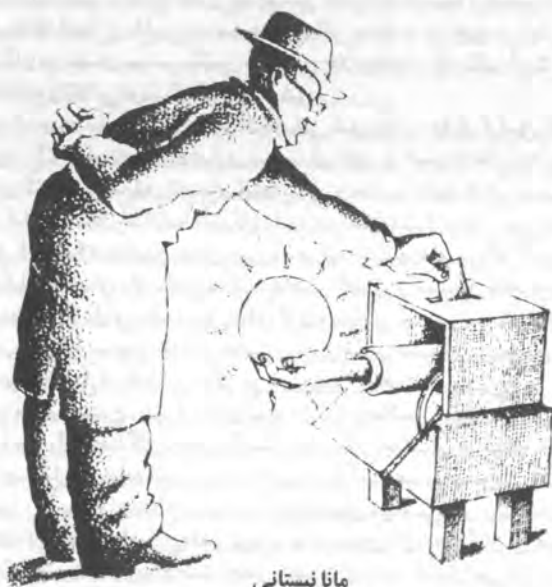
تحلیل هر انتخابات سیاسی مهم ترین شاخص وضعیت سیاسی در هر کشور است. زیرا داده های هر انتخابات سیاسی ویژگیهایی دارد که تحلیل آنها کلید اصلی دریافت اوضاع سیاسی است. در هر تحلیل انتخاباتی دو بازیگر اصلی یعنی رای دهندگان و نامزدها در مرکز توجه و تحلیل قرار می گیرند. با تحلیل تغییر و تحولات مربوط به این دو عامل مهمترین مسائل سیاسی جامعه کم و بیش زیر ذره بین قرار می گیرند. زیرا تحلیل انتخابات نه تنها نشانگر داوری شهروندان نسبت به بازیگران سیاسی است، بلکه به سوالات مختلفی درباره ارزیابی وضعیت افکار عمومی جامعه، وزن نیروها و گرایشات سیاسی متفاوت، سمت و زش تسایل عمومی سیاسی، چرایی موفقیت و ناکامی گرایشات سیاسی، نقش گروههای اجتماعی گوناگون نظیر زنان، جوانان، گروههای قومی و حقوق بگیران در سمت دادن به فضای سیاسی جامعه هم پاسخ می دهد. تغییرات مربوط به نحوه سازماندهی کارزار انتخاباتی، برنامه ها و منطق سیاسی نامزدها و علل پیروزی یا شکست آنها نیز جای مهمی در تحلیل انتخاباتی را اشغال می کند.

اما انتخابات شوراها برای نخستین بار در تاریخ ایران و پس از دو دهه از پیروزی انقلاب ایران برگزار شد. این واقعیت بدان ویژگیهای دیگری هم می دهد که در تحلیل نتایج آن تنها نمی توان به دو عامل فوق اکتفا کرد. بنابراین این انتخابات بایستی از منظر وسیع تری مورد بحث قرار گیرد. این نوشته از چهار منظر به تحلیل انتخابات شوراها می پردازد:

۱- انتخابات شوراها از منظر وفاق ملی ۲- رفتار انتخاباتی رای دهندگان ۳- وضعیت نامزدها و منتخبین ۴- انتخابات شوراها از منظر جامعه مدنی. باید خاطر نشان کرد که مواد و داده های لازم برای اندازه گیری و ارزیابی همه محورهای فوق در دسترس نیست. لذا این تحلیل تنها یک کوشش مقدماتی است.

انتخابات شوراها مظهر یک وفاق ملی

نخستین ویژگی این انتخابات استقبال همه جناح ها و نیروهای سیاسی کشور و از جمله اپوزیسیون داخل و نیز بخش مهمی از اپوزیسیون خارج از کشور از آن بود. از این رو پس از ۲۰ سال برای نخستین بار سیاست ایران شاهد جایگزین شدن حضور همگانی همه نیروهای سیاسی و تحقق وفاق ملی به جای سیاست تحریم بود. باید خاطر نشان کرد که استقبال عمومی همه نیروهای سیاسی جدی کشور از شرکت در انتخابات در شرایطی صورت گرفت که گرایشات سیاسی خارج از حکومت به بزرگترین ضعف این انتخابات یعنی نیاز به اعلام التزام به ولایت فقیه به طور شفاهی و یا کتبی اعتراض داشتند. نیاز به التزام به ولایت فقیه برای نامزد شدن در انتخابات شورایی خلاف قانون اساسی و مردم سالاری و ادامه تفکر تقسیم شهروندان به خودی و غیر خودی بود. در اکثر انتخابات ۲۰ سال گذشته نوعی دمکراسی «خودی» در زندگی سیاسی کشور حاکم بوده است که حق حیات دگراندیشان و تجدد طلبان از مشارکت را به شدیدترین شکلی سلب کرده است. به عبارت دیگر قدرت سیاسی در ایران در اجرای اصل برابری همه شهروندان در برابر قانون که از مهمترین سنجه های جامعه مدنی است رفتاری به شدت تبعیض آمیز روا داشته است. اما تأکید خاتمی مبنی براینکه همه تشکل ها، جناح ها و گروهها و افراد حق شرکت در انتخابات را دارند و خواست وی که انتخابات به یک عزم و اراده ملی تبدیل شود، اهمیت سیاسی بزرگی برای شرکت اپوزیسیون ملی و اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور داشت. خاتمی تأمین حقوق مردم، تعیین نقش آنها در ساختار سیاسی و نیز نقش شوراها در توزیع



مانا نیستانی

مشارکت حدود ۲۴ میلیون رای دهنده در انتخابات شوراها که ۶۴ درصد واجدین شرایط را دربرمی گیرد از منظر مقایسه با انتخابات مشابه بسیاری از کشورهای غربی نیز از نظر کمی قابل توجه است. درصد شرکت کنندگان

وضعیت نامزدها و منتخبین

در ایران امروز ارتباط دوسویه میان توده و نخبگان تنها با نهادسازی ممکن است. برای روشن کردن تمایز میان برنامه ها و روش های سیاسی گوناگون نیز که شرط اساسی مشارکت سیاسی شهروندان است به احزاب سیاسی نیاز است.

انتخابات شوراها نشان داد که سیستم چند حزبی از مهم ترین نیازهای اساسی ایران امروز است که به اصل تفکیک قوا و نیاز به یک سیستم پارلمانی و نیز نیاز به تداوم و توالی اجتماعی و سیاسی پاسخ می دهد. انتخابات شوراها بخش مهمی از کارکرد احزاب سیاسی نظیر برقراری ارتباط دوسویه میان نخبگان و توده مردم، تعیین و ترسیم برنامه های انتخاباتی، معنا دادن به امر رقابت سیاسی، تسهیل روند تشکیل پذیری سیاسی، درگیر ساختن افراد به فعالیت حزبی و افزایش میزان و کیفیت مشارکت سیاسی در جامعه و اثرگذاری در روند تقسیم قدرت در جامعه را به عهده احزاب ضعیف و تشکل های سیاسی نوپا قرار داد. انتخابات شوراها از جمله نشان داد که بدون وجود احزاب سیاسی اصلاح طلب اپوزیسیون که سرمایه سیاسی بزرگ کشورند، این نقش در جامعه ایرانی نمی تواند به طور واقعی اجرا شود.

تشکیل جبهه مشارکت اسلامی و دیگر تشکل هائی که کوشش کردند با استفاده از رسانه های گروهی به سرعت خود را با افکار عمومی همسو کنند، برای نخستین بار در یک رقابت سیاسی گسترده نشان داد که سرنوشت سیاسی تشکل های سیاسی با جلب حمایت رأی دهندگان گره خورده است. به همین دلیل برای آنها استفاده از رسانه های گروهی و به خصوص روی آوردن به گفتار سیاسی جدید و نیز اشکال و پیام های جدید کارزارهای انتخاباتی اهمیت بیشتری یافته است. در واقع نیز یکی از مهمترین ویژگیهای انتخابات شوراها نیز در همین جنبه ها بود. به همین دلیل در پیامهای انتخاباتی اکثر نامزدها موضوعاتی نظیر شهر سبز، محیط زیست، آزادیهای قانونی، آزادی اندیشه و حقوق شهروندی که به خواست اکثریت رأی دهندگان تبدیل شده است اهمیت جدی یافته بود. همین پیام ها در ابعاد وسیع به مطبوعات مستقل راه یافت.

یک نکته مرکزی تعداد ۳۳۶ هزار نامزد انتخاباتی بود که حدود ۴ هزار تن از آنان را زنان تشکیل می دادند. حدود دو سوم منتخبین شوراها که به سمت شهرداران و بخشداران شهرها برگزیده خواهند شد از نیروهای دوم خرداد هستند. اما باید توجه کرد که اصلاح طلبان جریان سیاسی واحدی را تشکیل نمی دهند. در میان آنها گرایشات متعدد و متفاوتی وجود دارد. تفاوت میان این احزاب نوپا برای انتخاب کنندگان چندان روشن نیست. اما مواضع کلی آنها در دفاع از خاتمی و اصلاحات سیاسی شاید برجسته ترین نشان باشد. مثلا هنوز نمی توان این موضوع را به دقت تحلیل کرد که چرا در شهر شیراز ۶ کرسی از ۱۱ کرسی شورای این شهر به حزب مشارکت اسلامی تعلق گرفته است اما حزب کارگزاران سازندگی حتی نتوانسته است یک کرسی بدست آورد. این وضع در شهر بندرعباس برعکس بوده است. این داده ها نشانگر آن است که احزاب سیاسی موجود هنوز راه درازی در تکمیل ساختار، برنامه سیاسی، سازماندهی، کادرهای رهبری و ریشه های اجتماعی خود دارند و چه بسا که در این مسیر برخی از آنها در هم ادغام و یا انشقاق خواهند یافت. یک سوال اساسی این است که اگر حضور نامزدهای اپوزیسیون اصلاح طلب و دگراندیش در این رقابتهای پذیرفته می شد چه تاثیری در جنول منتخبین داشت؟ به طور کلی شاید بتوان گفت که با وجود کثرت بی سابقه و نقش مهم نامزدها و منتخبی، بیشتر این رأی دهندگان و پیام های انتخاباتی بودند که در مرکز حوادث قرار داشتند. تحلیل کمی منتخبین نشان می دهد که کاندیداهائی سیمای برجسته ای یافتند که درباره حقوق شهروندی و آزادیهای قانونی و محیط زیست و مسائل زنان و جوانان پیام بسیار روشنی داشتند. نغرات اول تا هشتم تهران نمونه بارز این وضع اند. در حالیکه بسیاری از نامزدهای جناح راست با وجو تبلیغات بسیار پر هزینه موفقیتی نداشتند، چهره های اصلاح طلب برای پیروزی نیاز به تبلیغات کمتری داشتند. از سوی دیگر میان میزان حمایت اصلاح طلبان از یک کاندید با پیروزی و میزان رأی وی یک نسبت روشن وجود داشته است. رأی بسیار بالای نفر اول تهران عبدا لله نوری که مورد حمایت همه تشکل های اصلاح طلب یعنی جبهه مشارکت، حزب کارگزاران سازندگی، حزب همبستگی اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، جامعه اسلامی زنان و نهضت آزادی ایران بود، نشانگر آن است. برعکس در تهران

در انتخابات محلی در همه کشورها از درصد شرکت کنندگان انتخابات پارلمان و رئیس جمهوری معمولا پایین تر است. اما اولین جنبه اهمیت گسترده شهروندان ایرانی در انتخابات شوراها توجه به روحیه مشارکت جویانه عمومی و نیز ذهنیت رأی دهندگان در کوشش برای تاثیرگذاری در تصمیم گیریهای سیاسی عمومی و نیز محلی است. منطق رفتار عمومی شهروندان در شرکت گسترده در انتخابات اصولا گرایانه است. یعنی مبتنی بر این منطق است که شهروندان از روند تصمیم گیریها و سرنوشت سیاستهای اجرایی کنار گذاشته نشده اند و برای کسب حقوق شهروندی راهی خارج از نظام را نمی توان جستجو کرد.

یک جنبه مهم دیگر رفتار انتخاباتی شهروندان در شوراها نقش بسیار گسترده جوانان و زنان در آن است. آمار موجود نشان می دهد که جوانان و زنان هم به عنوان رأی دهنده و هم به عنوان نامزد نقش اصلی را در انتخابات شوراها بازی کرده اند. به عبارت دیگر میان میزان رأی شهروندان و مواضع سیاسی منتخبین یک رابطه روشن وجود دارد. تحلیل کمی آرا منتخبین تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور به روشنی نشان می دهد که هرچه مواضع اصلاح گرایانه نامزدها روشن تر بوده است، میزان آرا آنها نیز بیشتر بوده است. منتخبین اول تا چهارم تهران به بهترین شکل شاخص این رفتار انتخاباتی رأی دهندگان است. یک شاخص دیگر در این زمینه تفاوت فاحش آرا اصلاح طلبان و محافظه کاران است که بسیار جدی است. در حقیقت اکثریت رأی دهندگان ایرانی با رأی دهندگان ایرانی با رأی ندادن به نامزدهای محافظه کار به تنبیه شدید این گرایش سیاسی دست زدند. میزان آرا نفر اول تهران عبدا لله نوری که با فاصله زیاد نسبت به دیگر منتخبین در صدر لیست تهران قرار گرفت یک نمونه نمادین در رفتار انتخاباتی رأی دهندگان در تنبیه محافظه کاران است. زیرا وی از سوی اکثریت مجلس محافظه کار چند ماه پیش رأی عدم اعتماد گرفته بود، بدون اینکه در مواضع محکم اصلاح طلبانه خود تزلزل یابد. این الگوی رفتاری رأی دهندگان را در شهرهای بزرگ دیگر نیز نظیر اصفهان که فرزندان آیت الله طاهری نفر اول شد می توان ملاحظه کرد. به طور مشخص باید گفت که انتخابات شوراها نشانگر وزش باد نیرومند اصلاح گرانی در ذهنیت سیاسی شهروندان است. قضاوت رأی دهندگان نسبت به استلزام دوم خرداد و مخالفت آن نه تنها در شهرهای بزرگ بلکه در سراسر کشور به استثنای چند شهر مانند قم و همدان با اختلافی بسیار فاحش به سود اصلاح گرایان بوده است. اعتماد رأی دهندگان به کاندیداهای اصلاح طلب موهبت و پشتوانه کم نظیری برای ادامه و تعمیق اصلاحات سیاسی در کشور است. این واقعیت بدان معناست که ادامه اصلاحات و توزیع قدرت سیاسی در جامعه و نیز ثبات سیاسی را هیچ خطری تهدید نمی کند. اما درست برعکس خطر در آن است که اصلاح طلبی در حد حرف باقی بماند و با تخریب اعتماد رأی دهندگان در فضای سیاسی کشور به تدریج خلا پیدایش یک قلندر اصلاح طلب که «قاطع انقلابی عمل کند» پدیدار شود.

یک جنبه مهم دیگر رفتار انتخاباتی شهروندان، عقل گرایی آنهاست. حضور ۳۴۰ هزار نامزد و دشواری نسبی رأی دادن در این انتخابات به دلیل تنوع و کثرت بی سابقه رقابتهای انتخاباتی و حضور نامزدهای مستقل ولی کمتر شناخته شده، انتخاب کنندگان را در موقعیت دشواری قرار می داد. اما تحلیل کمی آرا منتخبین نشان می دهد که در شهرهای بزرگ اکثریت رأی دهندگان به جای رأی دادن به کاندیداهای گمنام و مستقل، نامزدهایی را برگزیده اند که دارای یک تمایل شکل گرفته سیاسی بوده و به دلیل تعلقات سیاسی و چهره سیاسی خود از شانس بیشتری برای تاثیرگذاری در تصمیمات سیاسی برخوردارند. اما این الگو در شهرهای کوچک تر و به ویژه در مناطق قومی مانند سنج، شهرکرد و یاسوج درست برعکس است. در این شهرها ۷۵ درصد رأی دهندگان به جای گزینش نمایندگان احزاب و جناحهای مؤثر به افراد مستقل رأی داده اند. یکی از دلایل این امر عدم همسوئی تشکلهای سیاسی و از جمله اصلاح طلبان با خواستههای سیاسی رأی دهندگان است. سکوت کاندیداهای اصلاح طلب درباره خواستههای رأی دهندگان در همه این نقاط کاملا چشمگیر بوده است. همین وضع را در شهر همدان می توان دید که در آن تشکل های سیاسی بسیار فعال بوده اند اما هیچ کاندیدی که مورد حمایت احزاب باشد نتوانسته است به شورای شهر راه یابد. یک پدیده دیگر عدم توانائی احزاب در ارائه فهرست در شهرستانهای کوچک بوده است که نشان دهنده عدم رشد حزب در این نقاط می تواند باشد.

"پست مدرن ارتجاع" چه مقوله ایست؟

ساسان رجالی فر

می خواباند، چرخ رسته ها را بی مصرف می کند، قالی بافی و گلیم بافی و نمدبافی را می خواباند. بر این پایه فکری آل احمد به تدریج به روحانیون نزدیک شد و روشنفکران را مورد نقد و سرزنش جدی قرار داد، و کوشید اتحادی با روحانیون بوجود آورد، لذا به این باور رسید که حفظ آداب و رسوم بومی از طریق روی آوردن به شیعه امکان پذیر است او به واسطه اینکه روحانیون در برابر غرب تسلیم نشدند، همواره آنان را مورد احترام قرار می داد. او می گفت: روحانیون دارای چهار مزیت هستند که بایستی متحد روشنفکران قرار گیرند اولاً: آنان مردمانی فاضل هستند، ثانیاً عمدتاً از طبقات پایین اجتماع هستند، پس رادیکال اند، ثالثاً مردم به آنان اعتماد دارند، رابعاً به علت توانایشان در وعظ و سخن گفتن به زبان توده ها می توانند آنان را تهییج کنند. رویکرد آل احمد به مذهب و روحانیون حاکی از رویکرد قشرهای وسیعی از روشنفکران به سوی مذهب و روحانیون بود.

بعد از اینکه آل احمد اندیشه های فردید را به گونه ای ژورنالیستی به پروپاگاندا سیاسی کشاند و به گفتن اصلی جامعه قشرهای تحصیل کرده شهری تبدیل کرد، زمینه ظهور یکی از شاگردان فردید را فراهم آورد، او کسی جز رضا داوری اردکانی نبود. رضا داوری که استاد دانشگاه تهران بود، پیش از این کتاب "شاعران در زمان عسرت" و عصر اتوبی را انتشار و همپیوندی خود را با جریانان انتقادی در غرب نشان داده بود، و با نگارش کتاب "فارابی مفسر فلسفه اسلامی" و "مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی ایران" تعلق خاطر خود را به اندیشه اسلامی به گونه اثباتی نشان داد. او مباحثی که آل احمد بدون توجه به مبانی انجام می داد، صورتی تئوریک بخشید و مسائلی را که در بن پایه به اندیشه فردید نزدیک بودند در سایر عرصه ها بسط و گسترش داد و بیشتر در نشریه "بنياد" در قیل از انقلاب که توسط علیرضا میبیدی انتشار یافت نشر می داد.

با خیزش اجتماعی و سیاسی و پیروزی انقلاب اسلامی، داوری فرصت یافت از رسانه های گروهی مثل رادیو و تلویزیون به اشاعه اندیشه هایش بپردازد و از سوتی این فرصت را یافت که وارد حوزه علمیه شود و به تدریس فلسفه و فلسفه سیاسی برای روحانیون و طلاب بپردازد. به این ترتیب به آرامی جریان شکل گرفت که به "هایدگریان مسلمان" معروف شد. حضور رضا داوری در شورای انقلاب فرهنگی، نخستین درگیری علنی را بین او و سرروش ایجاد کرد و داوری توانست سرش را از شورای انقلاب فرهنگی اخراج کند، چرا که در نخستین نشست های شورای انقلاب فرهنگی، تفاسوت دو دیدگاه در سازماندهی دانشگاهها در علوم انسانی بروز کرد. این جدال در کیهان فرهنگی در مورد مباحثی چون مساهبت غرب، "و نقد جامعه باز و دشمنانش" و نقد پوپر و لیبرالیسم از سوی رضا داوری ادامه یافت و عملاً از سال ۱۳۶۳ دو گرایش در روزنامه کیهان، کیهان فرهنگی و کیهان اندیشه بازتاب یافت. یک گرایش،

وسطی گرچه موضوع تفکر یک بار دیگر از جهان به خدا باز گشت، اما "خدا" هنوز بر پایه اندیشه کیهان شناسانه و متافیزیکی یونانی فهمیده می شد، نه بر پایه اندیشه حقیقی دینی. لذا برای او پیدایش غرب با فلسفه یونانی آغاز شد و رشد آن به اومانیسم یا انسان مداري و رنسانس منجر گردید. فردید مدعی است که از دوره رنسانس به بعد غربیان مفهوم خدای تعالی را گم کردند و به جای آن به خدایی کردن یک نفس مادی مبادرت ورزیدند. این درک انسان باورانه زمینه ای شد که انسان با غرور خود را در مرکز هستی بیندازد و لذا از اخلاق محروم شد و با عنصر سلطه جویی و سلطه عجین گردید. بدین سان فردید به پیروی از هایدگر تاریخ متافیزیک غرب را همه فراموشی هستی می نامد و از آن به عنوان سرشت زندانی کننده تکنولوژی مدرن نام می برد و از غرب زدگی به عنوان مرحله میانی خوشستن و وجود یاد می کند. او می گوید: انسان سه بعد دارد، عملی، فلسفی، معنوی، اگرچه اولی و دومی در سنت فکری غرب جایی برجسته داشته، ولی سومی به گونه ای آشکار، غایب و خاموش بوده است. بدین سان نتیجه می گیرد که غرب هم به مثابه یک هستی شناسی و هم به عنوان زندگی باید ترک گردد، لذا او واژه غرب زدگی را بکار گرفت که بعدها از طریق آن جلال آل احمد در نگارش کتابش از آن استفاده کرد و معروف شد. فردید می گفت: برای پشت سر گذاشتن غرب زدگی باید غرب را شناخت تا بتوان به نام او آنرا پشت سر گذاشت. ریشه فکری فردید که آنرا بیشتر باید متاثر از روایت خاصی از هنری کرین دانست، نیاز به یک کار علمی و مستقل دارد تا مردی را توصیف کند که بیشتر سخن می گفت تا بنویسد و تاثیر قاطعی در حیات فرهنگی ایران معاصر از خود به جای گذاشت.

مفهومی که فردید متاثر از هایدگر و روایت عرفانی - ایرانی شده آن، توسط هنری کرین در زبان فارسی پروراند به فرم ژورنالیسم و پروپاگاندا سیاسی توسط آل احمد به بهترین شکل برای اهداف سیاسی او مورد استفاده قرار گرفت. آل احمد در نوشته ها و کتب مختلفش این مفاهیم را صورتی عملی بخشید. آل احمد که هیچ گونه آموزشی فلسفی نداشت، بیشتر از طریق شنیدار، مفاهیمی را می گرفت و از آنچه در حزب توده آموخته بود، در نیروی سوم آنرا عمق می بخشید. او این مفاهیم را ابزار کار سیاسی خود می کرد و آنرا پایه مخالفت با رژیم شاه قرار می داد. او که بیشتر خود را یک ژان پل سارتر می دید متاثر از بحث های فردید، غرب را تنها یک موجودیت امپریالیستی نمی دید بلکه قلب پریش توسعه تکنولوژیکی می دانست. آل احمد معتقد بود پدیده ماشینیسم موجب فرو ریختن جامعه سنتی شده است و بر این امر افسوس می خورد، او می گفت: "ماشینی که آمد در شهرها و دهات مستقر شد، چه یک آسیاب موتوری، چه یک کارخانه پارچه بافی، کارگر صنایع ملی را بیکار می کند، آسیاب ده را

در کمپ "چپ اسلامی" گرایش وجود دارد که در نوشتارهای قبلی آنان را "چپ تمام گرا" نام گذاری کردم. اطلاق واژه چپ به آنان، البته مورد مناقشه است. بسیاری آنان را یک جنبش فاشیستی می دانند که البته برخی حرکات و اعمال آنان، مؤید این اطلاق نیز هست. به ویژه عنصر یهودی ستیزی آنان را می توان گونه ای نزدیکی تئوریک با فاشیسم تلقی کرد. اما من بر پایه یک درک تئوریک که مجال پرداختن به آن نیست، از بی کار گرفتن واژه فاشیسم خودداری می کنم و اساساً آنرا نادرست می دانم. شاید بهترین واژه ای که برای آنان بتوان یافت "پست مدرن" است. چرا که "پست مدرن مقاومت" می توان بکار برد. چرا که "پست مدرن مقاومت" کوششی است نقادانه علیه زیاده روی های مدرنیته، ضمن حفظ دستاوردهای اصلی مدرنیته که همانا حقوق بشر باشد. اما "پست مدرن ارتجاع" ضمن رد تندرویهای مدرنیته، مهمترین دستاورد مدرنیته یعنی حقوق بشر را مورد آماج اصلی خود قرار می دهد و با نقد اومانیسم به مفاهیمی می رسد که انسان در پیش عصر جدید با آن درگیر بوده است و عملاً از دیدگاه تاریخی طفره می رود. این گرایش، اگر امروز خصلتی فعال و گاه خشونت آمیز گرفته است، از جنبه فکری در ایران ریشه عمیق تری دارد. برای اینکه این گرایش را بهتر بفهمیم به ریشه های آن برمی گردیم.

در حوالی سال ۱۳۴۵، مسائلی از سوی احمد فردید مطرح گشت، که می توان آنها را ریشه فکری این جریان در امروز دانست. "فردید" که از یک خانواده مرفه یزدی آمده بود، نخست آموزش سنتی دید و نزد میرزا قلی شریعت سنگلجی شاگردی کرد، سپس تعلیمات دانشگاهی جدید آلمان و فرانسه را گذراند و بعد در دانشگاه الهیات و دانشکده ادبیات به تدریس پرداخت. او در ایام جوانی عضو محفلی بود که گرد صادق هدایت شکل گرفت. او در دانشگاه تهران موضوعاتی چون تاریخ فلسفه جدید، فلسفه های وجودی، هایدگر، کریگارد، یاسیرس را تدریس می کرد و به تدریج یک محفل از به اصطلاح زنده ترین روشنفکران آن روز ایران را حول خویش تشکیل داد. آشوری، دریابندری، داوری، جهانگللو، شایگان، مسکوب از معروفترین آنان بودند.

فردید که تاثیر عمیقی از هایدگر پذیرفته بود، همواره به دوگانگی شرق و غرب می اندیشید و می کوشید، صورتی فلسفی به آن ببخشد. او مدعی بود که با پیدایش فلسفه یونانی ماه واقعیت طلوع کرد و خورشید حقیقت غروب کرد به عقیده او از آن پس شرق که زادگاه کتب آسمانی و وحی الهی است، زیر پرده های حقیقت گریزی غرب قرار گرفت. برای فردید تاریخ فلسفه حرکت گریز از مرکز نسبت به حقیقت است. او می گوید، در حالیکه شرق به ذات "حقیقی و معنوی" می اندیشید، فلسفه یونانی سرگرم جهان و قرون وسطی سرگرم خدای متافیزیکی و سرانجام بشریت مدرن سرگرم خویشتن فردی شد. او می گوید در قرون

سایه یک شبخ!

(سخنی چند با گردانندگان نشریه "راه توده" - بخش دوم)

بابک امیرخسروی

قرار داد. نهضت آزادی، جبهه ملی، دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور (بنی صدر)، جاما و دیگران در میان نیروهای "جبهه سازش و تسلیم" قرار گرفتند. در ردیف نیروهای "ستون پنجم سیاسی آمریکا که به صورت گروهک های فاشیست ماب چپ نمای چینی - آمریکایی عمل می کنند، اجزایی نظیر "رنجبران"، "پیکاری ها"، "اتحادیه کمونیست ها"، "گومله" و "حزب دموکرات کردستان ایران" جاسازی شدند و با پول پوت مورد مقایسه قرار گرفتند.

در سند پلنوم هفدهم تاکید شده است که: "ضد انقلاب خواستار آزادی مطلق دوران دولت گام به گام [منظور حکومت موقت بازوگان است] برای خود و محدود کردن آزادی برای پیگیرترین نیروهای ضد امپریالیستی و ضد استبدادی است. او به داشتن روزنامه هائی مانند "رنجبر" و "عدالت" و غیره اکتفا نمی کند و خواستار انتشار "آیندگان"، "بامداد" و "تهران مصور، و... خواستار آزادی تظاهرات ساواکی ها و "جبهه دموکراتیک ملی"، نرزه ها و متین دفتری ها و مقدم مراغه ای ها، خواستار فعالیت علنی حزب جمهوری خلق مسلمان و گروه های شیبه به آنست. در عین حال که خواستار تعطیل سازمان های پیگیر انقلابی مانند حزب توده ایرانست!"

با این فرهنگ و درک از آزادی بود که از توقیف آیندگان و بامداد و آهنگر و ... شادمانی کردیم، سرکوب جبهه دموکراتیک ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، جبهه ملی و سایرین را قدمی در راه تعقیب جنبش ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری لیبرال تلقی کردیم. به استثناء سازمان اکثریت، آن هم از مرحله ای، با همه احزاب چپ در افتادیم. چه تهمت ها که نرذیم و چه پرونده ها که نساختیم. چنین شد که به هنگام حمله به حزب توده ایران، نه مطبوعات دگراندیشی باقی بود که به حمایت از ما برخیزد و نه حزبی که به یاری ما بشتابد.

دو سال و اندی پس از انقلاب، پس از آن همه تحدید آزادی ها و سرکوب دگراندیشان در گزارش دبیر اول حزب به پلنوم هفدهم این نظریه متداول که در ایران "استبدادی سرنگون شده و استبدادی دیگر جای آن را گرفته است"، در کمال گستاخی "یک دروغ بی پروا و مردم فریبی ناهنجار"، تلقی شده است آن وقت آقایان "راه توده" مدعی اند که حزب توده ایران در آغاز انقلاب، مثل حالا، از طیف سیاسی محمد خاتمی ها حمایت می کرد! من به طور مستند نشان دادم که سیاست و مشی رهبری حزب توده ایران تا لحظه یورش به حزب و متلاشی شدن سازمان آن و اسیر شدن رهبری حزب و مهاجرت و در به دری بقیه، عبارت بود از حمایت بی دریغ از جناحی از حاکمیت که آشکارا آزادی کش و انحصارطلب و بنیادگرای اسلامی بود. حزب توده ایران با گفتمان و زبان لنینی، توجیه گر و تنویری ساز "خط امام" بود و از همه نیروهای سیاسی و سازمان ها دعوت می کرد "در زیر رهبری آزموده و با درایت و مقاوم امام خمینی" متحد شوند. تمام نیروهای سیاسی، نظیر نهضت آزادی، جبهه ملی، طرفداران بنی صدر و ادامه دهندگان راه جاما و حزب دموکرات کردستان ایران که این روزها، گردانندگان "راه توده" در حسرت نزدیکی و رابطه با آن ها می سوزند، آن روزها در جبهه ضد انقلاب قرار داشتند و از سرکوب شان شادی می شد. چه شده است که امروز در صفحات "راه توده" همین نهضت آزادی و جبهه ملی و نظایر آن ها را مورد حمایت قرار می دهید بدون این که از سیاست و روش گذشته رهبری حزب انتقاد کرده باشید؟ آیا این ها هستند که تغییر ماهیت داده اند یا "عینک راه توده" عوض شده اما به روی خود نمی آورد؟

جبهه متحد خلق: توهمی دیگر

در میان عناصر پنجگانه "خط امام خمینی" که ساخته و پرداخته ذهن کیانوری بود، تخیلی تر از همه ادعای اوست مبنی بر: تکیه پیگیر آیت الله خمینی "بر لزوم اتحاد همه نیروهای راستین خلق"! او در عالم رویانی خود، مولفه های اصلی این اتحاد، را چنین ترسیم می کند: "هواداران آیت الله خمینی با بینش اسلام انقلابی" و "پیروان راه سوسیالیسم علمی" یعنی حزب توده ایران و سازمان اکثریت.

در بخش اول این نوشته که در شماره ۶۲ نشریه "راه آزادی" منتشر شده است، بحثی را با دست اندرکاران نشریه "راه توده" باز کردم. گوهر بحث، رد این ادعای اصلی آن هاست که گویا حمایت مشروط امروزی ما و سایر چپ های آزادی خواه از سیاست محمد خاتمی، تکرار همان "تبرده که بر که" سالهای آغازین انقلاب است که حزب توده ایران پرچمدار آن بود و در اسناد آن حزب به صورت حمایت بی دریغ از "خط امام خمینی" تبلور یافته است. ورود در این بحث، ما را به ناگزیر به سوی بررسی چند و چون و مضمون سیاست آن روزی رهبری حزب توده ایران در قبال حاکمیت جمهوری اسلامی هدایت می کند. زیرا از این راه بهتر می توان با منطق و به طور مستند، تفاوت بنیادی و تناقض میان سیاست امروزی ما را با سیاست آن روزی رهبری حزب توده ایران نشان داد. بدین سان بی پایه بودن ادعای گردانندگان "راه توده" نیز برملا می شود. در جریان این بحث محوری، دیگر اظهارات و ادعاهای خلاف حقیقت و تحریفات این آقایان نیز بررسی شده است. اینک ادامه بحث:

درک نادرست از آزادی

در ریشه یابی خطاهای اساسی رهبری حزب توده ایران در انقلاب بهمن و در قبال حاکمیت برخاسته از آن، موضوع مهمی که با برجستگی نمایان می شود، درک نادرست ما از مقوله آزادی و جایگاه آنست. این امر، سر منشأ بسیاری از خطاهای خانمان برانداز حزب توده ایران بود. ما، به گونه همه لنینیست ها، به آزادی همچون پدیده ای گذرا، ویژه جوامع بورژوازی، امری تاکتیکی و وسیله ای برای مبارزه علیه استثمارگران و کسب قدرت می نگریستیم، نه به مثابه یک نیاز جاودانی بشریت و چون اکسیر حیات اجتماعی. ما آزادی را برای خود می خواستیم نه دیگران و دگراندیشان. ما در غم و اندیشه دنیای مسکین خود بودیم نه در پی سرنوشت کل جامعه. درک دبیر اول حزب از موضوع، که از همه افراطی تر و بسیار سوداگرانه بود، در موضع گیری او در قبال بسته شدن دفتر حزب و توقیف نامه مردم همراه با ۲۲ نشریه دیگر، از جمله "میزان" ارگان نهضت آزادی، بسیار افشاگرانه است. یورش به مطبوعات به دنبال سخنرانی شدید اللحن آیت الله خمینی در مرداد ۱۳۵۸، صورت گرفت. کیانوری در اشاره به این رویداد چنین می گوید: "درسال گذشته پا تشدید حوادث کردستان، طوفانی به ویژه علیه یک سلسله از نشریات که واقعا ضد انقلابی بودند، برپا شد و آن طوفان، حزب توده ایران را هم دربرگرفت. یعنی از فعالیت حزب ما و از انتشار نامه مردم جلوگیری شد. ولی این طوفان به طور عمده ماهیت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی داشت. اما آن گوشه اش که به حزب ما گرفت در حقیقت از لحاظ محتوا جنبه ضد انقلابی داشت. یعنی یک نیروی هوادار انقلاب ایران را خنثی می کرد" پرسش و پاسخ کیانوری ۱۲ شهریور ۱۳۵۹). تنگ نظری و کوتاه بینی و اپورتونیسم سیاسی از سرتاپای این جمله کوتاه می بارد و بی نیاز از تفسیر است. حزب توده ایران به جای آن که پرچمدار دفاع از آزادی بیان، مطبوعات و منادی آن باشد، تنها در غم خود بود.

همین فرمول کشدار و خطرناک محدود کردن آزادی به "نیروهای هوادار انقلاب" و سرکوب "ضد انقلاب" که ترجیح بند تبلیغات حزب در زمینه های مختلف و ملاک و معیار در سیاست گذاری بود، پیامد مستقیم درک نادرست و مخوش ما از آزادی بود. "انقلابی" کیست و "ضد انقلاب" بر چه معیار است؟ چه کس و کدامین نهاد مشروع و صالح، انقلاب را از ضد انقلاب تمیز می داد؟ جز همان ها که در قدرت بودند و آزادی کش؟ سوال اساسی تر و جان کلام در این است که مگر آزادی را می شود با این خط کشی ها محصور کرد و آنگاه دم از آزادی و آزادی خواهی زد؟

حزب توده ایران با اتکا به این خط کشی های "انقلاب" و "ضد انقلاب" و تقسیم بندی های من در آوردی و فانتزی یافی گوناگون، نیروهای سیاسی دگراندیش را به "نیروهای جبهه براندازی"، "نیروهای جبهه سازش و تسلیم"، "ستون پنجم سیاسی آمریکا"، "گروهک های فاشیست ماب"، "چینی - آمریکایی"، "ترپچه های پوک"، رده بندی کرد و واقعا با یک زبان و فرهنگ لومپنی، بخش مهمی از نیروهای سیاسی دگراندیش را در اردوی "ضد انقلاب"

رهبری حزب به طرز شگفت آوری دچار این ساده نگری و توهم شده بود که تصور می کرد آیت الله خمینی و پیروانش که در تلاش بی قرار برای ایجاد یک جامعه اسلامی، بری از هر عنصر خارجی و "نامطلوب و نامتجانس" بودند، پس از سرکوب و نابودی همه نیروهای دگراندیش "مزاحم" و "محراب"، دست اتحادیه بسوی یک حزب کمونیستی و از دیدگاه آن ها الحادی و وابسته به ابر قدرت شوروی، دراز خواهند کرد! مرکزیت رهبری حزب برای قابل پذیرش جلوه دادن تز وحدت با آیت الله خمینی و پیروان او، فرازهای ضد کمونیستی و ضد شوروی سخنرانی ها و اظهارات آیت الله خمینی را معمولاً در مطبوعات خود سانسور می کرد. وگرنه، خمینی بارها با صراحت و خشونت، بیزاری و خصومت خود با کمونیست ها و مخالفت آشکار خود با نزدیکی و اتحاد با کمونیست ها را بیان داشته بود. آیت الله خمینی در پاسخ به استفتای وی در شعبان ۱۳۹۷، اعلام کرده بود که از "کمونیست ها و مارکسیست ها... منتفر و بیزار است و آن ها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می داند". در پاسخ به خبرنگار مصری در ۲۱ آبان ماه ۱۳۵۷ که پرسیده بود: "حضرت عالی نیروهای سیاسی مخالف دیگر را از همکاری با خود در مبارزه برای رسیدن به هدف هایتان دور می کنید، مثل کمونیست ها که همان هدف را دارند"، گفته بود "نه! ما نمی توانیم کمونیست ها را بپذیریم. برای آنکه خطر آنان برای کشور ما کمتر از خطر شاه نیست. ما آن ها را نمی توانیم بپذیریم" (جلد دوم سخنرانی های امام خمینی، پیام انقلاب صفحه ۲۱۵). آیت الله خمینی در آستانه انقلاب (۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۷) صریحاً اعلام کرد که: "حتی برای سرنگونی رژیم شاه هم با مارکسیست ها همکاری نخواهد کرد". رفتار او با رهبری حزب توده ایران، علیرغم آن که تا آخرین لحظه از "خط امام خمینی" و پیروان او بی دریغ حمایت کرد، و عاقبت نیز فرمان قتل عام همه را صادر نمود، بی گمان برخاسته از ایدئولوژی او و متاثر از استراتژی استقرار ولایت مطلقه فقیه بود، نه محصول "توطئه های درون بیت او"، آن گونه که "راه توده" آن ها قلمداد می کنند. با عنایت به اظهارنظرها و موضع آیت الله خمینی، ملاحظه می شود تا چه حد، امید بستن به اتحاد نیروها و تشکیل جبهه متحد خلق با آیت الله خمینی و پیروان او، دور از واقعیت و ذهنی گرایانه بود. گذشته از این، اساساً به این موضوع فکر نکردیم که اگر معجزه ای رخ می داد و جبهه ای میان نیروهای "خط امام" و حزب کمونیست توده ایران تشکیل می شد. در شرایطی که خط امامی ها بیش از ۹۰ درصد آرا مردم و تمام اهرم های قدرت در اختیارشان بود و حزب توده ایران بخشی از "نیم درصدی" ها. چنین جبهه ای چه سودی برای کمونیست های ایران داشت و به کجا منتهی می شد و چه حاصلی جز آن که به کلی رنگ و نشان خود را ببازد و اصالت خود را از دست بدهد و در سیستم جمهوری اسلامی بر پایه "ولایت مطلقه فقیه" مستحیل شود و به زانده و دنباله رو حاکمیت مبدل شود، می توانست بسیار آورد؟ حزب توده برای آن که این "اتحاد" موهوم صورت بگیرد به گذشت های اصولی و موضع گیری های بسیار نادرستی تن داد که با مبانی فکری و اصول بنیادی یک جریان کمونیستی مغایرت داشت.

خوشبآوری مفرط به آیت الله خمینی

رهبری حزب به طور کلی نسبت به شخص خمینی و یاران و شاگردان نزدیک او دچار توهم و خوشبآوری مفرط شد. این اعتقاد راسخ در میان رهبران طراز اول حزب ریشه دوانده بود که "تا امام زنده است، جای نگرانی نیست". تصور این بود که هجوم به حزب توده ایران تنها در صورت "یک کودتای ارتجاعی در ایران" و روی کار آمدن "حکومتی شبیه محمد رضا" محتمل است. (کیانوری پرسش و پاسخ ۸ آبان ماه ۱۳۵۹). در این صورت، گمان براین بود که هم حزب توده ایران و هم خط امامی ها توأمآ زیر ضربه خواهند رفت. و آنگاه جبهه متحد خلق در سنگر مبارزه مشترک علیه رژیم کودتای نوع محمدرضاشاهی، بین نیروهای اسلامی با پیش انقلابی و هواداران سوسیالیسم علمی تحقق خواهد یافت!

شد غلامی که آب جو آرد
آب جو آمد و غلام ببرد!
با آنکه هرروز حلقه محاصره به دور حزب تنگ و تنگ تر می شد و پروبال آنرا آرام آرام قیچی می کردند و زنگ خطر از هر سو به گوش می رسید، رهبری حزب تمام این اقدامات را به حساب "گروه افراطی نا آگاه" و یا "جنساح راست" می گذاشت، که گویا در حاکمیت رخنه کرده اند. در یورش فاجعه آمیزی که علیه حزب توده ایران و سایر نیروهای چپ و دگراندیش درحال تدارک بود، هرگز و هیچ گاه شخص آیت الله خمینی و پیروان خط امامی او مورد

سؤزن نبودند. رهبری حزب همه جا را می پانید جز جانی که منشأ اصلی خطر بود. خوشبآوری افراطی و توهم به آیت الله خمینی و پیروان او تا آخر خط و مدت ها پس از یورش اول هم چنان ادامه داشت. آخرین مصاحبه دبیر اول حزب با مجله رولوسیون (از فرانسه)، دو سه هفته قبل از دستگیری وی شاهد آنست. گردانندگان "راه توده" بخشی از این مصاحبه را منتشر کرده اند. (راه توده شماره ۷۷ صفحه ۳۴). و از آن به عنوان یک "پیش بینی و ارزیابی تاریخی" تجلیل کرده اند تا نشان بدهند که "سیاست حزب در مجموع خود دقیق، علمی و منطبق با شرایط روز ایران بود". باید توجه داشت که این مصاحبه، پس از فرار و ماجرای گوزیچکین و هنگامی صورت گرفته است که مقامات امنیتی کا. گ. ب در تهران از طریق فروغیان به نورالدین کیانوری و رهبری حزب هشدار داده بودند که وضع خرابست و بزینده به چاک! لذا، در شرایطی که هر لحظه خطر دستگیری می رفت، تصویر یک تابلوی یاس آور و تیره از اوضاع سیاسی، هوشمندی و دوربینی ویژه ای لازم نداشت. اما آنچه بسیار شگفت انگیز است، توهم او و خوشبآوری اش نسبت به آیت الله خمینی و پیروان اوست که تا آخرین لحظه زیر سوال نمی برد و نگران آن ها نیست. درست در لحظاتی که "خط امامی ها" با اذن آیت الله خمینی آخرین اقدامات تدارکاتی را برای یورش ناجوانمردانه به حزب فراهم می کردند و "سربازان گمنام امام زمان"، سایه وار در تعقیب رهبران حزب و در کمین بودند تا در لحظه عمل کسی از دست شان در نرود، دبیر اول حزب خواب نزدیکی پیروان اسلام انقلابی و دگراندیشان پیرو سوسیالیسم علمی را می دید. تا "انقلاب را از بحران خارج سازد و به سوی شکوفایی هدایت نماید"؛ به این فراز از مصاحبه او با مجله رولوسیون که "راه توده" چاپ نکرده است، عنایت شود:

"در یک سال اخیر نطفه های توجه به اهمیت تشکیل جبهه ای از نیروهای مسلمان مبارز با همه گروه ها و سازمان های دگراندیش انقلابی، در میان پیروان اسلام انقلابی دیده می شود و می توان امیدوار بود که مسیر آینده رویدادهای سیاسی در ایران و در منطقه، شدید فشار امپریالیسم جهانی... نقش روزافزون آنان [منظور همان پیروان اسلام انقلابی خط امامی است] در حاکمیت جمهوری اسلامی، این نطفه را بیش از پیش تقویت نمایند! راه برون رفت از بحران هم تکرار پیشنهاد جبهه متحد همیشگی از همه "نیروهای انقلابی مسلمان و نیروهای دگراندیش پیرو سوسیالیسم علمی و... است! آن وقت گردانندگان "راه توده"، این خیال بافی های بیگانه با واقعیت های روز را "ارزیابی دقیق و علمی و منطبق با شرایط روز" می نامند و به ستایش آن می پردازند! خوشبینی و توهم رهبری حزب به آیت الله خمینی حتی بعد از ضربه و یورش اول هم ادامه داشت. در اعلامیه کمیته مرکزی پس از دستگیری سری اول، امام خمینی در ورای طبقات قرار گرفته و از ارتباط مستقیم امام - مردم سخن می رود و از او می طلبد دخالت کرده و انقلاب را نجات بدهد تا به پیگرد رفقای ما پایان داده شود! و این در حالی بود که جزئیات این حمله و سرکوب حزب، همان گونه که از رفت و آمدها به جماران، از اعلامیه ها و مصاحبه های مطبوعاتی مسئولین امر و از سخنرانی شخص خمینی برمی آید، تماماً زیر نظر و با موافقت او بوده است. آیت الله خمینی سرکوب حزب توده ایران را یک معجزه الهی نامید و به نماز و شکرگذاری نشست. بخاطر دارم کمی پس از یورش اول، دبیر مسئول تشکیلات در یک گفتگوی کوتاه تلفنی، در برابر سوال و نگرانی من که یورش به حزب نمی تواند بدون تائید و موافقت خمینی باشد، او با تاکید تذکر داد که مواظب باشم و در صحبت ها و اظهارنظرهای بیرونی مطلبی نگویم تا مبدا "امام زیر سوال برود"؛ اما واقعیت چیز دیگر بود.

در میان اپوزیسیون و نیروهای خارج از مدار حاکمیت، جز استثنائاتی نظیر گردانندگان "راه توده"، کسی تردید ندارد که کشتار جمعی زندانیان سیاسی و سرکوب دگراندیشان و محور آزادی ها و تلاش های بسی آسمان و تشبثات برای تصرف انحصاری حاکمیت از سوی روحانیان، با تائید و موافقت آیت الله خمینی صورت گرفت. این اقدامات، از پیامدهای منطقی در روند به کرسی نشاندن نظریه ولایت مطلقه فقیه است که شخص او معمار و نظریه پرداز آن بود. چه کسی پست های کلیدی، نظیر رئیس قوه قضائیه، شورای نگهبان، روسای دادگاه های انقلاب اسلامی، نهادهای مختلف سپاه پاسداران و بنیادها را تقسیم می کرد؟ شورای من درآوردی تشخیص مصلحت نظام و دادگاه ویژه روحانیت که هم اکنون بالای جان روحانیان آزاداندیش است، به دستور چه کسی به وجود آمدند؟ در حیات او حتی مجلس شورای اسلامی در مسائلی اساسی گوش به فرمان او بود. توضیحات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در مقام ریاست مجلس شورای اسلامی در پاسخ به این سوال که رأی گیری درباره احکام ثانویه به چه ترتیبی خواهد بود، صریحاً می گوید منوط به اراده امام خمینی است: "اگر روزی تشخیص بدهند که آرا"

مجلس به اندازه‌ای که ایشان می‌خواهند قابل اعتماد نیست، ممکن است پس بگیرند. بنابراین تا زمانی که ایشان حکم شان را پس نگرفته‌اند این حق برای مجلس شورای اسلامی وجود دارد" (اطلاعات ۵ خرداد ۱۳۶۳). همین آقای هاشمی رفسنجانی بود که اعلام کرد در کشور کاری از بزرگ و کوچک اتفاق نمی‌افتد که انجام آن با نظر و مشورت امام نباشد.

تئوری توطئه ۱

عجبا هنوز هم گردانندگان "راه توده"، به خاطر تعصب خشک در توجیه خط مشی از بنیاد نادرست رهبری حزب در سالهای آغازین انقلاب، به طور سیستماتیک سرگرم تحریف واقعیت‌ها، با توسل به هر ترند و فانتزی‌اند. این آقایان می‌کوشند تا به خوانندگان خود القا کنند که کشتار جمعی زندانیان سیاسی توده‌ای و سایرین و سلطه استبداد "ارتجاع مذهبی" و غیره، ناشی از "سه توطئه بزرگ" از سوی جناح راست، در پایان حیات آیت‌الله خمینی بود! در مقاله مفصل و "تحلیلی" تحت عنوان "قدرت در اختیار کیست؟" (راه توده شماره ۷۹)، می‌نویسند: "دو سال آخر حیات آیت‌الله خمینی، سرشار است از انواع توطئه‌ها و حوادثی که در بیت‌وی و خانه‌هایی که سران حکومت در اطراف بیت‌او در اختیار داشتند. سه توطئه بزرگ، محور تمامی توطئه‌های پس از درگذشت آیت‌الله خمینی بود: کشتار زندانیان سیاسی، برکناری آیت‌الله منتظری از قاصم مقامی رهبری و تغییر قانون اساسی در جهت و خواست ارتجاع مذهبی. این کوشش آخر، همراه شد با تضعیف جمهوریت و نقش مردم در قانون اساسی و فراهم ساختن شرایط جهت نشاندن رهبر مورد توافق طرفین بر کرسی رهبری!"

خبر آقایان محترم! این رویدادها که شما "سه توطئه بزرگ" می‌نامید، و می‌خواهید به طور ضمنی تلقین کنید که "آقا در این اعمال بی‌تقصیر است"، بازتاب واقعیت نیست. این سه رویداد در حقیقت، تصمیم‌هایی بودند که پایه گذار جمهوری اسلامی در کمال عقل و با درایت همیشگی برای بقا و دوام "ولایت مطلقه فقیه" اتخاذ کرد. سید احمد خمینی، رفسنجانی و خامنه‌ای‌ها که به گمان شما بازیگران این "توطئه"‌ها هستند، دست و بازوهای مورد اعتماد او و از مریدان او بودند. لذا، بی‌گمان مورد مشاوره او در مسائل برای چاره‌جویی قرار می‌گرفتند و در حد خود نقشی داشته‌اند. اما تصمیم‌ها را آیت‌الله خمینی شخصا می‌گرفت. و در تمام آن‌ها، نحوه نگرش او به مسائل و باورها، صلابت و بدعت‌گذاری او کاملاً بازتاب دارند. زندگی و اعمال و کردار آیت‌الله خمینی روشن می‌سازد و صاحب‌نظرانی که در احوال او پژوهش کرده‌اند، اتفاق نظر دارند که آیت‌الله خمینی کسی نبود که بدون بررسی و تعمق و اطمینان و اعتماد دستور مهمی صادر کند و یا دست به کاری بزند.

هر سه تصمیم فوق‌الذکر، حلقه‌های به هم پیوسته زنجیر واحد و عناصر متشکله بنای عظیم "ولایت مطلقه فقیه" است که از پایه تا سقف آن را، آیت‌الله خمینی آجر به آجر رویهم چیده و برافراشته بود. لذا هیچ تفاوت ماهوی با سلسله اقدامات قبلی او از فردای انقلاب نداشته است. بستن روزنامه‌های دگراندیش، حجاب اجباری، قوانین ضد بشری قصاص، اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری، سقوط حکومت موقت، جایگزین کردن قانون اساسی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه به جای طرح پیشنهادی دولت موقت، عزل بنی صدر، ادامه پیرویه و طولانی جنگ با عراق، یورش به حزب توده ایران و سایر سازمان‌های چپ و تصمیحات و اقدامات به هم پیوسته بودند که جاده استقرار نظام "ولایت مطلقه فقیه" را هموار ساختند. لذا تصمیم فوق‌الذکر، نه حاصل توطئه‌ها، بلکه حلقه‌های تکمیلی همان رشته زنجیر واحد بود. کشتار جمعی زندانیان سیاسی پس از نوشیدن جام زهر که یک اقدام ظالمانه و با تساوت قلب بود، انگیزه اش "پاکسازی" زندان‌ها از مخالفان و معاندان و ایجاد جو ترور و وحشت در کشور بود. کسی منکر شقاوت‌ها و وحشی‌گری‌های اسدا الله لاجوردی و نیری‌ها و رازینی‌ها و یا سوسه دوندان‌ها و فتنه‌انگیزی‌های جناح ارتجاعی بر پیروان آیت‌الله خمینی نظیر جمعیت مؤتلفه نیست. بی‌گمان نقش این‌ها در تشدید عملیات خشونت‌آمیز و سرکوبگری‌ها کم‌تأثیر نبوده است. اما چه کسی فرمان اصلی و سرنوازش ساز را صادر کرد و دست آن‌ها در این قضایای‌ها باز گذاشت؟ چه کسی اسدا الله لاجوردی را رئیس زندان‌ها و صادق خلخالی‌ها را قاضی شرع کرد؟ به همین نحو است انتصاب نیری‌ها و رازینی‌ها و دیگران.

کوتاه کردن دست آیت‌الله منتظری از جانشینی آیت‌الله خمینی، فردی که ساز دیگر می‌زد و آن هنگام شدیداً علیه همین کشتار زندانیان سیاسی قیام کرد و زد و بندهای پشت پرده را فاش ساخت و اینک معلوم می‌شود که قرأت متفاوتی از "ولایت فقیه" دارد. و نیز تفسیر و تغییر قانون اساسی، برای آن بوده است که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و در نبود مرجع تقلیدی که

بتواند و بخواید راه طی شده را به پیامید، بتوان یکی از مریدان او نظیر حجت الاسلام علی خامنه‌ای را بر مسند ولی فقیه نشانند. شما که در جای دیگر از نشریه تان می‌نویسید: "علی خامنه‌ای که روحانی میانه سال و از جمله کسانی بود که آیت‌الله خمینی دستشان را گرفته و جلو کشیده بود"، پس چرا تدارک مقدمات "رهبر" ساختن او را "توطئه" می‌نامید؟ مگر قبل از آن، آیت‌الله خمینی او را به جای طالقانی و منتظری بر مسند امام جمعه تهران نشانند؟ اگر آیت‌الله خمینی فتوا نمی‌داد که رهبر جمهوری اسلامی ضرورت ندارد که مرجع تقلید باشد، چگونه این روحانی میانه می‌توانست بر کرسی ولایت فقیه تکیه بزند؟

اگر کسی سعادت این را داشته باشد که با "عینک راه توده" به مسائل ننگرد، ملاحظه خواهد کرد که آنچه آقایان، "سه توطئه بزرگ" می‌نامند، صاف و ساده جز تصمیم‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های حساب شده و آگاهانه نبود. نیازی به استدلال بیشتر نیست که رویدادهای پس از درگذشت آیت‌الله خمینی نیز طی طریق در همان مسیر استقرار "ولایت مطلقه فقیه" بود.

منتهی جانشین او کم‌مایه‌تر و از شخصیت استثنائی و کارسما تیک آیت‌الله خمینی برخوردار نبود. در نتیجه، با گذشت زمان، اشکالات و تنگناها و تضادهای نظام ولایت مطلقه فقیه با واقعیت جامعه نسبتاً پیشرفته ایران و نیز جهان پیرامونی آشکارتر شد و به تدریج به بن‌بست کشید. دوم خرداد نقطه پایانی این‌ها پر درد و مشقت و سرآغاز دوران جدیدگذار از "ولایت مطلقه فقیه" به جمهور مردم و احیا آزادی‌های لگدمال شده و حقوق از دست رفته است.

خطاست اگر تصور شود و یا برخی مدعی شوند که جنبش دوم خرداد به معنی روی کار آمدن مجدد "خط امامی‌ها" و یا احیا "خط امام خمینی" است. حتی اگر افرادی تحت این نام از بازیگران آن باشند و یا بخواهند چنین وانمود کنند. جنبش دوم خرداد محصول یک تجربه دردناک عموم مردم از بیست سال عملکرد حاکمان جمهوری اسلامی و پوژواک یک دگرگونی بنیادی در فرهنگ و بینش و رفتار و منش نیروهای اسلامی درون و پیرامون حاکمیت و آزادی خواهان خارج از مدار حاکمیت است. همان گونه که ما در سایه تجربه و تعمق توانستیم خود را، از تار عنکبوت یک نظام فکری بسته توتالیترنینی رها سازیم، نیروهای اسلامی و "خط امامی"‌های متعصب نیز در عالم خود دچار تغییر و تحولات اساسی شده‌اند. نسل امروزی حاضر در صحنه سیاسی ایران قابل قیاس با آن توده‌های میلیونی عاصی و سحرزده آستانه انقلاب بهمن و سال‌های آغازین پس از پیروزی نیست، که در هیبت توده‌های چشم و گوش بسته به یک اشاره امام به خیابان‌ها می‌ریختند.

بازیگران و رهبران سیاسی - فرهنگی حول و حوش جنبش دوم خرداد نیز آن عناصر رادیکال و "صددرصدی" و "ضد امپریالیست" آن ایام، نمی‌باشند. تفاوت واقعاً از زمین تا آسمان است. مردم اینک با عقل خود مسائل را می‌سنجند و عمل می‌کنند. اینک ما با یک جنبش نوین اسلامی بایلیه و رشد یافته درون و پیرامون حاکمیت سروکار داریم. جنبشی که سنخیتی با خصوصیات "خط امامی"‌های سال‌های آغازین انقلاب ندارد. نیرویی که در حال و هوای انقلابی و تب و تاب اسلام‌گرائی و غرق در دریای موهبات نسبت به چشم انداز حکومت اسلامی بود و زبانی برای گفتگو، جز قهر و خشونت و نابردباری نداشت. سیاست فرصت طلبانه رهبری حزب، با ابداع "تئوری"‌های سازگار با این جو، برای هم‌رنگی و هم‌آوایی با این جماعت و همسازی با فضای قهر و خشونت بود.

لذا، همان گونه که قبلاً توضیح دادم، اینک بار دیگر تکرار می‌کنم که اگر بخواهیم برای حکومت محمد خاتمی و طرز تفکر، فرهنگ سیاسی و منش او که سرشار از روحیه تسامح و مداراگری، ضد خشونت و اصلاح‌گرا و معتقد به تحول آرام و گام به گام، علاقمند به فرهنگ ملی - ایرانی و طرفدار تنش زدایی در مناسبات بین‌المللی و از جمله نزدیکی به غرب می‌باشد، مشابهی در ابتدای انقلاب بجوینیم، تنها قیاس ممکن، حکومت موقت مهندس بازرگان و نهضت آزادی است. جستجوی رد پای آن در درون "خط امامی‌ها" به گونه یک حرکت و جنبش اجتماعی و نه در سیمای استثنائی این و آن، آب دره‌اون کوبیدن است. از تقلبات "راه توده" از جمله خلط همین میبحث است تا حمایت مشروط ما از برنامه توسعه سیاسی محمد خاتمی را با حمایت بی‌دریغ رهبری حزب توده ایران از "خط امام خمینی" یکسان بگیرد. و تازه پیش‌دستی کرده ما را "به عدم صداقت و فرصت‌طلبی" یعنی به آنچه خود شایسته آنست، متهم سازد! در این باره با تفصیل بیشتر در بخش سوم این نوشته صحبت خواهم کرد. (بحث ادامه دارد).

کرکس جنگ بر فراز اروپا!

ب. شباهنگ

جنگی در قبال یوگسلاوی را چگونه توجیه می کنند؟ مگر بلایسی که ارتش ترکیه به بهانه مبارزه با تروریسم "پ.ک.ک." بر سر مردم بیگناه کرد این کشور می آورد، با بلایسی که ارتش صربها به بهانه مبارزه با تروریسم "او.س.ک." بر سر مردم بیگناه آلبانی تبار کوزوو می آورد، متفاوت است؟ تقصیر مردم



بیگناه صرب در این میان چیست که باید هدف بسبب و موشک ناتو قرار گیرند؟ به راستی هنجارهای واقعی اخلاقی در کجاست؟ آیا هدف از حمله نظامی به یوگسلاوی واقعا برای پایان دادن به یک تراژدی انسانیست، یا نمایش قدرت در گستره ای وسیع، آزمایش جنگ افزار جدید و احیانا کشیدن مرزهای دلخواه تازه در قاره اروپا؟ واقعیت هر چه باشد، آتش جنگی که اینک در یوگسلاوی برافروخته شده است، بیشک در صورت تداوم، درچارچوب مرزهای این کشور محدود نخواهد ماند. بانیان این ماجراجویی نظامی که مایلند همه جا اراده خود را با موشک و بمب تحمیل کنند، خیلی زود در خواهند یافت که اروپا خاور میانه نیست و یوگسلاوی هم عراق نیست. کشورهای ناتو حتی اگر به لطف برتری مطلق نظامی، سلاحهای مدرن خود و باران موشک و بمب بر سر مردم یوگسلاوی، دولت این کشور را به عقب نشینی نیز وادارند، از هم اکنون نزد افکار عمومی مردم صلحدوست جهان، پذیرای یک شکست بزرگ اخلاقی شده اند. لاقال پس از این تجاوز، اطلاق نام "بیمن دفاعی" به ناتو، شوخی بی مزه ای بیش نیست.

بحران کوزوو، راه حل نظامی ندارد و چاره ای جز بازگشت به پای میز مذاکره نیست. باید هر چه زودتر نانه جنگ را در یوگسلاوی خاموش کرد!

ناپذیر و سرکوبگرانه دولت مرکزی در قبال آنان که این اواخر در کوزوو عملا ابعاد "تصفیه های قومی" به خود گرفته بود از طرف دیگر، بحران را به مرحله خطرناکی کشید.

با شکست مذاکرات صلح پاریس، که دولتهای ناتو میلوزویچ رهبر صربها را مسئول واقعی آن می دانستند، موشکیاران و بمباران شهرهای یوگسلاوی آغاز شد. ناتو اقدام نظامی خود را به مثابه تنها بدیل موجود و برای پایان دادن به یک "فاجعه انسانی" در کوزوو توجیه می کند. بدون شک هیچ انسان آزاده و صلحدوستی در جهان یافت نمی شود که طرفدار ادامه درگیریهای خونین قومی در کوزوو باشد. اما اینکه آیا آغاز چنین جنگی، به راستی به رنج و محنت مردم بیگناه این منطقه پایان خواهد داد، جای تردید بسیار دارد. آواره شدن صدها هزار نفر، در پی عملیات نظامی اخیر ناتو و افزایش خشونت صربها و مهاجرت عظیم و مصیبت بار انسانی از کوزوو به کشورهای همجوار، صید همین واقعیت است. در عین حال نباید فراموش کرد که رسیدگی به بحرانهای داخلی کشورها، فقط در حیطه اختیارات سازمان ملل، یعنی تنها نهاد مشروع و واقعی اراده بین المللی قرار دارد. لذا دولتهای عضو ناتو با آغاز جنگ علیه کشوری مستقل و دارای تمامیت ارضی، بی توجهی خود را نسبت به سازمان ملل، میثاقهای بین المللی و حقوق خلقها نشان دادند. این اقدام آنها - پس از عملیات نظامی چند ماه پیش علیه عراق - بزرگترین ضربه به اقتدار سازمان ملل است و اعتبار آن را به شدت خدشه دار می سازد.

نزدیک به دوپست سال پیش، کلاویتس ژنرال ارتش پروس، جنگ را "ادامه سیاست با ابزار دیگر" نامیده بود. اینک به نظر می آید که سران ناتو در درک این نکته باریک، دچار کج فهمی جدی باشند. چرا که امروزه بیش از هر زمان باید مسئولیت واقعی را متوجه سیاست ساخت و از کاربرد قهر پروا داشت. این ضرورت و نیاز زمانه ماست که همه ابزارهای دیگر، اعم از حقوقی، اقتصادی، دیپلماتیک و نیز اخلاقی به کار گرفته شود، تا حتی المقدور از بروز جنگ جلوگیری به عمل آید. جنگ را همیشه می توان به سادگی آغاز کرد، اما تجربه می آموزد که جنگ همواره دارای یک دینامیک مستقل درونی است که مهار آن را بسیار دشوار می سازد. آیا می توان ادعا کرد که برای پایان دادن به بحران کوزوو، همه ابزارهای غیرنظامی به طور کامل مورد استفاده قرار گرفته اند؟ دولتهای ناتو که در قبال سیاست کشتار کردهای ساکن ترکیه توسط دولت این کشور، حتی خم به ابرو نمی آورند، این سیاست شتابزده

اخبار مربوط به حمله نظامی کشورهای عضو ناتو به خاک یوگسلاوی، دنیا را لرزاند و صلحدستان سراسر جهان را در نگرانی عمیقی فرو برد. بحران کوزوو که از مدتها پیش چون دمل چرکینی، سیمای اروپا را دژم کرده بود، سرانجام ۵۴ سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، یکبار دیگر آتش جنگ را در این قاره شعله ور ساخت. بمباران یوگسلاوی توسط جنگنده های ناتو، چندان هم غیر مترقبه نبود. عقیم ماندن پاره ای تلاشهای دیپلماتیک برای یافتن راه حلی جهت پایان دادن به درگیریهای خونین قومی در کوزوو، تهدیدهای منظم ناتو برای استفاده از زور نظامی و تجربیات سالهای اخیر در مورد عراق، و همچنین تبلیغات گسترده رسانه های گروهی کشورهای عضو ناتو علیه بلغراد که چون ارکستر هماهنگی در شیپور جنگ می دمیدند تا افکار عمومی خود را تحریک و برای یک ماجراجویی نظامی آماده سازند، همگی قرائنی بودند که از یک درگیری نظامی قریب الوقوع در این منطقه خیر می دادند.



کشور یوگسلاوی که بعد از فروپاشی شوروی و تحولات اروپای شرقی، روند تلاشی و تکه پاره شدن به واحدهای ملی کوچکتر را از سر گذرانده است، با بحران کوزوو عملا وارد دور تازه ای از درگیریهای خونین قومی شد. مبارزات اقلیت آلبانی تبار این کشور که در ایالت کوزوو اکثریت بزرگی را تشکیل می دهند برای خودمختاری، تمایلات جدایی طلبانه در میان بخشی از آنان که این مبارزه را بطور فزاینده به پیکارهای خشونت آمیز و جنگ مسلحانه سوق داد از یکطرف و سیاست انعطاف

آدم ربایی دولتی جنبش خلق کرد ادامه دارد!

و. معصوم زاده

نیست، اما شایعات به حدی است که علیرغم تکذیب های مکرر مقامات اسرائیلی، کسی تردیدی در درستی آنها ندارد.

از روز ۱۲ نوامبر که اوجالان وارد ایتالیا شد تا اینکه در ناپروبی پایتخت کنیا، پس از خروج از کنسولگری یونان، در دام ماموران مجهول الهویه گرفتار آمد، تمام رفت و آمدهای هوایی هواپیمای حامل اوجالان که میان چندین کشور سرگردان بود، تحت کنترل سیستم کنترل هوایی ناتو- آمریکا قرار داشت. مامورانی که موظف به ربودن او بودند نمی توانستند این عمل را در کشورهای اروپایی انجام دهند و منتظر این بودند تا او پای خود را به کشوری بگذارد که دست زدن به چنین عملی موجب بروز کدورت های دیپلماتیک نشود و اینجاست که نقش ماموران آمریکایی مسئول حمایت های لجستیکی و ماموران موساد برای تنظیم و اجرای طرح ربودن و ماموران ترکی مسئول بازگرداندن او به ترکیه تنظیم و به مورد اجرا گذاشته می شود.

دولت اسرائیل، با عقد پیمان های نظامی با ترکیه پیرامون اجازه استفاده از حرم هوایی این کشور برای انجام پرواز آزمایشی در ارتفاع کم خود را مقید به حمایت از این کشور می داند و از سوی دیگر دولت ترکیه تنها کشور مسلمانی است که در برابر سیاست های دولت اسرائیل در قبال اعراب و فلسطینیان جانب اسرائیل را ترک نکرده و زاینده سیاست های حمایت آمیز آمریکا از اسرائیل است، علاوه بر آن روابط گسترده اقتصادی میان دو کشور فراهم ساز موجبات اتخاذ چنین سیاست هایی است.

اوجالان به اروپا آمده بود تا با دانش به بی ثمر بودن تاکتیک مسلحانه، به یورشوی دیپلماتیک برای گشودن باب مذاکره با دولت ترکیه دست زند و کشورهای اروپایی را، که نقض حقوق بشر در ترکیه را مانعی برای عضویت این کشور در بازار مشترک می دانند به مداخله آشکار و فعال در حل مسئله کردستان وادارد. هیچکدام از این کشورها آماده اعطای اجازه اقامت به او نشدند، حتی دولت آلمان که پیش از این در رابطه با خشونت های اعضای این حزب در آلمان و قتل یکی از توابع این حزب برگره پیگرد بین المللی برای اوجالان صادر کرده بود، از ترس باصطلاح کشاندن منازعات درونی ترکیه به خاک آلمان از تقاضا تحویل اوجالان از ایتالیا به آلمان چشم پوشی کرد.

دستگاه های تبلیغاتی ترکیه تصویرهای ویدیویی اوجالان دستبند به دست و چشمان باندپیچی شده را به همه جهان مخابره کردند تا پیروزی خود را بر جنبش خلق کرد ترکیه به نمایش گذارند. گفتارهای درهم برهم اوجالان تحت تأثیر داروهای روانگردانی و تمایش رقت بار و ضد انسانی رفتارهای تحقیر آمیز با او خود دادنامه ای بود علیه مناسبات ضد انسانی حاکم بر ترکیه.

نشین می نامد بالطبع با خودمختاری این مناطق نیز نمی توانست موافقت کند. علاوه بر آن حزب کارگران کردستان ترکیه که برای خود هویت "چپ" و "مارکسیستی" قایل بود نمی توانست طرف مذاکره دولت ترکیه قرار گیرد. دولت ترکیه، بویژه بخشی که خود را پیرو و مدافع سنت های آتاتورکی می داند و حفظ تمامیت ارضی کشور و جدایی دین از دولت را وظیفه خود می داند، با قرار گرفتن در میان دو جبهه جنبش مسلحانه خلق کرد و نفوذ روزافزون جنبش های اسلامی، که اینبار کسب قدرت را نشانه گرفته اند، "تاکتیک همه چیز یا هیچ چیز" را دنبال می کند: سرکوب بلاتردید جنبش خلق کرد و کوتاه کردن دست اسلامیان از اهرم های قدرت. شورای امنیت ملی ترکیه که سیاست گذاری های کلان کشور را در حیطه اختیارات خود می داند در این رابطه حتی تا جایی پیش می رود که با پیش چشم داشتن حفظ قدرت، آن نیروهای کمالستی را نیز که خللی در این هدف ایجاد کنند از گردونه خارج سازد.

دولت ترکیه با حمایت آشکار و بی قید و شرط دولت آمریکا، دولت سوریه را تحت فشار قرار داد تا دست از حمایت پ.ک.ک بردارد و جلوی عقب نشینی های تاکتیکی مبارزان این حزب را بگیرد. با گسیل دهها واحد نظامی مجهز منطقه کردستان را اشغال کرده و ضربات سنگینی بر نیروی مسلح پ.ک.ک وارد سازد و در کنار آن با دامن زدن به تبلیغات گسترده در ترکیه و خارج از آن این حزب را به صورت سازمانی تروریستی جلوه دهد، تا انگیزه ای برای حمایت های بشردوستانه از جنبش خلق کرد باقی نماند. موفقیت آمیز بودن این تاکتیک، که بدون حمایت آمریکا، نمی توانست عملی شود اکنون با ربودن اوجالان آشکار شده است.

آمریکا که با فروپاشی شوروی نقش پل ارتباطی با مناطق آسیای میانه و قفقاز برای ترکیه قایل است و با داشتن پایگاه های نظامی متعدد در این کشور قادر به واکنش های فوری در برابر تهدیدات نظامی، از جمله در برابر عراق است، به هیچ وجه به خودمختاری خلق کرد ترکیه روی خوشی ندارد و با وجود آنکه مناطق کرد نشین و خودمختار کردستان عراق را تحت پوشش نظامی خوش نشان نمی دهد و در برابر کردهای ترکیه سیاستی دافع و منفی در راستای حمایت از هم پیمانان گوش به فرمان خود در پیش گرفته است.

یکی دیگر از حلقه های زنجیره سیاست ترکیه، که در ارتباط با ربودن اوجالان موجب کنش و واکنش های خشونت آمیز شد پیوند های نظامی ترکیه و اسرائیل است. کردهای هوادار پ.ک.ک در برلن با مطلع شدن از نقش موساد در ربودن رهبر حزب خود و در اعتراض به این همکاری شرم آور اقدام به اشغال کنسولگری اسرائیل در برلن کردند، که با تیراندازی محافظان این کنسولگری چهار جوان دختر و پسر، مورد اصابت گلوله های رگبار یوزی قرار گرفته و جان باختند. اگر هنوز از کم و کیف ارتباط موساد با این جریان خبری در دست

عبدا لله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه، پس از ماهها سرگردانی به دست کماندوهای سازمان امنیت ترکیه رسیده شد. این خبر در روزهای اواسط ماه فوریه سال جاری در صدر اخبار رسانه های نوشتاری و گفتاری جهان قرار داشت و موجب واکنش های تند و افراطی هواداران این حزب در چندین کشور واز جمله تظاهرات جوانان کرد در کردستان ایران شد.

عبدا لله اوجالان از موسسین و رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه بود. جنبش خلق کرد در ترکیه پس از فراز و نشیبهای فراوان در دهه های آغازین سده کنونی، با تاسیس حزب کارگران کردستان ترکیه در سال ۱۹۷۸ و شروع جنگ سازمان یافته مسلحانه در استان های کرد نشین ترکیه وارد مرحله ای تازه و تعیین کننده شد. پیکار حزب کارگران کردستان ترکیه، ابعاد تازه ای به جنبش خلق کرد در این کشور بخشید و از سوی دیگر موجب واکنش های سخت حکومت مرکزی شد. تاکتیک مبارزاتی حزب کارگران کردستان ترکیه از ابتدا در راستای "جنگ مسلحانه رهایی بخش"، آزاد سازی مناطق کرد نشین از اشغال نظامی و ایجاد مناطق آزاد سیر می کرد حکومت مرکزی ترکیه، در برابر این تاکتیک سیاست گسترش حضور نظامی و پاکسازی شهرها و روستاهای کرد نشین از عناصر نا آرام و بالاخره ویران ساختن روستاهایی سیر می کرد که تحت نفوذ پ.ک.ک قرار داشتند. حکومت ترکیه، تحت نفوذ نظامیان، سیاست برجای گذاشتن سرزمین های سوخته و کوچ دادن کردها به مناطق شهری را دنبال می کرد تا بتواند هم جلوی نفوذ این سازمان را بگیرد و هم این مناطق را خالی از سکنه کند، تا کسی هوا و هوس مطالبه خودمختاری را نداشته باشد. غیر از این منطقه کردستان ترکیه به علت تنش های مزمن و تأملات استراتژیک نظامی همواره از مناطق عقب ماندگی ترکیه بوده و مهاجرت های ناشی از این عقب ماندگی به خالی شدن روستاها از سکنه می انجامید.

موفقیت های اولیه حزب کارگران، که از نفوذ مردمی بسیار زیادی برخوردار شده بود، با حدت یافتن درگیری های نظامی و شدت یافتن سرکوب توسط ارتش ترکیه در سال های اخیر روبه کاهش نهاد حزب کارگران کردستان ترکیه که خود نیز در اعمال خشونت های پرهیزپذیر ابایی نداشت، می کوشید با جلب حمایت های بین المللی بویژه با استفاده از منازعات مرزی ترکیه با سوریه، مفری برای عقب نشینی های تاکتیکی نظامی ایجاد کند. حمایت های آشکار و پنهان برخی از کشورهای منطقه از این حزب، دستاویزی بود برای تحت فشار قرار دادن ترکیه و در دست گرفتن برگ برنده ای برای مذاکرات بر سر استفاده از آب های دجله و فرات. منافع تودرهم کشورهای منطقه و حمایت های متقابل از جنبش های کرد این کشورها یکی از نقاط ضعف و پاشنه آشیل این جنبش ها بود.

دولت ترکیه که به هیچ وجه وجود خلق کرد در این کشور را نمی پذیرد و آنان را "ترک های کوه

حول سرش و محمد مجتهد شبستری که به برآورد روشنفکران دینی منجر شد و موضوع بحث این مقاله نیست. کیهان و کیهان فرهنگی و کیهان اندیشه با اخراج گرایش متکلمین جدید (سرش و شبستری) در اختیار داوری و همفکرانش قرار گرفت.

مهدی نصیری "طلبه جوانی که سردبیر کیهان شده بود، از طریق رابطه خویشاوندی که با داوری داشت (مهدی نصیری ذاتی رضا داوری است) توانست حامل اندیشه های داوری در موسسه کیهان شود. بعدها مهدی نصیری از کیهان بیرون آمد و نشریه صبح را بنیاد گذاشت، تا بتواند نیروهای حزب الهی را تغذیه فکری کند.

بدین شکل مباحث فلسفی، تئوریک که ترکیبی از روایت ایرانی - اسلامی هایدگر با فقه سنتی بود، در نشریه صبح تعیین سیاسی گرفت. جریان اصلی صبح بر این نظر استوار است که پشت تمام مسائل فرهنگی دستهای توطئه را افشا کند و توطئه و تهاجم فرهنگی غرب را خنثی کند. شاید بتوان گفت وظیفه اصلی نشریه صبح ایجاد نیروی فکری - تبلیغاتی علیه روشنفکران دینی، هواداران اندیشه های سرش و نشریه کیهان است. اگرچه رضا داوری همواره خود را از دسته بندیهای سیاسی مبرا می داند، اما پیوند خویشاوندی او با مهدی نصیری و تشابه نظریات مهدی نصیری با رضا داوری، ادعا داوری را که دور از دسته بندی های سیاسی و نزدیک به کار فلسفی است، کم رنگ می کند.

"نشریه صبح" به تدریج از حالت نشریه ماهانه صرف خارج شد و کم کم به جریان سازمانگر تبدیل شد که برنامه معینی را دنبال می کند. انتشار کتاب "توسعه" "لیبرالیسم" علیه نهضت آزادی و علیه شاملو، حاکی از این است که "صبح" تلاش می کند با استدلالهای شبهه پست مدرنی، با عناصر فرهنگ متجدد مذهبی و غیرمذهبی برزمد. تبلیغ کتاب "شرق شناسی" ادوارد سعید و مباحثی که به طور منسجم و منظم برقرار می کند شبیه "غرب شناسی" مؤید این نظر است که جریانی که توسط فردید بنیان گذاشته شد و توسط آل احمد به سطح ژورنالیسم و پروپاگاندا سیاسی کشانیده شد، و رضا داوری آنرا بسط داد و در همپیوندی با نیروهای روحانیون و قدرت دولتی قرار داد؛ خود را بیش از پیش در عرصه سیاست تعیین ویژه بخشیده است. حضور مدام شعبه ای از "وزارت اطلاعات" در این جریان نیز به موشکافی نیاز چندان ندارد. بنیادهای فکری نقد لیبرالیسم، نقد تکنولوژی، نقد دموکراسی، دفاع از سنت، بومی گرایی، دفاع از طب سنتی، افشا به اصطلاح مفاسد غرب، نقد تصویر تلویزیون، همه مؤید شکل گیری یک جریان ایدئولوژیک معینی است که به آن میتوان "پست مدرن ارتجاع" لقب داد، در کنار این جریان به نام "انصار حزب الله" شکل گرفت که به اصطلاح خودشان: مانور "امر به معروف و نهی از منکر" از میدان ولی عصر تا دانشگاه آغاز شد. هنگامیکه خامنه ای فرمان امر به معروف را سر داد و عده ای درصدد برآمدند با فتوای خامنه ای در امر تمه زنی مخالفت ورزند،

این جریان شکل سازمانی تر به خود گرفت و به تدریج در سطح دانشگاهها و مراکز علمی خود را سازمان داد و به مقابله با سخنرانیهای سرش شتافت. آنچه آنرا روزگاری رضا داوری "سرش" را متهم به کار سیاسی می کرد، نه کار فکری، انصار حزب الله وظیفه خود قرار دادند که کار یارگیری سیاسی روشنفکران دینی را خنثی کنند. در آغاز "انصار حزب الله" روند تفکر به اصطلاح لیبرالیستی را ناشی از امر خصوصی سازی و گسترش فکر سرمایه داری ارزیابی می کردند و این جنبه با جناح راست سنتی فاصله داشتند و مرزبندی می کردند، اما با شکافی که بین روحانیت مبارز و روحانیون پدید آمد و چپ و راست حکومت از هم جدا شدند، ارزیابی انصار حزب الله تغییر یافت و فرموله کردن مسائلی را به چپ و راست، هدر دادن نیروها دانست و به تقسیم بندی جدیدی دست زد. نیروی لیبرالیسم با نیروی اصول گرا و عملا با این نوع جبهه بندی انصار حزب الله و نشریه صبح که از کرانه چپ اسلامی می آمدند با نیروی راست سنتی زیر پوشش جبهه نیروهای اصول گرا علیه نیروهای تکنوکراتیک و لیبرال یک ائتلاف صورت دادند.

"انصار حزب الله" که معروف ترین شخصیت آنان "حسین ا الله کرم" است از سازماندهی ویژه ای برخوردارند، و بیشتر ساختار سازمانی جنبشی دارند، که هر واحد آنها از استقلال برخوردار است. نحوه سازماندهی آنان به این صورت است که هر واحد آنان، ترکیب یافته است از یک روحانی که جبهه بوده باشد و درس خارج را تمام کرده باشد، تا بتواند وظیفه شرعی گروه را تشخیص دهد. یک رزمنده دانشجویی که در سطح بالای مسئولیت کار کرده باشد، و یک فرمانده جبهه جنگ تا بتواند بسیجی و نیروهای شبه نظامی را حول خویش گرد آورد و سازماندهی کند. در کنار "نشریه صبح" و "انصار حزب الله" از جریان مسعود ده نسکی بایست اسم برد، که نشریه شلمچه را انتشار می داد که بعد از ممنوع شدن اکنون نشریه "جبهه" را با همان فرم و محتوی انتشار می دهد.

نگاهی به انتخابات ...

تنها دو نماینده که مورد حمایت جبهه mortلفه آنها با حمایت حزب کارگزاران سازندگی توانستند به شورای شهر تهران راه یابند.

یکی از ویژگیهای مهم انتخابات حضور و پیروزیهای بزرگ زنان در آن بود. زنان در بسیاری از شهرها مانند تهران، اصفهان، شیراز، تبریز، زنجان، قم و دزفول جزو نامزدهای منتخب بودند و بسیاری از آنها نه تنها از نامزدهای روحانی پیشی گرفتند بلکه نفرات اول شدند. پیروزی درخشان فاطمه خاتمی خواهر محمد خاتمی که با ۱۶ هزار رأی سه برابر بیشتر از نزدیک ترین رقیب خود در اردکان یزد رأی آورد، یک نشانه آن است. به طور کلی نتایج انتخابات نشان می دهد که شکاف میان نامزدهای دوم خرداد و محافظه کاران به فاحش ترین حد خود گسترش یافت. اما در شهرستانهای کوچک که احزاب سیاسی شناخته شده نبوده اند پیروزی با افراد مستقل اصلاح طلب بوده است.

انتخابات شوراها از منظر جامعه مدنی

برپائی شوراها یعنی واگذاری مدیریت شهرها به منتخبین مردم یک چالش دیگر در راه شتاب دادن به روند اصلاحات سیاسی بر پایه دکترین دوم خرداد بود. باید به یاد داشت که چگونگی توزیع قدرت سیاسی مرکزی ترین موضوع سیاست و از نتایج اساسی رشد جامعه مدنی است. پنج مولفه دموکراسی یعنی حاکمیت قانون، سیستم چندحزبی، انتخابات دموکراتیک، میثاق جهانی حقوق بشر و حقوق سیاسی و مدنی شهروندان از نتایج عقلانی توزیع قدرت سیاسی است. اگر از اشکال و تفاوتهای گاه بسیار جدی دموکراسی سیاسی متناسب با شرایط و فرهنگهای سیاسی کشورهای گوناگون صرف نظر کنیم، می توان جوهر دموکراسی را در: ۱- رقابت آزاد سیاسی ۲- حق مشارکت عمومی ۳- حقوق مدنی و سیاسی شهروندان خلاصه کرد. در سراسر تاریخ ایران تقریباً هیچ گاه این سه جز لاینفک دموکراسی باهم وجود نداشته است. در انتخابات اخیر برای نخستین بار یک گام اساسی در زمینه مشارکت عمومی و حقوق مدنی و سیاسی شهروندان برداشته شد. بدین طریق شرایط واقعی برای کنترل قدرت سیاسی و ایجاد تعادل و توازن سیاسی در جامعه سرانجام پدید آمد. اما گذار به سوی یک نظام مردم سالار یکی از مهمترین نیازهای جامعه مدنی و توسعه سیاسی ایران است که بدون حضور و رقابت اپوزیسیون مسالمت جو و دگراندیش از معنای واقعی تهی می شود. با برداشتن گامهای مهم در راه حق مشارکت عمومی و حقوق مدنی شهروندان اکنون نوبت آن رسیده است که در یک وجه دیگر نظام سیاسی مردم سالار یعنی رقابت آزاد سیاسی نیز که بزرگترین ضعف نظام سیاسی ایران است اصلاحاتی در دستور قرار گیرد. یکی از مهم ترین اصلاحات سیاسی در این سمت باز کردن راه شرکت اپوزیسیون اصلاح طلب و دگراندیش در انتخابات ششمین دوره مجلس شورااست. زیرا برابر بودن همه شهروندان ایرانی در انتخاب کردن و انتخاب شدن مبنای اصلی هرگونه مشارکت و رقابت آزاد سیاسی و جامعه مدنی است.





دفتر ویژه

در چارچوب دفتر ویژه راه آزادی حول موضوع "خشونت در حوزه سیاست"، برای ما یافتن پاسخهای صاحب نظران به پرسشهای زیر، مورد نظر بوده است:

- ۱- عناصر مهم فرهنگی (در مفهوم وسیع آن) که در خودآگاه یا ناخودآگاه مردم و ذهنیت و باورهای آنها زمینه ساز خشونت سیاسی می شوند کدامند؟ نقش مسائل اجتماعی - اقتصادی در این چهارچوب چیست؟
 - ۲- علل و عوامل پیدایش و گسترش گرایش کنونی برای پرهیز از خشونت در میان برخی نیروهای سیاسی و بخش های مهمی از روشنفکران و افکار عمومی کدامند؟
 - ۳- چگونه می توان با فرهنگ خشونت بریژه در حوزه سیاسی به مقابله پرداخت و در این راستا به چه عناصر فرهنگی، هویتی و یا سیاسی می توان تکیه کرد؟
 - ۴- تداوم خشونت سیاسی و انعکاس آن در برنامه های سیاسی گروهها و یا عملکرد روزمره آنها ناشی از کدام نگاه و بینش و فلسفه سیاسی است و چه استراتژی را دنبال می کند؟
 - ۵- حد و مرز خشونت کدام است؟ نهاد سیاسی تا کجا و چگونه می توان از زور در حل مسائل اجتماعی بهره جوید و نقش نیروهای نظامی در مهار یا تشدید خشونت چیست؟ مردم در برابر خشونت صاحبان قدرت چه واکنشی می توانند نشان دهند؟
- در زیر پاسخهای آقایان سعید پیوندی و محسن حیدریان به پرسشهای فوق، از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

جامعه شناسی و خشونت در گفتمان سیاسی

سعید پیوندی

- دوم اینکه در شرایط ایران هم بحث خشونت و سیاست نباید به طور تجربیدی طرح شود. ما می توانیم با خشونت مخالف باشیم، ولی رفتارهای خشونت آمیزی که این یا آن گروه سیاسی در واکنش به اعمال زورگویانه و سرکوب گرانه حکومت غیردموکراتیک انجام می دهند را نمی توانیم به سادگی محکوم کنیم. او از جمله به حادثه ای که در هلند اتفاق افتاده بود اشاره کرد و گفت: "... من خودم هیچگاه با برخورد فیزیکی و خشن موافق نیستم. ولی کسانی که به فائزه حمله کردند را می فهمم و با آنکه کار آنها را شاید نپسندم، ولی از محکوم کردن علنی آنهام خودداری می کنم ..."

بحث بسیار طولانی ما به من کمک فراوانی کرد تا نوشته ای را که بسیار عام و کلی بود، تغییر دهم و با حرکت از مشکل اساسی در برخورد به مسئله در قلمرو سیاست به انتقاداتی بپردازم که می تواند متوجه یک "نگرش" ساده انگارانه شود.

در این بحث من فقط به خشونت در شکل عریان و فیزیکی (شکنجه، اعدام و کشتار، ترور، زور، سرکوب) می پردازم و برخورد با اشکال ظریف تر و ناپیدای خشونت (خشونت سرد و یا خشونت نمادین) را، بدون آنکه اهمیتشان را نادیده انگارم به زمان دیگری وا می گذارم.

دیدگاه اصلی این نوشته بروی یک فرضیه مرکزی استوار است. براساس این فرضیه خشونت در حوزه سیاست ایران در گذشته به طور عمده در بعد "واکنشی" آن طرح می شده است. برای یافتن عناصری که به این بحث کمک می کنند کفایت سری به ادبیات سیاسی نیم قرن اخیر ایران بزنیم تا ببینیم چگونه در موارد پر شمار کار بست خشونت در سیاست یا حتی تقدیس خشونت تابعی از رفتار و عملکرد طرف مقابل قلمداد شده است. مبارزه مسلحانه به

عنوان تاکتیک و استراتژی در دوران جنگ چریکی پاسخی به رژیم خودکامه شاه و امتناع او از بازگشایی فضای سیاسی است. شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در گفتمان برخی نیروهای سیاسی نتیجه "منطقی" بسن بستن قلمداد می شود که حاکمیت کنونی به جامعه ما تحمیل کرده است. "سرنگون باد..."، "مرگ بر..."، "... اعدام باید گردد"، "... ناپود باید گردد" و ... ←

به محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، که جان بر سر پیمان خویش در مبارزه علیه خشونت گذاشتند.

مطلبی که از نظر شما می گذرد متن دگرگون شده مقاله ای است که قرار بود در چهارچوب دفتر ویژه راه آزادی ارسال شود. اما گفتگو و بحث طولانی با دوستی قدیمی سبب شد تا بخش های مهمی از نوشته تغییر کند و به صورت فعلی آن درآید.

ماجرای بحث دو نفره ما در حقیقت از برخورد به نحوه برگزاری مراسم یادبود داریوش فروهر و پروانه اسکندری در پاریس آغاز شد و اعتراض من به عملکرد سکتاریستی و انحصارطلبانه برخی از دوستان روشنفکر. به طور طبیعی گفتگوی ما به مسئله رفتار و فرهنگ و شیوه برخورد اپوزیسیون کشیده شد و از آنجا که من درحال به پایان بردن مقاله مورد بحث بودم، نظرم را هم پیرامون حادثی که در ماه های اخیر اتفاق افتاده بود و به موضوع خشونت نیز ارتباط داشت بیان کردم. در گفتگوی من با این دوست ۲۵ ساله که نویسنده و پژوهشگری چیره و پرکار است، مسائلی مانند ترور شخصیت های اپوزیسیون و نویسندگان آزاداندیش مانند محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، حمله به مطبوعات و برهم زدن اجتماعات در ایران طرح شدند. در کنار رفتار و برخورد بخشی از اپوزیسیون از جمله ترور لاجوردی، حمله به فائزه رفسنجانی در هلند و یا بهم زدن شماری از جلسات سخنرانی در اروپا. در جریان این بحث معلوم شد که ما بر سر برداشت ها و نحوه تحلیل از این حوادث به ویژه در آنچه که به مسئله خشونت می شود اختلافات جدی داریم. هر دوی ما با خشونت مخالفیم ولی در برابر این رویدادها برداشت های متفاوت ارائه می دهیم.

دوست من بر چند نکته اساسی تکیه می کرد:

- نخست اینکه رابطه خشونت و سیاست پیچیده و بستگی به موقعیت و شرایط ویژه هر کشور دارد و نباید به برخورد کلی و ساده انگارانه اکتفا کرد. برای مثال در شرایط تسلط فاشیست ها و یا اشغال کشوری توسط نیروهای بیگانه نمی توان به سادگی مبارزه خشونت آمیز را که پاسخی ناگزیر به خشونت عریان دستگاه حاکمه است را منتفی دانست.

پاسخ "طبیعی" و "مشروع" قربانیان سرکوب و زندان و کشتار به کسانی است که امر خود را به زور در ایران پیش می‌برند.

درست شاید به همین خاطر است که در نگاه بسیاری از نیروهای سیاسی مبارزه علیه خشونت مبارزه‌ای است که فقط در دوران طلایی استقرار دموکراسی و در شرایطی که "شر" از میان رفته باشد می‌تواند بختی برای موفقیت داشته باشد. وگرنه از نگاه این تفکر چگونه می‌توان در برابر این همه ظلم و زور صورت سبلی خورده را برای ضربه‌ای دیگر تسلیم طلبانه در برابر حکومت قرار داد و به چیزی کمتر از سرنگونی حکومت رضایت داد.

از این منظر خشونت نه یک عامل فرهنگی و نوعی ذهنیت و برداشت فلسفی و اجتماعی که "عنصری" بیگانه در نگاه و جان و روان فرد جامعه ماست که از بیرون به وی تحمیل می‌شود. به بیانی دیگر ما قربانیان خشونت هستیم. به همین خاطر هم بسیاری براین باورند که اگر ساختار سیاسی اصلاح شود، خشونت سیاسی هم از جامعه ما رخت بخواهد بست.

فرضیه‌ای که در این نوشته به میان کشیده می‌شود نگاهی دیگر به مسئله خشونت و رابطه آن با دنیای سیاست دارد. برپایه این فرضیه خشونت و سیاست را باید در رابطه "کنش متقابل" دید. این بدان معناست که کسی نمی‌تواند و نباید رفتار خشونت آمیز خود را فقط نتیجه خشونت طرف مقابل بداند. چیزی که من "قرائت منفی" یا ایدئولوژیک از خشونت می‌نامم و پی آمد آنهم واگذاشتن مسئولیت از خود در برابر سخت جانی پدیده مورد بحث در جامعه ماست. در مقابل این برداشت می‌توان به "قرائت مثبت" از مسئله خشونت در سیاست روی آورد. "قرائت مثبت" یا فرهنگی از خشونت یعنی باور داشتن به نقشی که هر نیروی اجتماعی می‌تواند در روند خشونت زدایی در جامعه و بوجود آوردن و رشد فرهنگ ضد خشونت داشته باشد. در این نگاه، فرد یا گروه پیش از آنکه خود را به صورت قربانی خشونت کسانی که قدرت سیاسی را در دست دارند تلقی کند و رفتار و کردار و پندار خود را تابعی از خشونت طرف مقابل بداند، به کارایی نقش خود در مبارزه علیه خشونت باور دارد. اولین پی آمد تئوریک این تلقی، برداشت فرهنگی از خشونت سیاسی و یا دولت است که توجه به اهمیت است که بعد فرهنگی در گسترش و دیرپایی پدیده خشونت دارد. بعد فرهنگی فراتر از گروه، حزب، تشکل اجتماعی و سیاسی عمل می‌کند. من البته برآن نیستم که بعد فرهنگی در ایران تنها بعدی است که پدیده خشونت را توضیح می‌دهد، ولی همه شواهد نشان می‌دهند که در سیاست این همان بعدی است که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

به میان کشیدن این فرضیه و توجه به آن پی آمدهای سیاسی اساسی دارد که مهم ترین آنها امکان تنظیم یک استراتژی ضد خشونت در تحلیل، نگاه و کردار سیاسی است. تحولی که می‌تواند روابط سیاسی میان نیروها و احزاب با حاکمیت، بایکدیگر و یا با مردم را دچار دگرگونی‌های جدی کند. پیوستن به این گرایش نوعی فاصله گرفتن آشکار با عملکردهای عادی و یا رفتارها و ذهنیت‌هایی است که تاکنون بسیار "طبیعی" و "بدیهی" به نظر می‌رسیدند و "مشروعیت خود به خودی" داشتند. این روندی است که برای فرد و گروه می‌تواند حتی در قالب "درمانی" (Therapy) طرح شود چرا که پدیده فوق خصلت هویتی دارد و به ناخودآگاهی جمعی ما هم مربوط می‌شود. نوعی زایمان دردناک که در آن جنبه‌های عاطفی، منطقی، شناختی و فرهنگی گوناگون به صورت درهم تنیده عمل می‌کنند.

پذیرش منطبق فوق می‌تواند به معنای نوع جدیدی از مشارکت فعال در آفرینش، گسترش و نهادی کردن فرهنگ و ارزش‌هایی باشد که یک قرن است جای خالی آنها در حوزه سیاست ایران حس می‌شود. انقلاب بهمن به همه نشان داد که روشنفکران و نیروهای زنده و جنبش‌های اجتماعی نباید چون نسل‌های گذشته به انتظار روزی بنشینند تا فرشته نجات بخش سیاست "مهدی وار" از آسمان فرود آید و گره کور تاریخ معاصر ایران را باز کند.

تلاش من در این نوشته کوتاه، نشان دادن زمینه‌های تاریخی، جامعه‌شناسانه و سیاسی این فرضیه است.

۳

در توضیح جامعه‌شناسانه پدیده خشونت سیاسی نگاه من بیشتر متوجه مکتب‌هایی است که به اصالت رفتارها و برداشت‌های ذهنی انسان‌ها در برابر ارزش‌ها و هنجارهای نهادی شده و عملکرد ساختارهای کلان (نهاد سیاسی و...) نظر دارند. ژرژ. ه. مید (Mead) از جمله جامعه‌شناسانی است که در طرح نظریه کنش متقابل نمادین (Symbolic interactionism) فرضیه خود را برپایه درکی از کنش‌های اجتماعی استوار می‌کند که در آن

فرد اجتماعی تابع بی‌اراده فرهنگ و روابطی نیست که پیرامون او را گرفته‌اند و از بیرون به او تحمیل می‌شوند. فرد موردنظر باید فقط به بازتولید هنجارها و ارزش‌های مسلط نمی‌پردازد، که یا معنایی که به آنها می‌بخشد و نیز با برداشت ذهنی خود به طور متقابل بر آنها تأثیر می‌گذارد. به باور مید رفتارها و کنش اجتماعی ما از ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرند، اما همزمان این ارزش‌ها و هنجارها و داده‌های فرهنگی خود از رفتار افراد اجتماعی (سوژه‌ها) ناشی می‌شوند.

توجه جامعه‌شناسی کلاسیک به بازنامه‌هایی که در وجدان جمعی ما به طور مشترک عمل می‌کنند در نگاه مید و همفکرانش در بعد کنش متقابل ارتباطی طرح می‌شوند. چیزی که هابرماس کنش متقابل ارتباطی می‌خواند.

کاربرد مهم این نظریه در بحث ما تأثیری است که رفتار ما (فرد، هنرمند، روشنفکر، گروه، انجمن، حزب، اتحادیه) برچگونگی تحول و چند بودن بود و نبود این یا آن هنجار و ارزش و رفتار فرهنگی یا کردار سیاسی دارد. فرهنگ گروه‌های اجتماعی را نمی‌توان از فعالیت ارتباطی و کنش متقابل آنها جدا کرد که پیوسته درحال تجدید حیات، تغییر، روزآمد شدن و تحول است.

به عبارت دیگر آنچه که در تفکر فرانسوی جامعه‌شناسی تحلیل نهادی (Analyse institutionnelle) وضعیت "نهادی کننده" و یا "نهادگذار" (Instituant) نام گرفته است می‌تواند مصداق رابطه ما با خشونت سیاسی هم باشد.

مکتب تحلیل نهادی که آثرا اندیشمندان بزرگی چون سارتر، کاستوریادیس، و یا لاپاساد لورو آنرا غنا بخشیدند از جبرگرایی در نهادها و جامعه فاصله می‌گیرد و به اصالت رفتارها و اندیشه‌های نو در برابر آنچه که

نهادی و تثبیت شده است باور دارد. از نظر این مکتب جامعه‌شناسی صحنه برخورد دائمی هنجارها و رفتارهای فرهنگی نهادی شده با کسان و یا جنبش‌هایی

است که به صورت نهادگذار عمل می‌کنند و می‌خواهند نظم کهن را بهم ریزند. پویایی و دگرگونی جامعه نتیجه این ستیز پیوسته است. این بدان معناست که ما بیش از آنکه در انتظار ظهور حکومت و نظام سیاسی بمانیم

که دست از خشونت بکشیم، خود می‌توانیم به صورت "نهادگرانه" در آفرینش، رشد و گسترش فرهنگ ضد خشونت پیشگام شویم و در برابر فرهنگ نهادی

شده خشونت حاکمیت و گروه‌های خشونت‌گرا فرهنگ ضد خشونت خود را به

متابله آلترناتیو ارائه دهیم و مبارزه خود را براساس این فرهنگ نو پیش ببریم.

به باور من این مبارزه فرهنگی - سیاسی بزرگی است که پیش از همه خود

اپوزیسیون بدان نیاز دارد تا در فرآیند و یا فرادای دگرگونی‌های سیاسی ما شاهد بازتولید رفتارهای گذشته این بار از سوی بخش دیگری از نیروهای

سیاسی نباشیم. تجربه انقلاب بهمن به همه ما نشان داد که بخش بزرگی از

نیروهای سیاسی ایران با گرایش‌های مختلف این فرهنگ و منش را نمی‌شناسند و فقط در بهترین حالت زمانی که از سوی دشمنان و یا رقبای خود

مورد تهاجم قرار می‌گیرند "ضدخشونت" می‌شوند.

۴

در پرداختن به مسئله خشونت در حوزه سیاست نباید از بعد انسان

شناسانه (انترپولوژیک) آن غافل ماند. بازنامه‌ها، ذهنیت و نوع تلقی مردم از

قدرت (مذهبی، عرفی، سیاسی)، سیاست، دولت، رهبری و مفاهیمی که با

سیاست ارتباط دارند بر درک آنها از مسئله خشونت و برداشت از رابطه

خشونت و سیاست اثرات جدی دارد. کار پژوهشی فرهاد خسروخوار در جریان

انقلاب ۵۷ که در کتابی با عنوان انترپولوژی انقلاب ایران منتشر شده است، نشان از آن دارد که رابطه مردم با قدرت سیاسی و عملکرد آن با این ذهنیت

ها و برداشت‌ها و بازنامه‌ها گره خورده است.

در جانی جمالزاده نویسنده پرآوازه ایران علت مهاجرت خود به اروپا را از

جمله مشاهده حادثه تکان دهنده‌ای در یکی از میدان‌های جنوب تهران می‌داند. نویسنده از صحنه‌ای در سالهای نخست جوانی در ابتدای قرن کنونی

شمسی یاد می‌کند که در آن مردمی فراوان بر گرد مردی بهمانی مسلک که در میانه میدان به آتش کشیده شده است حلقه زده‌اند و با کنجکاو و رضایت

خاطر به او نگاه می‌کنند و جماعتی هم از نفت فروش کنار میدان پیاله‌ای نفت می‌خرند تا با پاشیدن بروی مردی که زنده زنده می‌سخت "صوابی" کرده باشند.

خشونت مثال زدنی و تکان دهنده در زندان‌های ایران، بگیر و ببندها فقط

از جوهر استبدادی یک تفکر سیاسی و مذهبی از پیش شکل گرفته ناشی نمی

شوند. عناصر هویتی و فرهنگی پرشماری فراتر از گروه‌ها و افراد. رفتارها و

برداشت‌های ما را در پویای اجتماعی و در جریان کنش متقابل گروهی

تحت تأثیر قرار می‌دهند. سیاست تاکنون از این درک و ذهنیت بهره فراوان

مشکل مدنیت در سیاست ایران

محسن حیدریان

عمومی جامعه و باور سیاسی افراد عادی جامعه را مفروض داریم. یعنی توضیح نظری کاربرد خشونت سیاسی را علاوه بر سطوح سیاسی در سطوح فردی و اجتماعی نیز باید جستجو کرد. به این ترتیب چهارچوب عقلانی تحلیل خشونت در سیاست شامل این ۴ عامل می شود: ۱- نقش خشونت در نهاد قدرت سیاسی ۲- نقش خشونت در ساختار فرهنگ و ذهنیت عمومی جامعه ۳- نقش خشونت در باور سیاسی افراد جامعه ۴- نقش خشونت در ذهنیت سیاسی و ایدئولوژیک آکتور سیاسی. چنین تحلیلی نقش عوامل مختلف در سیاست را بدون یکسنگی مدنظر قرار می دهد و هرگونه تغییر در هر یک از عوامل چهارگانه فوق را در کاهش و یا تشدید خشونت مؤثر می شمرد. هر تغییر در یکی از عوامل فوق می تواند در تغییر جو سیاسی تاثیر گذارد. به عنوان نمونه تحول فکری و رفتاری آکتورهای سیاسی چه در قدرت و چه در اپوزیسیون از انتقام جویی سیاسی به ست اصلاح طلبی یکی از عوامل مؤثر در کاهش خشونت است. به سخن دیگر کاهش خشونت سیاسی لزوماً نباید به یک تحول بنیادی در همه ساختار سیاسی مشروط شود.

واژه کلیدی که کلیه عوامل فوق را تحت تاثیر جدی قرار می دهد و نقش اصلی در گسترش و یا مهار خشونت در این تحلیل ایفا می کند، مدنیت است. رشد مدنیت مهم ترین عامل کاهش خشونت در حوزه سیاسی است. جوهر مدنیت رعایت و توجه به دیگران است. رعایت منافع و حقوق دیگران، دست برداشتن از ادعا و رفتار سرکردگی و رعایت قوانین بازی از مبانی مدنیت است. تمامیت خواهی به هر شکل آن از مهمترین موانع مدنیت است. هرچه مدنیت در فضای سیاسی ایران بیشتر تحکیم شود، کاربرد خشونت نیز کمتر خواهد شد.

خشونت در فرهنگ و ذهنیت سیاسی ایرانی ؟

برای سنجش نقش فرضیه های چهارگانه فوق اسناد و فاکت های زیادی لازم است که در حوصله این نوشتار نیست. ابتدا دو عامل را که به باور من نقش جدی در خشونت در فضای سیاسی ایران را ندارد از نظر می گذرانیم. شاخص های اصلی اندازه گیری خشونت در ساختار فرهنگ و ذهنیت سیاسی افراد جامعه را جایگاه مدنیت در مولفه های فرهنگی و نیز واکنش تاریخی ایرانیان در چرخش های مهم سیاسی تشکیل می دهد. منظور از مدنیت به طور کلی رعایت دیگران و مجاهدت با نفس است. کاربرد خشونت در مدنیت ایرانی اساساً حالتی دفاعی و در مبارزه با تهاجم خارجی داشته است. از نظر رفتار تاریخی در منطق عمومی ایرانیان نمی توان تهاجم گری و خشونت در حد غیر متعارفی را ملاحظه کرد. ایرانیان نه تنها ملتی مهاجم نبوده اند، بلکه درست برعکس همواره تهاجمات بیرونی را با انواع روشهای غیرتقابل جویانه و از راههای فرهنگی و سیاسی دفع کرده اند. اینکه ایرانیان به طور کلی به داشتن صبر و حوصله و رعایت دیگران معروفند، نشانگر مدنیت ایرانی است. نگاهی به فرهنگ، رفتار، عادات و شیوه زندگی کنونی ما نشان می دهد که ساختار فرهنگی ما از ترکیب چهار مولفه اساسی تشکیل می شود: فرهنگ ملی (سنتی و تاریخی)، فرهنگ اسلامی، فرهنگ مدرن و فرهنگ اقلیتهای قومی. هر یک از این مولفه های فرهنگی تشکیل دهنده ساختار فرهنگ ایران از ارزشها، شیوه زندگی، سنتها و پایگاه اجتماعی ویژه خود برخوردارند. اما این چهار مولفه فرهنگی ولو به شکل مستقیم از هم و یا به شکل درهم آمیخته و ترکیب شده خمیرمایه و جوهر فرهنگ ما را می سازد. تلاقی و امتزاج آنها و به ویژه تاثیر آنها در یکدیگر خود تاثیر مثبتی در کاهش خشونت در مدنیت معاصر ایرانی داشته است.

نگاهی به فراز و نشیب های تحولات سیاسی در ایران معاصر نشان می دهد که در باور سیاسی ایرانیان نیز نمی توان رگه های خشونت گرایی یافت. منطق رفتار عمومی ایرانیان در سه انقلاب بزرگ یک صد سال اخیر شاهد این مدعاست. ایرانیان نه تنها هیچگاه به دنبال شعارهای خشن سیاسی و راههای افراطی و مسلحانه نرفتند بلکه پس از نشان دادن تحمل و شکیباییهای بسیار در تحلیل نهایی به حرکت های مسالمت جویانه سیاسی تمایل نشان داده اند. باید تاکید کرد که تاثیر این روحیه عمومی ایرانیان را حتی در مشی سیاسی آیت الله خمینی نیز می توان دید که علیرغم کوشش نیروهای تندرو ←

خشونت را می توان در سطوح مختلف بررسی کرد. در سطح فردی کاربرد خشونت معمولاً به کمبودهای شخصیتی و فرهنگی مربوط می شود. روحیه تهاجمی، انتقادناپذیری و عدم رعایت دیگران از نشانه های آن است. فرد مهاجم علیرغم تظاهر بیرونی در واقع ضعیف، شکننده و فاقد اعتماد بنفس است. روحیه تهاجمی و عدم مدارا نیز کوششی برای پرده پوشی بر ضعف های شخصیتی و انسانی فرد پرخاشجوست. اما کاربرد خشونت در روابط خانوادگی، در تربیت کودکان و پدیده های مثل کتک زدن، تجاوز و آزارسانی به تربیت و روانشناسی فردی و اجتماعی مربوط می شود. خشونت می تواند از منظر فرهنگی نیز بررسی شود. در این حوزه مسائلی همچون دین، اخلاق، رسوم و عادات و تاثیر آنها در رفتار و مبانی ارزشی مدنظر قرار می گیرد. چگونگی ارزیابی خیر و شر، خوب و بد در سیستم ارزشگذاری خودآگاه و یا ناخودآگاه جماعت انسانی در این حوزه قرار می گیرد. از این منظر توجه به ساختار فرهنگی و جایگاه خشونت در آن، در مرکز توجه قرار می گیرد.

علل کاربرد خشونت و چگونگی بازتولید آن در جامعه در حوزه مطالعات جامعه شناختی است. در این حوزه انواع خشونت مثل فیزیکی، نظامی، فکری و عقیدتی مورد بحث است. یک پرسش جاودانی در این زمینه این است که چگونه می توان مسالمت جوتر بودن زنان نسبت به مردان در رفتار و عقیده را توضیح داد؟ کدام عامل نقش اصلی در تمایل بیشتر مردان به کاربرد خشونت را بازی می کند: محیط (شرایط پیرامونی، تربیت، روند اجتماعی شدن) یا ارث (عامل بیولوژیکی، قدرت جسمی و بدنی). آیا خواص بیولوژیکی زنان در زایش، میل طبیعی نگهداری و مراقبت از کودک و خانواده و قدرت جسمی کمتر از مردان عامل اصلی توضیح مسالمت جوتر بودن آنهاست؟

اما بحث کنونی به کاربرد خشونت در حوزه سیاست اختصاص دارد. منظور از مقدمه کوتاه بالا نشان دادن نیاز به سطوح و حوزه های جداگانه در شناخت پدیده خشونت است. در حوزه سیاست به طور کلی سود جستن از اشکال مختلف خشونت نظیر انواع ترور (فیزیکی، معنوی، روحی و غیره)، شکنجه، سرکوب، نظامی گری، پرونده سازی، مبارزه چریکی، انتقام جویی، لجن مالی کردن مخالف و رقیب سیاسی، برهم زدن جلسات بحث و سخنرانی، تهدید سیاسی، کتک کاری سیاسی و زبان سیاسی توهین آمیز و امثالهم در مرکز توجه قرار دارد. همه این شیوه ها برای حل اختلافات سیاسی و یا دستیابی به اهداف سیاسی به کار می رود. گرچه کاربرد خشونت در حوزه سیاست بدون تاثیر از دیگر عوامل نیست، اما با این وجود این موضوع اهمیت دارد که خشونت سیاسی را از دیگر حوزه ها مجزا کرد و تاحدی به طور مستقل بدان پرداخت. زیرا به عقیده من این موضوع هم از نظر روش بررسی موضوع و هم به خصوص از نظر وضعیت واقعی کاربرد خشونت در جامعه ایرانی اهمیت دارد.

مدل تحلیل خشونت در سیاست

خشونت در سیاست را نمی توان با یک مدل ساده و تک عاملی توضیح داد. این موضوعی است که عوامل مختلف در آن سهیم است. سیاست به کشورداری مربوط می شود. اما خشونت مفهومی فردی و فرهنگی است که به شکل استفاده از وسایل خشن در حل اختلافات مربوط می شود. خشونت را هرگز نمی توان تنها با خودکامی نهاد قدرت سیاسی توضیح داد. زیرا ساختار قدرت سیاسی خشن بدون وجود عوامل دیگر نظیر آکتورهای سیاسی خشونت گرا و یا غیرمجاز بودن کاربرد خشونت در جامعه دیر یا زود موجودیت خود را از دست می دهد. برای طرح فرضیات مختلف ابتدا باید پرسید انگیزه یک آکتور سیاسی در کاربرد خشونت سیاسی چیست؟ برای کسب یا تحکیم قدرت سیاسی؟ برای انتقام گیری سیاسی؟ برای جلب نظر دیگران به خود؟ به دلیل اعتقاد ایدئولوژیک؟ به خاطر تصور از رسالت و نقش مخصوص خود در جامعه؟ سؤال دیگر به واکنش جامعه نسبت به خشونت گرایان سیاسی مربوط می شود. آیا فرهنگ سیاسی جامعه کار برد خشونت را مجاز می داند و یا دست کم زمینه ساز آن است؟ برای آنکه در نقش عوامل خشونت دچار غلو و یا اشتباه فاحشی نشویم باید در تحلیل خود نقش چهار عامل احتمالی: نهاد سیاسی قدرت، آکتور سیاسی خارج از قدرت، ذهنیت

هیچگاه شیوه های خشن پیکار سیاسی را نپذیرفت. وی نه تنها زیر بار مبارزه مسلحانه و تدارک عملی آن نرفت بلکه همواره با خواست اکثریت مردم ایران که به مبارزه سیاسی مسالمت آمیز باور داشتند، هم صدا شد. اینکه پس از کسب قدرت سیاسی وی به جای مسالمت به خشونت روی آورد موضوع دیگری است که پاسخ آنرا از جمله باید در نهاد قدرت سیاسی در ایران جستجو کرد. یک شاخص دیگر ذهنیت سیاسی ایرانیان، واکنش عمومی نسبت به شیوه های مبارزه مسلحانه و گروههای کوچک چریکی است. هواداری از مشی مسلحانه گروههای چریکی صرفنظر از ایدئولوژی اسلامی، چپ و یا التقاطی آنها بیشتر به گروههایی از جوانان و حاشیه نشینان مربوط می شد که دارای پیوند ارگانیک با طبقات و نیروهای اجتماعی اصلی ایران نبودند. از اینرو جنبش چریکی در ایران در "خیزاننده توده ها" کاملاً ناکام ماند. بنابراین دو فرضیه ساختار فرهنگ ایران و نقش خشونت در باور سیاسی ایرانیان را به طور تجربی نمی توان از عوامل اصلی خشونت در سیاست ایران دانست. از سوی دیگر نمونه های قابل توجهی در واکنش علیه خشونت نیز در افکار عمومی چندان یافت نمی شود.

استبداد ایرانی

مبنای اصلی توضیح خشونت در سیاست را باید در نبود یا ضعف جدی مدنیت در سیستم سیاست ایران جستجو کرد. سیستم سیاسی شامل نهادهای قدرت سیاسی، ذهنیت و فرهنگ سیاسی و نیز برداشتها و ایدئولوژی آکتورهای سیاسی است. اما جباریت نظام سیاسی ایران و بازتولید تاریخی آن ریشه اصلی خشونت سیاسی را تشکیل می دهد. منظور از جباریت نظام سیاسی روش تاریخی حکومت کردن در ایران بوده است که اغلب با خشونت سیاسی و اقتدار غیرقانونی آمیخته بوده است. گرچه "خدایگان" دلسوز و مهربان و اهل سازندگی نظیر کوروش و کریمخان زند هم در سیستم کشورداری ایرانی یافت می شوند، اما اغلب شاهان ایرانی از جمله خاندان پهلوی با یک جباریت بی بند و بار حکم رانند. ریشه این پدیده تاریخی را دکتر محمد علی کاتوزیان به درستی در مفهوم استبداد ایرانی توضیح داده است. نظریه استبداد ایرانی از جمله بر این استوار است که قدرت بی حد و مرز فردی در رأس یک دستگاه اداری و نظامی همه قدرتهای دیگر از جمله آریستوکراسی، سیستم بازرگانی و تجاری را در سایه قرار می داد. به همین دلیل ما در ایران هرگز فئودالیسم به مفهوم واقعی کلمه نداشته ایم و یک آریستوکراسی پایدار شکل نگرفت و بازرگانان دارای جایگاه پست در جامعه بودند. یکی از دلایل طولانی شدن و بازتولید بی بند و باری استبداد ایرانی در روش حکومتی جغرافیای سیاسی ایران و مسئله کم آبی کشور و سپس عامل نفت بوده است. این عوامل قدرت سیاسی را به صورت یک دستگاه اداری و نظامی متمرکز در فراروی قدرت آریستوکراسی و بخش بازرگانی قرار می داد. لذا قدرت مطلق سیاسی همواره بسیار بیشتر از استبداد سیاسی عمل کرده است و بی بند و باری و مافوق قانون بودن استبداد را هم در پی داشته است. با بازتولید جباریت سیاسی در ایران رشد جامعه مدنی دچار فقر جدی گردیده و فرهنگ سیاسی ایران رشد نیافته مانده است. مهم ترین ویژگیهای قدرت سیاسی در ایران نه تنها از دیدگاه تاریخی بلکه در قرن حاضر نیز خودکامگی شدید، محافظه کاری تعصب آمیز و تسلط جونی آن بوده است. به دلیل این مختصات تغییرات و نیازهای اساسی در ساختار جامعه به ندرت تاثیر اساسی در ساختار قدرت سیاسی حاکم در ایران داشته است. خشونت سیاسی در همه اشکال قابل تصور آن نظیر کودتا، سرکوب، قتل های سیاسی و نسابودی نیز یکی و سیاسی مخالفان، پیامد این تسلسل بوده است. تصادفی نیست که در ایران پیدایش و تکامل پارلماناریسم و جدایی سه قوه اجرائی، قانونگذاری و قضائی تقریباً هیچگاه شکل نگرفته است. این امر از اصلی ترین نتایج فقدان مدنیت در استبداد ایرانی است. زیرا خشونت مهم ترین ابزار حل اختلافات سیاسی در نظام سیاسی بوده که به دلیل ضعف رشد مدنیت در سیستم سیاسی مشروعیت خود را حفظ کرده است. اهمیت تاریخی و استراتژیک پروژه قانونگرایی محمد خاتمی در جامعه ایرانی از جمله در متن چنین زمینه تاریخی برجسته می شود. این سیاست و رفتار و منطق سیاسی هم سو با آن از جمله عمق آگاهی و شناخت خاتمی از بزرگترین مشکل توسعه سیاسی ایران را نشان می دهد.

در واکنش علیه جباریت نظام سیاسی بخشی از مخالفان به توطئه و ترور و انقلابی گری روی آورده اند که به نوبه خود عامل بعدی گسترش خشونت

سیاسی در ذهنیت سیاسی آکتورها بوده است. در صورتی که کسب حق موجودیت و حق رقابت سیاسی و اثرگذاری در روند تصمیم گیری سیاسی در جامعه می توانست هم واکنش های انتقام جویانه و سؤظن آمیز را کاهش دهد و هم ثبات نظام سیاسی را تأمین کند. اما در عمل بخش بزرگی از آکتورهای سیاسی به عکس برگردان قدرت سیاسی فاقد مدنیت تبدیل شدند. در برداشتهای سیاسی، شیوه های مبارزاتی و مدل های حکومت، اکثر آکتورهای سیاسی ایران اعم از چپ و لائیک و اسلامی در یک قرن اخیر، خشونت سیاسی به شکل روش مبارزاتی و همچنین نوع رفتار سیاسی و نیز وام گرفتن خشن ترین ایده های سیاسی خارجی مانند تجربه آمریکای لاتین و عربستان سعودی و چین مانوئیستی بروز کرده است. جنبش چریکی و مجاهدین و دیگر نیروهای تندرو چپ و اسلامی خشونت را نه تنها به یک روش سیاسی تبدیل کردند، بلکه در تبلیغات و مدل های حکومتی مطلوب خود با وعده دادن نابود کردن مخالفان "طبقاتی" و "عقیدتی" آنرا تقدیس نیز می کردند. جای بسی حیرت است که حتی همین امروز نیز سازمانی مثل سازمان فدائیان خلق اکثریت نیز هنوز سنتهای چریکی خود را به عنوان مبارزه در راه دموکراسی مورد ستایش قرار می دهد. در حالیکه تجربه نشان می دهد که نخستین قربانیان این فعالیت های چریکی نه تنها خود فعالین آن بلکه همه فضای سیاسی کشور بود که در جهت تشدید خفقان تغییر کرد و فرهنگ سیاسی ایران را چند دهه به عقب برد. در میان آکتورهای سیاسی ایران تنها کسانی که به درجات مختلف به گرایشهای فکری لیبرالیستی و مدنی تسایل داشتند یا به تجدید نظر در برداشتهای سیاسی و ایدئولوژیک خود همت گماشتند، از خشونت فاصله گرفتند. این نشان می دهد که این برداشتهای سیاسی و نه صرفاً شرایط عینی سیاسی بوده است که نقش اصلی در خشونت گرایی آکتورهای سیاسی را داشته است.

روند کاهش خشونت در سیاست ایران

افزایش مدنیت و مدارا در نظام سیاسی و نیز آکتورها و فرهنگ سیاسی کشور مهمترین راه کاهش خشونت در سیاست ایران است. اما مدنیت یک روند است و نه یک جهش. این روند از سوی دولت محمد خاتمی و همچنین بخش مهمی از آکتورهای سیاسی اصلاح طلب داخل و خارج کشور آغاز شده است. یکی از مهمترین نشانه های پیدایش روند مدنیت در سیاست ایران تغییر رفتار و گفتار سیاسی است. دولت خاتمی و دیگر نیروهای اصلاح طلب در اپوزیسیون به هرگونه گفتار و رفتاری که بوی انتقام گیری و حذف فیزیکی دیگران از جمله دشمنان و رقبای سیاسی را از صحنه سیاست بدهد پایان داده اند. گرچه این تسایل از سوی دولت خاتمی به دلیل مقاومت سرسختانه جناح خشونت طلب هنوز به مرحله گفتگوی میان این دولت و اپوزیسیون اصلاح طلب فراتر نرفته است، اما این مهمترین نشانه شروع روند مدنیت در سیاست ایران است که اهمیتی تاریخی و حیاتی دارد. یک نتیجه مهم این روند محدود شدن امکان اعمال کاربرد خشونت از سوی نیروهای صاحب قدرت علیه شهروندان و به ویژه انتشار و گروههایی مانند زنان و دگراندیشان بوده است. مرحله بعدی روند تحکیم مدنیت در سیاست ایران آن است که موجودیت گروههایی که تا دیروز جزو "غیرخودی ها" به حساب می آمدند مانند احزاب ملی و آزادیخواه، نویسندگان و دگراندیشان به رسمیت شناخته شوند. در اینجا نیز نمی توان مسئولیت را تنها بر عهده دولت محمد خاتمی گذاشت. تا آکتورهای سیاسی اصلاح طلب ابتکار عمل را به دست نگیرند و در رفتار و گفتار و سیاست گذاری از جمله از راه نشان دادن تمایل خود به عدم حذف مخالفین و دشمنان سیاسی خود، راههای عملی حضور خود در سیاست ایران را فراهم نسازند، چگونه می توان این مهمترین و سرنوشت سازترین تحول تاریخ سیاست ایران را به پیش برد؟ باید انتظار داشت که در مرحله دوم خشونت طلبان در حکومت و نیز اپوزیسیون معتقد به براندازی بیش از گذشته یا در حاشیه قرار گیرند و یا به روند مدنیت روی آورند. امکان حضور قانونی و علنی اپوزیسیون اصلاح طلب در سیاست ایران یک تحول اساسی در سمت مدنیت سیاسی خواهد بود که ستون فقرات خشونت سیاسی در ایران را برای همیشه خواهد شکست. در مرحله سوم این روند که آنرا مرحله تثبیت مدنیت باید نامید، مراعات دیگران به یک اصل پایه ای در سیاست ایران تبدیل می شود که همه افراد جامعه صرفنظر از همه تفاوت های فکری، عقیدتی، جنسی، قومی و رفتاری را در بر می گیرد.

جامعه‌شناسی و خشونت ...

جسته است و حتی کوشیده است برای خشونت خود نوعی مشروعیت هم دست و پا کند.

با این عناصر فرهنگی سخت جان و دیرپا چگونه می‌توان برخورد کرد؟ آیا جز جنبش فرهنگی (و به تبع آن سیاسی) وسیع و مشارکت همه جانبه روشنفکران و نیروهای زنده جامعه در یک حرکت نهادگراانه و نوگرا می‌توان در برابر بازتولید مداوم پدیده خشونت در اندیشه و کردار انسان‌های جامعه ما الگوی دیگری از رفتار و منش اجتماعی انسانی و مدرن ارائه کرد؟

تجربه هند و ظهور پدیده‌هایی چون گاندی و یا اندیشمندانی مانند کریشنامورتی که بر بستر تفکر و فرهنگ سنتی این کشور بنیان‌گذار نوزایی فرهنگی در زمینه مبارزه با خشونت حتی در برابر استعمارگران شدند، می‌تواند مثال جالبی در بحث ما باشد.

حرکتی که بسیاری از روشنفکران و هنرمندان ما در سالهای اخیر آغاز کرده‌اند، عناصر بنیانگذار این فرهنگ نوین به شمار می‌روند. که متأسفانه بازتاب وسیعی در قلمرو سیاست نداشته‌اند. کیارستمی با "خانه دوست کجاست"، مخملباف با "نان و گلستان"، پناهی با "بادکنک سفید"، محمدمختاری با کتاب "تمرین مدارا"، محمدجعفرپورینده با دو اثر آخر خود پیرامون حقوق بشر و بسیاری دیگر با آثار ادبی و هنری و اندیشه‌ها و کردار خود در جامعه‌ای که انتقام جویی، شهیدگرایی، مرده پرستی، نگاه به گذشته، بی‌اعتمادی و توطئه‌گری و توطئه باوری عناصر فرهنگی مهم آنرا تشکیل می‌دهند پیام آور نگاه، اندیشه و برخوردی متفاوت در فضایی شدند که در آن خشونت حرف آخر را می‌زند. چرا سیاست - به ویژه در بخش اپوزیسیون نباید به این راه گام گذارد؟ سیاستی که نخواهد با خشونت توأم باشد امری به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر از سیاستی است که راهکارهای خشونت آمیز را پیشنهاد می‌کند. فرهنگ خشونت فرهنگ یک بعدی است که به ناگزیر ایدئولوژیک و بسته خواهد ماند و راه را بر نوزایی و رشد اندیشه و کردار انسانی می‌بندد.

۵

بسیاری از تحلیل‌گران فرنگی با نگاه از بیرون به جامعه ما، تاریخ ایران معاصر را تاریخ فرصت‌های بزرگ از دست رفته می‌دانند. ۱۵۰ سال است که جنبش تجدد و دموکراسی در ایران در بیراهه‌های سیاست راه به جایی نبرده است و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم. چرا؟ هیچگاه به این پرسش تاریخی با فاصله گرفتن از حال اندیشیده‌ایم؟ شاید پاسخ "بدیهی" به پرسش اشاره به مسئله تداوم سرکوب و عدم انباشت تجربه دموکراتیک و مدنی باشد. اما اگر زاویه برخورد را عوض کنیم و بدون فراموش کردن مسئله سرکوب کمی هم به رفتار و فرهنگ و اندیشه سیاسی خودمان بپردازیم، شاید بتوان پاسخ‌های دیگری هم برای این پرسش کلیدی یافت.

هانری لوفور فیلسوف سرشناس فرانسوی تعادل جامعه در جریان تحول تاریخی را حرکت پیوسته و تکاملی "لحظات" می‌داند. هر تجربه و رویکردی به زمانی مربوط است و پاتالوژی (آسیب‌شناسی) آنجا آغاز می‌شود که یکی از این لحظات نسبت به سایرین از خودمختاری برخوردار شود و جامعه از تحول به لحظه بعدی باز ماند. نویسنده تعلق ملی را یکی از لحظات می‌داند ولی از ملی‌گرایی افراطی به عنوان بیماری اجتماعی یاد می‌کند. دیرپایی خشونت در جامعه ما نشانه همین بیماری اجتماعی است که طی ده‌ها سال مردم را در تارهای درهم تنیده خود گرفتار کرده است. شاه از مصدق انتقام گرفت، خمینی از شاه، جمهوری اسلامی از اپوزیسیون و اپوزیسیون از جمهوری اسلامی و این دور باطل بی‌پایان ادامه دارد...

فرهنگ انتقام، خشونت، سرنگونی و براندازی فرهنگ متعلق به گذشته است. نگاه به آینده یعنی زایش و گسترش فرهنگ جدید، یعنی جلوگیری از بازتولید الگوهای منفی شناخته شده. دمکرات‌ها و آزادخواهان ایران باید مشروعیت نوین خود را در جنبش فرهنگی - سیاسی نوینی بجوید که از گذشته و قهر و خشونت فاصله می‌گیرد و از این طریق مؤثرترین راه مبارزه با خشونت را بر می‌گزیند. هیچ حکومتی در میان مردمی که با فرهنگ حقوق بشری و مدارا خو گرفته باشند نمی‌تواند با اعمال خشونت بر سرکار باقی بماند، به ویژه آنکه امروز روندهای جهانی شدن شئون مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی عرصه را بر ماجراجویان محلی تنگ تر کرده است.

← یک موضوع اساسی در این روند کاربرد قانونی خشونت است که از نیازهای جدی مدنیت در نظام سیاسی است. کاربرد خشونت به شکل مجازات، زندان و تنبیه خاطیان در جامعه تنها باید در انحصار دولت منتخب مردم در همکاری نزدیک با یک قوه قضائیه مستقل قرار گیرد. انحصار کاربرد خشونت توسط دولت یک اصل پایه‌ای در همه نظام‌های دموکراتیک است. این اصل به مفهوم آن است که هر گروه و فردی که برای اجرای قانون بنا به برداشت مخصوص خود دست به خشونت بزند از سوی دولت قانونی و در چهارچوب قانون باید مجازات شود. برخورد قانونی و قاطع دولت محمد خاتمی با قاتلین زنجیره‌ای اخیر نیز همه خشونت طلبان نقش مهمی در کاهش خشونت دارد. کاهش خشونت از سوی نیروهای تندرو می‌تواند به دلیل ترس از مجازات باشد یا رشد فرهنگی و تمایل آنها به سمت مدنیت بیشتر. اما در هر صورت تنبیه و مجازات خشونت‌گرایان یک وجه مهم مدنیت است که به افزایش آگاهی جامعه و افزایش کنترل بر رفتار خود از سوی گرایشهای سیاسی تندرو منجر می‌شود. در هر صورت برنده واقعی کاهش خشونت هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی و اجتماعی همه جامعه و به ویژه اصلاح طلبان، زنان و دگراندیشان‌اند. این موضوع به خصوص برای تمایلات دموکراتیک اهمیت حیاتی دارد که رشد و قوام گرفتن آنها در جامعه بیش از هر چیز با کاهش خشونت از سوی نیروهای تندرو و سرکوبگر پیوند اساسی دارد. به طور خلاصه برای کاهش خشونت در فضای سیاسی ایران باید در ۴ سمت کوشید:

۱- برای انحصار کاربرد خشونت توسط دولت باید تغییرات قانونی و سیاسی لازم با تأکید بر آزادیهای دموکراتیک صورت گیرد تا بتوان خشونت‌گران را در چهارچوب قانون مجازات کرد.

۲- تأثیر بر افکار عمومی در جهت افزایش مدنیت و رعایت حقوق دیگران و افزایش روحیه شهروندی که از پروژه‌های اصلی محمد خاتمی است باید با مشارکت همه فکرسازان و روشنفکران و فرهنگیان و مطبوعات ایران به طور مؤثر دنبال شود.

۳- تشدید مجازات خشونت‌گرایان که برای اهداف سیاسی از شیوه‌های ضد انسانی مثل آدم ریانی، تهدید و شکنجه و قتل استفاده می‌کنند. کوتاه کردن دست تندروها از مراکز حساس دولتی و تصمیم‌گیری یک اهمیت تعیین‌کننده در کاهش خشونت دارد. در این خصوص محمد خاتمی باید با اتکا بر اصل انحصار کاربرد خشونت با قاطعیت بیشتری عمل کند.

۴- ایجاد و تقویت نهادها و تشکل‌های مبارزه با خشونت در سطح دولتی مانند ارگانهایی چون وزارت اطلاعات و سپاه و پلیس با شرکت افراد خوشنام و ملی و نیز در سطح نهادهای غیردولتی با تشکل‌های جامعه مدنی با شرکت گروههایی که منافعشان به طور عینی در کاهش خشونت است مانند زنان و روشنفکران و نویسندگان.

باید تأکید کرد که در اپوزیسیون ایران و آکتورهای سیاسی مخالف نیز هنوز کارهای زیادی در پیکار با خشونت‌گرایی باید پیش رود. برای اپوزیسیونی که قربانی خشونت سیاسی است هیچ چیز وحشتناک‌تر از آن نیست که در محکوم کردن حرکاتی نظیر بهم زدن جلسات سخنرانی و بحث از سوی گروههای تندرو تردید نشان دهد. در پایان باید تأکید کرد که سیاست محمد خاتمی در کاهش خشونت سیاسی ادامه همان راه دکتر مصدق است که این بار در شرایط کاملاً متفاوتی دنبال می‌شود. اگر دولت دکتر مصدق در تحقق این سیاست به دلایلی ناکام ماند، اما محمد خاتمی از دو امتیاز ویژه برخوردار است که شانس پیروزی این سیاست در ایران را بسیار افزایش می‌دهد. اولاً پشتیبانی و نفوذ معنوی این سیاست در افکار عمومی بسیار بالاست. امروز باور بخش اصلی و شهروندی جامعه ایرانی به مدنیت و راه حل‌های مسالمت‌آمیز پس از تجربه انقلاب که با اندیشه سیاست رئیس جمهور هم سوتی دارد به یک عامل تعیین‌کننده در سیاست ایران تبدیل شده است. دوم شرایط جهانی است. اگر دولت مصدق تا حد زیادی قربانی اوضاع سیاسی در جهان دو قطبی شد، امروز در جهان به هم پیوسته "ترم افزاری" عواملی چون مدنیت، فرهنگ و گفتگوی تمدن‌ها و سازش جوتسی و مسالمت‌ناشان برتری سیاسی است، نه خشونت سیاسی و برتری نظامی. اما در هر صورت کارهای زیادی در سمت خشونت زدایی در سیاست ایران باید پیش رود. گام مهم این است که مشروعیت خشونت به عنوان شیوه حل اختلاف در همه سطوح هرروز بیشتر زیر سؤال قرار گیرد.

يك نامه توضیحی و پاسخ آن

از طرف یکی از خوانندگان محترم "راه آزادی" نامه ای توضیحی دریافت کرده ایم که آنرا عینا چاپ می کنیم. از همکار عزیز نشریه آقای ساسان رجالی فر نیز دعوت نمودیم که پاسخ این نامه را بدهد تا آنرا در کنار این نامه درج نماییم. در زیر متن نامه رسیده و پاسخ آن از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

بنام خدا

تحریریه محترم راه آزادی بسا سلام، خسته نباشید. مقاله ای تحت عنوان "نگاهی به ریشه های چپ مذهبی" به قلم آقای ساسان رجالی فر در شماره ۵۹ راه آزادی درج شده بود که در آن اشکالاتی به چشم می خورد. در معرفی نیروهای چپ مذهبی خارج از اتوریته خمینی چند نکته لازم به تذکر می باشد:

۱ - گروه فرقان به رهبری روحانی مبارز شهید علی اکبر گودرزی که از آبان ۱۳۵۷ مخالف خمینی و عقایدش بود را از قلم انداخته اید. گروه فرقان با ترور سبهد قره نی رئیس ستاد ارتش، آقایان مطهری و مفتاح اعضای شورای انقلاب، قاضی طباطبایی امام جمعه تبریز و حاج مهدی عراقی نماینده خمینی در موسسه کیهان و عضو رهبری هیئت مولفه اسلامی، نام خود را در تاریخ ثبت کرد. ولی در نشریه راه آزادی اسمی از فرقان برده نشده بود.

۲ - سازمان موحدین انقلابی از جریانات متاثر از افکار زنده یاد شریعتی که نشریه ای به نام "خروش موحد" طی سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ منتشر می کردند، بر اثر ضربات پلیس فعالیت آنها قطع شد. ری شهری وزیر اطلاعات در بهمن ۱۳۶۵ در بیلان کار وزارت اطلاعات، دستگیری و ضربه زدن به موحدین را از کارهای مهم ارزیابی می کرد.

۳ - "مهاجرین خلق ایران" از جریانات متاثر از افکار زنده یاد شریعتی که از سال ۱۳۵۳ فعالیت خود را شروع کردند و تعدادی از مهاجرین زندانی سیاسی زمان شاه بودند که چهار تن از کادر رهبری مهاجرین به نامهای غلامرضا سرداری، حسن هرمزی، محمود جلیل زاده شبستری و محمود رحیم خانی در زمان شاه به شهادت رسیدند. این گروه بعد از انقلاب در کنار مردم به مبارزات خود بر علیه ارتجاع ادامه داد و بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ در سالهای متفاوت تعدادی از افراد آن دستگیر شدند و ۳ تن از کادر رهبری مهاجرین به نامهای علیرضا حمید آبادی، غلامرضا مسکوند و حمید کرد در عاشورای سال ۱۳۷۱ توسط رژیم قهها تیرباران شدند.

۴ - "نهضت مجاهدین خلق" به رهبری مهندس میثمی خارج از اتوریته خمینی نبود. می توانید به نشریه راه مجاهد مراجعه کنید که چند سال پیش منتشر می شد. و به خاطر دفاع و طرفداری از آقای منتظری به دستور دادگاه ویژه روحانیت تعطیل شد و هیچگاه خارج از اتوریته خمینی نبود. در سال ۶۷ به دنبال اعتراض منتظری که در ادامه

آن در فروردین ۱۳۶۸ منجر به برکناری او شد، میثمی هم خط خود را جدا کرد.
۵- از روحانیونی که بنام چپ اسم برده بودید، هاشمی رفسنجانی هیچ گاه چپ نبوده و نیست. یا در جناح راست بوده و یا در جناح میانی. زمانی که جناح چپ جامعه روحانیت مبارز یعنی "مجمع روحانیون مبارز" گروه خاتمی، کرویسی، محتشمی، خوتیبی ها انشعاب کردند، رفسنجانی با امامی کاشانی، محمد گیلانی، ناطق نوری، مهدوی کنی ماند و به همکاری خود تا به امروز ادامه داده است.

با تقدیم احترام: حسن حقیقی

* * * * *

پاسخ

آقای حقیقی نوشته اند، چرا من در طیف نیروهای چپ مذهبی نامی از فرقان نبرده ام یا چرا سازمان موحدین انقلابی را ذکر نکرده ام و یا مهاجرین خلق ایران از قلم افتاده اند.

- باید تصریح کنم که منظور من در نگارش مقاله مربوط به جریانهای چپ مذهبی، نیروهای عمده ای بودند که توانسته بودند، به واسطه ایجاد بنیادهای ایدئولوژیک - فکری هرچند ناقص، به کار اجتماعی - سیاسی - فرهنگی بپردازند، لذا ضربات هم نتوانست آنها را از پای درآورد و اگر هم از پای درآیند، از خود مجموعه ای از ادبیات سیاسی - ایدئولوژیک بجا گذاشتند. اما در سه مورد فوق می توان گفت که اینگونه نبوده است:

گروه فرقان چند عمل ترور انجام داد و محو شد و عمل اجتماعی - فکری - فرهنگی از آنها دیده نشد. در مورد موحدین با توجه باینکه در سالهای ۱۳۶۵ من با تنی چند از هواداران این جریان در زندان بودم، چند سال قبل در مقاله ای که البته به زبان آلمانی نوشته شد، از این جریان نام برده بودم، اما بعدها چیز خاص دیگری از آنها نشنیدم. در مورد مهاجرین خلق ایران نیز باید متذکر شوم که خود نگارنده این سطور در سالهای نوجوانی عضو گروهی بوده، به نام مالک اشتر که التقاطی از اندیشه های شریعتی، سیدقطب و مارکسیسم داشت. با اینحال من نامی از آن نبردم، چرا که گروه ما در یک محدوده بسیار کوچک عمل می کرد و همه اعضا گروه با پیروزی انقلاب، به ارگانهای مختلف پیوستند و البته من کناره گرفتم. این گروه و هزاران گروه کوچک مذهبی که در سالهای قبل از انقلاب و بعد از انقلاب شکل گرفتند، چون نتوانستند ویژگی خاصی که هویت مشخص برای آنها به وجود بیاورد، ایجاد کنند، چند صباحی عمل کردند و در سایر جریانها حل شدند. گروه مالک اشترما نیز اینگونه شد و جریاناتی مانند موحدین و مهاجرین خلق ایران نیز از این گروه ها بودند. البته اگر آقای حقیقی بتوانند مقاله جامعی در مورد فعالیت این گروهها و یا حتی گروه فرقان تحریر کنند، فکر می کنم که

مستولین نشریه راه آزادی از آن استقبال کرده و آنرا به چاپ خواهند رساند.

- نهضت مجاهدین خلق به رهبری میثمی، در یک ائتلاف سیاسی، با حفظ استقلال خود با نیروهای تحت اتوریته آیت اله خمینی قرار داشت، اما شخص او در تمامی مقاله، مصاحبه ها و نوشته های خود، با روایت فقهی از اسلام فاصله می گرفت و لذا هیچوقت ایشان اتوریته آیت اله خمینی را که به مفهوم اتوریته فقهی - سیاسی ایشان باشد، قبول نداشت. درست شبیه جریان مسلمانان مبارز، یا مجاهدین خلق ایران تحت رهبری آقای رجوی که تا اواخر ۱۳۵۹ در یک ائتلاف سیاسی با نیروها آیت اله خمینی بودند، اما اتوریته فقهی - ایدئولوژی او را قبول نداشتند.

- هاشمی رفسنجانی، جز معدود روحانیونی بود که با مجاهدین خلق ایران، کار سازمانی تشکیلاتی می کرد. در آغاز انقلاب نیز او در بسیاری از مواضع با جناح راست سنتی اختلاف داشت، خیزش او به راست مدرن، ناشی از دوران بعد از انقلاب است. اگر دقت کرده باشید: در پایان مقاله نوشته بودم: بخشی از نیروهایی که روزگاری در طیف چپ مذهبی قرار داشتند، بتدریج جذب نیروهای دولتی شدند و با مسئولیت های دولتی که گرفتند به گرایش راست مدرن تغییر موضع دادند. بسیاری از کادرهای حزب کارگزاران از این نمونه اند. ضمن اینکه، من در آن مقاله هیچ کجا به طور مشخص از رفسنجانی اسم نبرده بودم، بلکه از روحانیونی اسم برده بودم که متاثر از عمل اجتماعی مجاهدین خلق بودند مانند رفسنجانی، هاشمی نژاد، آیت اله طاهری، کرویسی.

با امید موفقیت برای آقای حسن حقیقی

ساسان رجالی فر



از ماست که برماست!

شعله

چنین خواستی نیست. نویسنده را سعی بر آنست که مسائل روز جامعه را در پوششی تاریخی و با نشان جامعه شناسی به بحث همه گیر بگذارد. بررسی مسائل اجتماعی ایران و غرب داستان گونه ای است که گاه حتی حالت مرثیه می گیرد (ص ۸۹ - ۸۸).

برای علی رضاقلی، "عمل (یعنی عمل سیاسی) از جنس تولید است و چندان رضامندی به وجود نمی آورد مگر آنکه انگیزه ها بسیار قوی باشند. انگیزه ها یا قومی اند یا ملی یا دینی یا به گونه ای ایدئولوژیک هستند و در سوابق فرهنگی ما انگیزه های ملی وجود نداشته، زیرا ایلیاتی بوده ایم و فرهنگ دینی هم که میدانیم از عرصه عکس وارد شده و ایدئولوژیهای اخیر هم مشکل توزیع داشته و مصرف و نه تولید" (ص ۱۵۳ - ۱۵۲).

گرچه یکایک این مقولات جای بحث دارند و تحلیل دقیق آنها در این نقد نمی گنجد، اما باید به خاطر داشت که نویسنده از طرفی تحقق شعارهای استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی را مستلزم توسعه و پیشرفت اقتصادی می داند و از طرف دیگر این پیشرفت ها را تنها با فداکاری و ایثارهای اجتماعی امکان پذیر می بیند. آقای رضاقلی برخورد مردم را با پیشگامان سازندگی در ایران برخوردی منفعل و عاطفی توصیف می کند (ص ۱۵۴ - ۱۵۲). اما خود در دام برخورد عاطفی - اخلاقی گرفتار می ماند: "باز خور اجتماع می بایست بیش از بازخور فرد باشد تا پس خور آن به توسعه تبدیل شود. در اجتماع که هنوز به صورت قبیلگی هر کس به دنبال منافع فردی خود و زندگی در دایره بسته است چیزی عاید اجتماع نمی شود" (ص ۱۰۴ - ۱۵۲).

حیثیت ملی، معرفت صنعتی، کار و مسئولیت مشترک، فداکاری اجتماعی، تقدم منافع اجتماعی بر منافع فردی، روح خلاقیت و نوآوری، خدمات متقابل و ... را نمی توان با اراده گرایی به ارزشهای یک جامعه تبدیل کرد. این خصوصیات بروزات فرهنگی و اهدافی هستند که برای تحقق احتیاج به زمینه مساعد اقتصادی دارند. با اعلام اصول و شعار دادن مسائل جامعه ما حل نخواهند شد. برای از بین بردن ارتشا، تامین حداقل زندگی شرط اولیه است. روحیه همه فن حریفی تنها با تغییر ساختار زیر بنای جامعه از بین می رود. دلالی نشان بی اعتمادی به آینده و عدم امنیت اجتماعی است. سرمایه گذاری تولیدی مستلزم امید است و نا امنی قاتل این امید ...

کتاب جامعه شناسی نخبه کشی از دیدگاه تاریخی فاقد تازگی است چرا که به طور عمده مقولات کتاب ارزشمند فریبون آدمیت "امیرکبیر و ایران" (۱) را بازگو می کند. تاریخ که وسیله ای بیش نیست (۲). با تئوریهایی نویسنده درباره جامعه فعلی ایران آنچنان درهم آمیخته اند که خواننده را توان تفکیک گذشته از حال و واقعیت های تاریخی از عقیده نیست. به دیگر سخن، ارتباط و انسجام واقعیت های تاریخی فدای هدف اجتماعی - سیاسی نویسنده شده است. آقای رضاقلی برای تأیید نظریه خود از توسل به هیچ خبر غافل نمی ماند: کار و رنج و دزدی و تهاجم و نقل قول از آدمیت تا مولانا به هم پیوند می خورند تا گفته شود که "صنعت نسبت به تحولات اجتماعی پس آینده است". بی آنکه بخواهیم به مسئله تقدم مرغ بر تخم مرغ بپردازیم، برای همراهی کردن با علی رضاقلی باید گفت که نسبت دادن بیکاری و بیعاری به ملیتی که شعر سعدی با خون آنها عجین است شاید کمی بی انصافی و مسلماً فاقد اعتبار علمی است که "نابرده رنج گنج میسر نمی شود - مزد آن گرفت جان برادر که کارکرد" (۳).

بزعم نویسنده جامعه شناسی نخبه کشی آنجا که فریبون آدمیت شکنجه را به استبداد ربط می دهد دچار کاستی و انحراف می گردد "چون شکنجه و استبداد هر دو در عین فعال بودن معلول محیط اجتماعی اند".

با خواندن این خطوط، اولین احساسی که به خواننده دست می دهد اینست که جناب رضاقلی گویا می پندارند موضوع بدیسی را کشف کرده اند که "درک علل همه جانبه آن مستلزم داشتن متد تحلیل رفتار اجتماعی است". به نظر ایشان آنچه در ۲۰۰ ساله اخیر ایران گذشته ناشی از تفکری عوامانه "حاکمیت سیاسی" را با "حاکمیت قضایی" و "حاکمیت اجتماعی" خلط کرده و همیشه در بند سرنگون کردن حاکمیت سیاسی بوده است... ایشان پس از

آوازه انتشار "جامعه شناسی نخبه کشی" از مرزها فراتر رفته و ایرانیان خارج از کشور نیز با خواندن نسخه ای از چاپهای متعدد این کتاب از محتوای آن مطلعند. به زعم من اما جذابیت "جامعه شناسی نخبه کشی" و چاپ هشتم آن بی تردید گویای عطش جامعه ایران برای بررسی و ریشه یابی مسائل اجتماعی - سیاسی و راه جویی برای برون رفت از بحران است.

استقبال از این کتاب به گونه ای برخورد انتقادی و بازیبنی مسائل اجتماعی را در دستور کار روشنفکرانمان قرار می دهد. شاید در تحلیل این مقولات کمابیش وحدت نظر وجود داشته باشد، اما همچنانکه مقصود غایی آقای رضاقلی است، جامعه همواره در حال رشد ما به همکاری، همیاری و تعهد یکایک اعضایش نیاز دارد و پای به راه نهادن به گونه ای راه یافتن است که "خود راه بگردید که چون باید رفت. ..."

نام کتاب و اختراع واژه "جامعه شناسی نخبه کشی" شاید مهمترین ویژگی و نوآوری نوشتار علی رضاقلی باشد. نقل از بیهقی در ابتدای کار، گویای ظرافت طبع نویسنده است. همچنانکه انتخاب کادر مناسب یعنی استفاده از مجبوییت سه چهره سیاسی تاریخ نوین ایران برای مطرح کردن مسائل گریبانگیر جامعه ما، تأیید دیگری است بر قوه ابتکار او. چرا که انتخاب قالب همواره شرط مؤثری در پیروزی است.

آنچه رضاقلی را از تفکر غالب متمایز می کند برخورد درون گرایانه او با مسئله استعمار است که گرچه نگاه بدیعی نیست اما به بازگویی و دوباره مطرح کردن این نظریه نیز نباید کم بها داد.

نکته مثبت دیگر، در کنار هم نهادن جامعه ایران و غرب است. این موازنه تاریخی به ریشه یابی و تعیین زمان عقب افتادگی (که صحبت امروز و دیروز نیست) کمک می کند. اشاره به علل پیشرفت اروپا خطی است که در سراسر کتاب جامعه شناسی نخبه کشی امتداد دارد: اهمیت تجربه و استنتاج علمی - آزادی - قانون - امنیت اجتماعی - دموکراسی - تفکیک قوا - توسعه آموزش و پرورش - اقتصاد آزاد - روحیه سخت کوشی - ارزش کار و تولید - کار را به کاردان سپردن، ارزشهایی هستند که نویسنده یک به یک برمی شمرد (ص ۵۰).

علی رضاقلی به نقل از پل والری، اروپا را در به کارگرفتن حداکثرها معرفی می کند. به کارگرفتن حداکثر نیروی فکری و جسمی آدمی، به کارگرفتن حداکثر نیروهای طبیعت و بالاخره "هرجایی که روحیه اروپایی حاکم است، آنجا حداکثر نیازها، حداکثر کار، حداکثر سرمایه، حداکثر بازدهی، حداکثر بلند پروازی، حداکثر قدرت، حداکثر دستکاری در قوای طبیعت خارجی و حداکثر مبادلات به ظهور می رسد. این حداکثرها یعنی اروپا یا تصویری از اروپا" (ص ۶۷).

همچنانکه همه انسانها به نوعی "رنج" می برند، همه جوامع بشری نیز با مشکلات مدیریت و پیشرفت دست و پنجه نرم می کنند. اما این خود امری نسبی است و مشکلات درجه خاص خود را دارند... به نظر من جامعه شناسی نخبه کشی به هیچوجه مایوس کننده نیست. گرچه نشان دادن پیروزی دیگران عیوب جامعه ایران را به طور غیرمستقیم در نظرمان پررنگ می کند، اما حصول پیروزی دیگران امید پیروزی ماست. گذشته از آن، در پس گرفتن از تجربیات می تواند پیش درآمدی در جستجوی راه حل مناسب باشد.

هدف نویسنده با ذکر موفقیت های غرب، ستایش بی قید و شرط آنها و مدهوش شدن در مقابل پیشرفتهای دنیای صنعتی نیست. شاید تئوری مرکزی "جامعه شناسی نخبه کشی" را بتوان در جمله ذیل خلاصه کرد که "تفسیرات بسیار زیادی برای پیشرفت صنعت و جبران عقب افتادگی لازم است. شناخت قالب های اجتماعی صنعت و تامین شرایط آن از اهم ضروریات است و (باید) در پی این بود که به نحوی دستاوردهای جدید را با فرهنگ سنتی تلفیق نمود" (ص ۱۱۳).

"جامعه شناسی نخبه کشی" رساله ای است در حماسه کار و تحرک و عمل و تولید. اما در این زمینه نیز به مقولات بنیادی فلسفه و جامعه شناسی به صورت روش و علمی (آکادمیک) برخورد نمی شود. شاید کادر کتاب را یاری

الغا گناه و کمی توهین نه تنها به همه آنانکه در اندیشه مبارزه سیاسی بوده اند، بل به عامه مردم "که عموماً پخته خوانند" به این نتیجه می رسد که "رعایت حقوق اجتماعی افراد اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (به معنی خاص) را از قوانین و مجریان آن خواستن سقیما نه ترین برداشت مبارزاتی در یک جامعه است" (ص ۱۲۶).

آقای رضاقلی برآنند که تاکنون از سر سادگی هیئت حاکمه به صورت یک نظام سیاسی مجزا و منفک از نظام فرهنگی زیر علامت سؤال رفته، حال آنکه "مقصر این همه نکت و حقارت" ملت و فرهنگ ما هستند. البته می توان ساعتها درباره شکل و محتوای حکومت و نیز اشکال مبارزه و تلاش سیاسی بحث کرد که آنرا به فرصتهای دیگر می سپریم. به دنبال مقصر گشتن اما، فرایند طبیعی برخورد عاطفی آقای علی قلی به مقولات فلسفی - سیاسی است. نویسنده در نتیجه گیری خود می گوید: "این جزوه نشان داد که ملت ایران پانصد سال است غارت می شود ولی هنوز که هنوز است اقدامی جدی به شناخت واقعی و صحیح خود و دشمنش در این زمینه نکرده است".

سخن از دشمن راندن حتی در زندگی روزمره و در برخورد با فرد از نظر روانشناسی مبین آلام دوران کودکی است و احتیاج به کنکاش بیشتری دارد.... آقای رضاقلی پاسخ خویش را در چند سطر بعد از زبان مصدق مطرح می کند که "مسئله اساسی در تعیین روابط" منفعت است" (البته منظور صرفاً منفعت مادی نیست). توافق نقطه عطفی در هر مذاکره است که پایه اساسی آن تشخیص منفعت خویش است. آنگاه که تشخیص منفعت خواسته یا ناخواسته بر پایه واقعیت بنا نشده و معیوب باشد، رابطه مسلماً معیوب است و اینجاست که برخورد عاطفی در قالب مفاهیم چون دوست و دشمن جایگزین تحلیل شده و کار به توجیه می کشد (ص ۲۲۸). یکی از ویژگیهای توسعه و پیشرفت آنست که زندگی را میدان تلاش ببینیم و نه جنگ خونین و تن به تن... در جهانی که اقتصاد آزاد (رابطه تولید و مصرف و عرضه و تقاضا) همراه با نقش تنظیم کننده دولت به مفاهیم جا افتاده و جانموش بدل شده اند (۴) آنچه اهمیت دارد شناخت دقیق جامعه و اقتصادمان است تا نقش خود را در اقتصاد منطقه ای و جهانی بازیابیم و از نکات مثبت آن بیشتر استفاده کرده، محورهای رشدمان را با واقع گرایی همراه با دوراندیشی و برنامه ریزی تعیین کنیم. بالطبع مسئله اساسی پیدا کردن نقطه تعادلی میان رشد اقتصادی و آزادی از یک سو و عدالت اجتماعی از سوی دیگر است. و فراموش نشود که در این میان مسئله برخورد به فرد و انسان به عنوان زیربنای اقتصاد از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

برخورد آقای رضاقلی با دموکراسی چندان روشن نیست و پای او در این مقال می لگند: در صفحه ۲۱۲ با این جمله مصدق که "الحق مردم از عهده تشخیص مصالح جامعه برمی آیند" توافق ندارد و آنرا با "شروط بسیار" می پذیرد. با مطرح کردن "عوام زدگی" خواننده به کنه اندیشه او راه می برد که می توان در بند کشیدن دموکراسی را به گونه ای توجیه نمود. علی رضاقلی خشم خود را نسبت به عقب ماندگی جامعه ("که بزعم او با مصرف سنجی قریب دارد و از تولید بیزار است زیرا کار می طلبد (ص ۱۱۴)") در سینه حبس نمی کند. از طرفی از زبان مصدق مردم را تخطئه می کند (۵) و از طرف دیگر کاملاً با برجای پای مصدق نمی گذارد (۶).

گرچه انسان در تشخیص جایز الخطاست اما چه کسی می تواند این حق را برای خود قائل شود که با عدم احترام به رای اکثریت جامعه، راه را بهتر گزیده است ...

سردرگمی نویسنده در چند صفحه بعد به وضوح مشهود است که "فراموش نشود احترام به رای مردم و اعتقاد به تحول (Evolution) مصدق را نخست وزیر محبوب ایران کرد" (ص ۲۱۹ - ۲۱۸).

جامعه شناسی نخبه کشی از خشم برمی آید و متأسفانه گهگاه تند لحنی جایگزین تحلیل می شود حال آنکه برخورد اخلاقی یا توهین فرهنگی در خور یک نگرش علمی (همانگونه که با عنوان کتاب انتظار آن می رود) نیست.

اما از آنجا که سخن آقای رضاقلی در جهت تکوین رابطه دولت و ملت (که جوهر اصلی و بستر هرگونه توسعه سیاسی در ایران است) می باشد خشم و تندروی او را باید به حساب دلسوزی برای ایران گذاشت و بدان بسیار سخت نگرفت.

تحول اما هیچگاه خط راست نیست و در دل خود همراهی همگانی و عمق اعتقادی را طلب می کند. مگر نه این است که در طول تاریخ بشری اندیشمندانی همواره راهنموده اند. راه بی تردید صعب است و همیاری آنانکه می توانند در پیشرفت قافله نقشی ایفا کنند ضروری است. اما تحقیر فرهنگی

یک قوم برای تأیید نخبگان راهگشا نیست. هدف نویسنده نیز محققاً این نیست بلکه به صحنه آوردن یکایک ایران دوستان است.

آقای رضاقلی مردم را به باقی ماندن در صحنه دعوت می کند و آنرا تنها راه نجات می داند. سخن آنجاست که رابطه دولت و ملت یک رابطه عاطفی نیست. "حاکمیت را از آن خود دانستن و در کار مستمر آن نظارت دائم داشتن" مستلزم اینست که ملت، دولت را حافظ منافع خود بداند.

عمل ناشی از یک رابطه متافیزیکی نیست بلکه بر پایه منافع خاص و قابل لمس تحقق پذیر است. ارتباط دوسویه میان توده و نخبگان تنها با نهاد سازی (از جمله احزاب سیاسی و تشکیلات صنفی ...) ممکن است تا بدینوسیله برنامه ها و روشهای گوناگون سیاسی به محک بحث و بررسی گذارده شود و برای اکثریت جامعه روشن و متمایز گردند که بینش روشن شرط اصلی مشارکت و حمایت شهروندان است. تا پایه اقتصادی فراهم نباشد فرهنگ دچار دگرگونی نخواهد شد لیکن از نقش آموزش سیاسی و کسب تجربه نیز نباید غافل ماند که تغییرات عمیق تنها در کادری سیستمیک (مجموعه ای) صورت می گیرند.

هدف کتاب همانطور که رضاقلی می گوید "بار سنگین اصلاح را از دوش دولتمداران برداشتن و آنرا در متن اجتماعی خود قرار دادن است" به دیگر سخن ملت ایران با رای ۷۰ درصدی خود مسئولیت را به رئیس جمهوری سپردند و ایشان نیز با تشویق آزادی کلام را به روشنفکرانی چون رضاقلی می سپردند که می گوید "از ماست که برماست" و به عبارتی مردم صحنه را ترک نگویید که تاریخ تکرار خواهد شد و اینچنین است که مسئولیت به نوعی دوباره به مردم برگردانده می شود.

متأسفانه مسئله مسئولیت متقابل فرد - ملت و دولت در این کتاب مورد تحلیل قرار نگرفته و شکافته نمی شود در اینکه با انتخاب رئیس حکومت مردم نباید احساس سلب مسئولیت کنند تردیدی نیست. در صحنه بودن مردم نشانه استقرار دموکراسی در یک کشور است. در صحنه ماندن اما وسایل می خواهد که آن مستلزم آزادی مطبوعات به طور خاص و آزادی بیان به طور کلی است.

دیگر آنکه در صحنه ماندن مردم با مسئولیت دولت در اجرای برنامه ای که براساس آن انتخاب شده به هیچ وجه و با هیچ عذر و بهانه ای متغایر نیست و تقصیر عدم اجرای آنها را نمی توان به گردن ملت انداخت.

جامعه شناسی نخبه کشی در واقع دعوت به عمل است و تک تک احاد جامعه را در مقابل مسئولیت تاریخی - فردی و جمعی شان قرار می دهد. اما عمل سیاسی رابطه مستقیمی با بلوغ سیاسی دارد و آنگاه که پختگی فراهم نباشد نمی توان انتظار عکس العمل مناسب را داشت. تنها راه کسب بلوغ سیاسی استقرار جامعه مدنی و حکومت قانون است.

ناگفته نماند که ایجاد محیط آرام بستر تثبیت دموکراسی است.

پانویس ها :

۱- صرفنظر از دقت تاریخی فریدون آدمیت با انتشار این کتاب جوانان را تا چند نسل بعد به مسئولیت در پاسداری از استقلال ایران، اهمیت صنعت و زیربنای اقتصادی و مبارزه با فساد فرا خواند.

۲- با اختلاف چهار قرن به یاد "نامه های ایرانی" منتسکیو می افتم. به همان ترتیب که انتقاد از جامعه وقت فرانسه احتیاج به پوششی ایرانی داشت، آقای رضاقلی نیز ناچار است در قالب تاریخ به مسائل روز کشورمان برخورد کند.

۳- گذشته از آنکه گنج و مزد دو مفهوم کاملاً مجزا هستند البته قائل هستیم که این شعر نیز همانند سایر ضرب المثلهای و نقل ها هم به عنوان واقعیت و هم به مثابه یک آرزو قابل تعبیر است.

۴- از جمله پیروزی چپ میانه در کشورهای اروپای غربی.

۵- ص ۲۰۵ مصدق به خوبی میدانست که مردم نه مشروطه و نه قانون را خوب می فهمند و نه می توانند از آن دفاع کنند.

۶- ص ۲۲۷ - ۲۰۷ مصدق البته سعی نمی کرد بر روی نکات منفی انگشت گزنده بگذارد و مردم را تحقیر کند بلکه با برخوردی محترمانه سعی داشت که پای مردم را به مبارزات اجتماعی بکشد.

معرفی کتاب : مجریان گوش به فرمان هیتلر (توده های آلمانی و نسل کشی)

پ. دنیا

۲- مجریان و پرسنل افراد صددرصد گوش به فرمان بوده اند.

۳- جو حاکم در میان پرسنل افراد را خواه ناخواه به این سمت می کشانده است.

۴- مجریان بوروکرات هائی بوده اند که برای بقای خود این کارها را انجام می داده اند.

۵- مجریان و پرسنل عمدتاً بلون آگاهی کافی از آنچه انجام می شود قسمتی از یک ماشین سلاخی بزرگ بوده اند.

"گلدهاگن" بر آن تاکید می ورزد که مجریان و پرسنل خود متقاعد بوده اند آنچه انجام می دهند درست است و گرنه کسی نمی توانست مثلاً مجریان "راه پیمانی مرگ" را مجبور کند تا دو روز پس از پایان جنگ هم راهپیمانی را ادامه دهند.

بخش چهارم کتاب بار دیگر به "اردوگاه" و کار اجباری برمی گردد و این بار بیشتر بر نحوه کار و زندگی در "اردوگاه" تاکید می ورزد. در پایان این بخش در فصل ۱۲ به نتیجه می نشیند و بر آن تاکید می ورزد که اردوگاه بیش از آنکه یک نهاد استثمار و بهره وری از نیروی کار مجانی باشد، در واقع عبارت از صف انتظار برای اتاق گاز بود.

در بخش پنجم پدیده ای به نام "راه پیمانی مرگ" که کمتر از اشکال دیگر شناخته شده، از اشکال ابتدائی آن تا راه پیمانی طولانی سال های آخر جنگ مورد بررسی قرار می گیرد. "راه پیمانی های مرگ" - نامی که زندانیان به این شکل نسل کشی و آزار حیوانی داده بودند - از سال ۱۳۳۹ شروع شدند و تا دو روز پس از پایان جنگ جهانی دوم ادامه داشتند و طی آن زندانیان مجبور بودند مسافت های چند صد کیلومتری را پیاده طی کنند.

نویسنده در آخرین بخش به جمع بندی می نشیند و سعی می کند از مجموعه این موارد خام روشن کند چرا فاجعه در ابعادی به این وسعت به وقوع پیوست و ریشه های آن را در کجا باید جست؟ خواننده کتاب نباید در جستجوی یک تحلیل سیاسی - اقتصادی باشد بلکه "گلدهاگن" ما را بیشتر با تحلیلی مبنی بر روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسانه روبرو می کند. او در موخره کتاب می گوید که در هر دوره تاریخی هر جامعه برای خودش الگوهای شناختی (Kognitive Modelle) دارد که شیبه قواعد دستورزیان عمل می کنند و به عنوان الگوی شناختی حاکم در آلمان هیتلری یهودی ستیزی افسار گسیخته و متجاوز و برتری طلبی نژادی را نام می برد. او "ناسیونال سوسیالیسم" را به عنوان یک انقلاب فرهنگی، اجتماعی ناسالم ارزیابی می کند که به رد تمام دستاوردهای

به دست گرفتن قدرت از طرف حزب "ناسیونال سوسیالیست" یعنی به قدرت رسیدن حزبی که امحا یهودیان در مرکز نقل سیاستهای آن به شمار می رفت و دیگر آنکه آلمان نازی تنها قدرت مقتدر اروپایی بود که رهبری آن بلون ترس از مجازات بین المللی قادر بود سیاست یهودی کشی را پیش ببرد. نویسنده سپس با توجه به آرشیهوهای دولتی آلمان، خاطرات و بازجویی های افراد، به تفصیل به سه موضوع می پردازد: "اردوگاه های کار" (Arbeitslager)، "گردان پلیسی" (Polizeibataillon) و "راهپیمایی مرگ" (Todesmarsch). او از این سه، به عنوان ارکان "نسل کشی" نام می برد.

"گلدهاگن" در ابتدا به "اردوگاه" ها می پردازد و تحولات آنرا از اشکال ابتدائی در آغاز جنگ تا شکل نهائی در سالهای پایانی جنگ دوم پی می گیرد. در فاز اول که سال ۱۹۳۹ شروع می شود. "اردوگاه" ها عمدتاً محل اسکان و گهگاه شکنجه و قتل هستند. "نازی" ها به دلایل سیاسی مایل به کشتار وسیع نبودند. هدف آن بود که شرایط زندگی در "اردوگاه" چنان سخت شود که "یهودیان" خود دست به مهاجرت وسیع از آلمان بزنند. فاز بعدی که از سال ۱۹۴۱ شروع شد "اردوگاه" به عنوان یک نهاد ضروری اجتماعی و پایه ای برای "نسل کشی" و همچنین پوششی برای دیگر اشکال درآمد.

بخش سوم کتاب شامل یک مقدمه و چهار فصل، به تحلیل و موشکافی در مورد عاملین و دست اندرکاران "اردوگاه" اختصاص یافته است. نویسنده اشاره می کند اگرچه در قتل عام یهودیان و دیگر نژادها "پلیس انتظامی" (Ordnungspolizei)، "گروه ضربت" (Einsatzgruppe) و "اس. اس" ها دست داشتند. اما او به دلایلی تحلیل خود را عمدتاً بر گروه ویژه ای از "پلیس انتظامی" یعنی "گردان پلیس" (Polizeibataillon) قرار داده است. "گردان پلیس" واحدهائی از "پلیس انتظامی" بودند که از سال ۱۹۴۱ - یعنی با حمله به "اتحاد شوروی" - به طور منظم در قتل عام ها شرکت می کردند. نویسنده توضیح می دهد که تاکید او بر "گردان پلیس" عمدی بوده زیرا عمدتاً از "افراد عادی" بودند که هیچگونه آموزش ویژه ایدئولوژیکی و یا حتی نظامی ندیده بودند. و به این ترتیب بهتر روحیات یک "آلمانی عادی" را منعکس می کردند. او در این تحلیل خود بخصوص سعی می کند پنج نقطه نظر رایج زیر را در نظر داشته و نشان دهد که هیچیک نمی تواند واقعیت را کامل منعکس کند:

۱- پرسنل اردوگاه ها مجبور به قتل عام می شده اند.

کتاب "مجریان گوش به فرمان هیتلر"، برای اولین بار در سال ۱۹۹۶ تحت عنوان :

Hitlers Willig Executioners: Ordinary German and the Holocaust
متحده آمریکا به چاپ رسید و در همان سال ترجمه آلمانی آن نیز منتشر گردید. این کتاب پایان نامه "گلد هاگن" (Goldhagen) استاد دانشگاه هاروارد است.

استیلای ناسیونال سوسیالیسم بر آلمان هر چند نه چندان طولانی بود، اما چنان اثرات تکاندهنده ای بر جامعه این کشور، اروپا و حتی بشری داشت که با وجود سیل بیشمار تحقیقات علمی، آثار هنری و ادبی - که هر یک گوشه ای ناگفته از این کابوس بشری را روشن می سازند - هنوز ناگفته و نکات مبهم زیاد دارد.

به علاوه شناخت متدیک این برهه غیر از آنکه برای شناخت کنونی جامعه اروپا لازم است، می تواند راهگشای تحقیق منظم در زمینه های مشابه در کشور خودمان باشد.

"گلدهاگن" در این کتاب سه بررسی سیستماتیک نسل کشی (Holocaust) و نقش اردوگاه ها (Konzentrationslager) در آن می پردازد و تامل و بررسی ویژه ای در مورد مجریان آن و انگیزه های آنان می کند. او "نسل کشی" را برجسته ترین وجه مشخصه نظام ناسیونال سوسیالیستی آلمان می داند و تاکید می ورزد که سایر سیاستها و عملکردهای آلمان هیتلری در مقایسه با آن "پدیده های عادی تری" بودند.

معرفی کتاب را نویسنده این سطور از آن جهت بر عهده گرفت، چون مسئله را به هیچ وجه تنها یک پدیده تاریخی نمی بیند، بلکه آن را به خصوص با توجه به باگیری "نئونازیسم" در سراسر اروپا و انعکاس آن حتی در انتخابات ایالتی در آلمان، یک مسئله روز می داند.

"گلدهاگن" کتاب خود را به ۱۶ فصل و یک موخره تقسیم کرده است. در بخش اول که شامل سه فصل می باشد، از بررسی تاریخی "یهودی ستیزی" (Antisemitism) در اروپا و مسیحیت شروع کرده، سیر آنرا در آلمان به خصوص از اوایل قرن جاری پی می گیرد. او تاثیر بحرانهای اقتصادی - اجتماعی را بر آن متذکر می شود. آنگاه به پیدایش حادترین و متجاوزترین نوع یهودی ستیزی و نژادپرستی در آلمان، در آستانه به قدرت رسیدن رژیم "نازی" اشاره می کند.

نویسنده متذکر می شود که اگر چه "یهودی ستیزی" خاص آلمان نبوده و نیست بلکه در سراسر اروپا به خصوص فرانسه، لهستان و اوکراین قدمت تاریخی دارد، ولی دو عامل دیگر در کنار این عامل، زمینه "نسل کشی" یهودیان را در سراسر اروپا توسط آلمان هیتلری پدید آورد: یکی

"شلمچه" به روایت تصویر!

ب. شباهنگ

نماد عقلانیت سیاسی و حکومت قانون است، چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل، مغلوب قهرمان بسیجی می شود. دوربین حاتمی کیا در این زمینه نیز فاقد یک نگاه نقادانه موشکاف به یک نارسانایی واقعی اجتماعیست، چرا که این دوربین در سرتاسر فیلم، با دلیل کردن هرگونه بینش غیر بسیجی، جایگاه خود را روشن کرده است.

جالب اینجاست که حاتمی کیا در گفتگوهایی که در حاشیه جشنواره سینمایی برلین با تماشاگران خود داشت، همه جا قهرمانان فیلم را به مثابه ضدقهرمانانی توصیف کرده است که فیلم در صدد نقد نظام ارزشی آنان است. متأسفانه باید تصریح کرد که اگر این کارگردان جوان چنین اندیشه ای هم در سر داشته است، در پرداخت و ارائه آن بسیار ناموفق مانده است. حاتمی کیا در عین حال مدعی است که در فیلم او با پدیده خشنوت مرزبندی روشنی وجود دارد، حال آنکه در لابلای گفتگوها و یادآوری خاطرات جبهه، پدیده جنگ را تقدیس می کند و بدتر از آن، از زبان قهرمانان فیلم، به تحسین و تطهیر رهبرانی می پردازد که در جهت برآوردن امیال قدرت طلبانه و بیمارگونه خود، حداقل با تداوم جنگی بیپسوده، صدها هزار تن از همین بسیجی های صادق را به کام مرگ فرستاده اند. در عین حال پیروزی قهرمانان بسیجی که در پایان فیلم موفق به تحمیل اراده خود و پرواز بسوی لندن می شوند، آیا خود به نوعی توجیه گر خشنوت نیست؟ اگر هم یاری "مقامات بالا" در اختصاص دادن یک هواپیمای درست به قهرمانان بسیجی، کنایه سیاسی کارگردان به واقعیت تلخ اجتماعی "روابط به جای ضوابط" ارزیابی کنیم، این موضوع در پرداخت معیوب کل فیلم، به عنوان اشاره ای کم اهمیت باقی می ماند. درست در زمانی که جامعه ایران در نبرد حیاتی خود میان قانونگرایی و خودسری، تشنه بیامی روشن به نفع اولی است، فیلم حاتمی کیا با تکیه بر نوستالژی جنگی و پرداختی احساساتی، به یاری دومی می شتابد و تماشاگر را با تلاشی اشک انگیز به هواداری "آژاده فراتر از قانون" می کشاند. مرگ "عباس" در صحنه پایانی فیلم و درون هواپیمای - که خود برداشتی از فیلم در امتداد شب ساخته پرویز صیاد است - نیز در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی کند.

"آژانس شیشه ای" برداشتی است از فیلمهای پلیسی هولبوود با چاشنی اسلامی - بسیجی که در دورانی که بسیاری از منتقدان سینمایی آنرا عصر طلایی سینمای ایران می نامند، به انتظار دستداران یک فیلم خوب ایرانی پاسخ نمی دهد. سرو صدای تبلیغاتی و موفقیت این فیلم در جشنواره داخلی "دهه فجر" نیز، چیزی به ارزش آن نمی افزاید.

در ایران تحت عنوان "بعدها ظهر نحس" به نمایش در آمد، الهام گرفته است. البته انگیزه قهرمانان یا به عبارت بهتر ضدقهرمانان این دو فیلم کاملاً متفاوت است. در عین حال بر خلاف فیلم اصلی که علیرغم محدودیت مکانی، داستانی پر کشش و دیالوگهای جذابی دارد و تماشاگر را به دنبال خود می کشد، فیلم حاتمی کیا در همان صحنه های نخست پس از گروگانگیری، تحرک لازم را از دست می دهد و به طور وحشتناکی افت می کند و حرف زیادی برای گفتن ندارد. آنچه که از آن پس باقی می ماند، مثنی شعارهای ایدئولوژیک در لفافه ای عاطفی - عرفانی است به سیاق مقاله های نشریه "شلمچه" که تماشاگر غیربسیجی نمی تواند با آن رابطه ملموسی برقرار کند. دوربین حاتمی کیا از زاویه دید یک بسیجی سرخورده و عصیان زده، به انسانها و حوادث پیرامون می نگردد و فیلم او بطور روشن حامل نظام ارزشی جنگجویان بسیجی است. البته حاتمی کیا می کوشد بسیجی های بازگشته از جبهه را در گروههای اجتماعی متفاوتی دسته بندی کند: شخصیهایی چون همزم سابق قهرمانان فیلم که به عنوان مأمور امنیتی در تلاش پایان دادن به این تراژدیست و نیز موتور سوارانی که به یاری گروگان گیرها آمده اند - در واقع همان گروههای فشاری که جان مردم را به لب رسانده اند - با شخصیهای اصلی فیلم که انسانهایی هستند صادق و پاکبخته، تفاوت دارند. با اینحال نگاه همین قهرمانان پاکبخته - و البته از سرشت ویژه - به مردم، نگاهبست متفرعن، پرتکبر و از بالا - سایر شخصیهای فیلم حاتمی کیا یعنی همه گروگانها - که در واقع باید آنانرا نماد مردم عادی و ظاهراً غریزده قلمداد کرد - انسانهایی هستند زبون و بیچاره، خودخواه و بی احساس و فاقد وجدان و روح همبستگی که چون موجوداتی حقیر و پست، صرفاً به دنبال منافع شخصی خود می باشند. دوربین حاتمی کیا هیچگاه به درون این انسانها نفوذ نمی کند و در همه دیالوگهای میان قهرمانان بسیجی و گروگانها، دنیوی جهان بینی - ارزش و ضد ارزش - با هم در جنگند، جنگی که تکلیفش از پیش تعیین شده است. کارگردان به هیچ یک از شخصیهای دیگر فیلم، امکان نقد جدی نظام ارزشی قهرمانان خود را نمی دهد و آنچه در سرتاسر فیلم بطور برجسته خودنمایی می کند، مونولوگی است برای القای حقیقتی یک جانبه!

حاتمی کیا در صحنه به صحنه فیلم تلاش می کند، تماشاگر را با قهرمانان دلسوخته داستان خود همراه سازد. او برای رسیدن به این هدف، به تصویر و بیانی عاطفی متوسل می شود، تا همبستگی نسبت به کسانی را برانگیزد، که به دلیل فداکاریهای گذشته و انتظارات کنونی، خود را فراتر از همنوعان خود می بینند و همه اقدامات دیالوگهای میسان "حاجی" قهرمان فیلم و "سلحشور" مأمور ارشد امنیتی را که طرف معامله برای آزادی گروگانهاست بطور جدی و پیگیرتری دنبال می کرد، می توانستیم شاهد نقطه قوتی در فیلم او باشیم. متأسفانه این موضوع نیز در حاشیه باقی می ماند و "سلحشور" که در واقع

جشنواره سینمایی امسال برلین، از تاریخ ۱۲ تا ۲۱ فوریه ۱۹۹۹ برگزار شد. در این جشنواره، علاوه بر نمایش دو فیلم قدیمی از سهراب شهید ثالث و داریوش مهرجویی، دو فیلم جدید ایرانی دیگر نیز به نمایش در آمد: "آژانس شیشه ای" ساخته ابراهیم حاتمی کیا و "مهر مادری" فیلمی از کمال تبریزی. فیلم کمال تبریزی که در بخش فیلمهای ویژه کودکان به نمایش در آمد، با موفقیت روبرو شد و توانست به همراه یک فیلم آمریکایی جایزه بهترین فیلم ویژه کودکان را به خود اختصاص دهد. بررسی این فیلم را به فرصتی دیگر واگذار میکنیم و در نوشته زیر، تنها نگاهی به فیلم "آژانس شیشه ای" ساخته حاتمی کیا می اندازیم.

ابراهیم حاتمی کیا، کارگردان جوانی که با فیلم "از کرخه تا راین" شهرت یافت، در فیلم جدید خود "آژانس شیشه ای"، از لحاظ داستانی به سراغ یکی از موضوعات حساس اجتماعی ایران رفته است: معضل نیروهای مومن بسیجی بازگشته از جبهه های جنگ، انتظارات بر آورده نشده آنان و سرخوردهگی فزاینده اشان از مسیر حوادثی که پندارهای ذهنی آنان را ابطال و نظام ارزشی اشان را به زیر علامت سوال کشیده است. همینجا باید متذکر شد که محسن مخملباف، فیلمساز موفق ایران یکبار با فیلم "عروسی خوبان" و با پرداختی دگرگون و گیرا به سراغ این موضوع رفته بود.

فیلم حاتمی کیا داستانی ساده دارد: "حاجی" (کاظم) قهرمان اصلی فیلم که از مریمان جنگی بسیج در جبهه بوده است، شاگرد دوست همزم خود "عباس" را که شهرستانی است و برای معالجه بیماری همزم خود به تهران آمده است، نزد دکتری که او نیز همسنگر این دو بوده است، می برد. تیم پزشکی در پایان معاینات به این نتیجه می رسد که باقی ماندن ترکش خمپاره در ناحیه گردن عباس، باعث نارسانایی خطرناکی شده است که به سرعت رو به وخامت دارد. سرپزشک توصیه می کند که عباس هرچه زودتر برای معالجه عازم لندن شود. گذرنامه عباس و نیز حاجی به عنوان همراه او، به یاری دکتر همزم آنان به سرعت آماده می شود، اما تنگدستی مالی دو بسیجی سابق، مانع اصلی برای خرید بلیط هواپیماست. "حاجی" تصمیم به فروش اتومبیل کهنه خود می گیرد تا بتواند پول بلیطهای پرواز به لندن را که در یک آژانس مسافرتی رزرو کرده است، بپردازد. معامله برای فروش اتومبیل به موقع انجام نمی گیرد و حاجی که با دست خالی به همراه دوستش به آژانس مراجعه کرده، علیرغم تلاش زیاد برای به ودیعه گذاشتن اتومبیل خود نزد رئیس آژانس و در مقابل دریافت بلیطهای اولین پرواز به لندن، ناکام می ماند. "حاجی" در یک لحظه بحران روحی، پاسبانی را که برای آرام کردن او پیش آمده، خلع سلاح می کند و تمام مشتریان حاضر در آژانس مسافرتی را گروگان می گیرد. تقاضای او از مسئولین انتظامی و امنیتی که آژانس را به محاصره خود در آورده اند، روشن است: جایی برای "عباس" در اولین پرواز به مقصد لندن.

حاتمی کیا در فضا سازی و پرداخت داستانی خود از فیلم "روز سگی" ساخته "سیدنی لومت" که

نابسامانی های بهداشت و درمان در ایران

س. اسماعیلی

نگاهی به آمارهای جدید سازمان برنامه و بودجه در رابطه با ساخت و ساز بی رویه بیمارستانها در ۸ سال گذشته، نشانگر سوء مدیریتها، ندانم کاریها، اهمال دستگاههای اجرایی، سودجویی و خودنمایی برخی از مسئولین می باشد. با وجود بیش از ۲۰ هزار تخت بیمارستانی مازاد در سطح کشور بیماران همچنان برای بستری شدن در بخش های مختلف بیمارستانها با مشکل مواجهند.

علاوه بر سیاستگزاری غلط کلان، علاقه شدید سیاستمداران و به ویژه برخی از نمایندگان مجلس در چندین سال گذشته برای ساختن بیمارستان در حوزه های انتخابیه مربوطه که بیشتر جنبه تبلیغی دارد، باعث افزایش کمی تعداد بیمارستان ها شده و بخش بهداشت و درمان را در مقابل مشکل تامین هزینه های ملی هنگفتی قرار داده است.

طبق آمار و برآوردهای سازمان برنامه و بودجه، سالانه حدود ۳۰ میلیارد تومان بابت هزینه جاری تختهای بلا استفاده بیمارستانی صرف می شود. اگر میزان سرمایه گذاری ها را به سود متعادل که از این سرمایه گذاریها می توان داشت به این رقم اضافه کنیم، به ۱۵۰ میلیارد ضرر سالانه در بخش بهداشت و درمان می رسیم این رقم می تواند کل نظام بیمه و خدمات درمانی کشور را در آینده مختل سازد.

نتیجه گیری:

بسیاری از سیاستها و برنامه های دولت و مجلس، در دهه های اخیر مشکلاتی برای جامعه پزشکی ما آفریده است که حتی با برگرداندن آن به مسیر اصلی خریست، در آینده ای نه چندان دور، نمی توان چشم امید، به رفع معضلات داشت. مسئول بخش زیادی از این معضلات، برنامه ریزان و سیاستگرانی بوده اند که هیچ گونه تخصیصی در این امر نداشته اند و یا اگر هم متخصص بوده اند به دنبال منفعت سیاسی و اقتصادی خود رفته اند. با واگذاری سیاستهای بهداشت و درمان به افراد متخصص فن می توان گره های فنی را باز و سیاستی مناسب را در این عرصه گسترش داد.

متناسب نمودن پذیرش دانشجویان گروه پزشکی با نیاز جامعه و ارتقا کیفیت آموزشی پزشکی از طریق استفاده از اساتید متخصص برجسته با صلاحیت علمی و عملی به جای "متعهدين" که بعضا هیچ گونه صلاحیت علمی و عملی برای ارائه آموزش ندارند. برای بهبود کیفیت آموزش پزشکی همچنین لازم است به نکات زیر توجه شود: افزایش ظرفیت دانشجو در دوره های تکمیلی، اعزام دانشجویان دوره های تکمیلی به خارج از کشور در دوره های کوتاه مدت جهت آگاهی از دست آوردهای جدید علمی، ایجاد تسهیلات لازم برای اعزام اساتید و متخصصین به کنفرانسهای خارج از کشور، افزایش ارتقا کیفیت پایان نامه های دانشجویی در دوره های تکمیل، در اختیار گذاردن امکانات کافی و حقوقی مکفی برای پزشکان جوان در مناطق دور افتاده.

در زمینه استفاده مناسب از امکانات بیمارستانی موجود و گسترش آن در سطح کشور، هماهنگی دقیق میان سازمان تامین اجتماعی و وزارت درمان و بهداشت و سازمان نظام پزشکی و کمیسیون بهداشت و درمان مجلس ضروری است.

تعداد پزشکان مورد نیاز جامعه ما شاخص ها و استانداردهای جهانی بوده است، بدون اینکه امکانات اقتصادی، ساختاری و ویژگیهای ملی در عرصه قابلیت جذب و بکارگیری این شمار عظیم پزشک در نظر گرفته شود. آگاهان به مسائل اجتماعی به این امر واقفند که استاندارد کمی یک پزشک برای ۱۰۰۰ نفر جمعیت، در همه جوامع نمی تواند یکسان اعمال شود و بالطبع نتایج مثبت پیش بینی شده را به همراه نمی آورد. برای بکارگیری این نیروی تربیت شده، رشد فرهنگی و اقتصادی و سیستم بیمه همگانی نیز ضروریست. در کنار مشکل ساختاری، نبود امکانات کافی زندگی و حقوق مکفی، از دیگر مشکلات جذب متخصصین گروه پزشکی به نقاط دور افتاده کشور است.

افزایش تعداد تختهای بیمارستانی و عدم توان بکارگیری آنها

براساس آخرین آمارها ۱۰۴ هزار تخت بیمارستانی در سطح کشور وجود دارد که سهم دانشگاه های علوم پزشکی از آن ۷۳ هزار تخت، سازمان تامین اجتماعی بیش از ۹ هزار تخت، نیروهای مسلح بیش از ۱۳۰۰ تخت، بخش خصوصی و مؤسسات خیریه بیش از ۱۴ هزار تخت و بانکها و شرکتهای دولتی ۵۵۰۰ تخت است. بدین ترتیب برای هر ۵۸۰ ایرانی یک تخت بیمارستانی وجود دارد. استانداردهای جهانی این رقم برای هر ۱۰۰۰ نفر ۱۰۵ تخت است.

نرخ بستری شدن در ایران معادل ۷ درصد است (یعنی در سال از هر صد نفر ۷ نفر بستری می شوند) و متوسط روزهای بستری نیز ۴۰۲ روز در سال است. طبق استاندارد جهانی، اشغال تخت بیمارستان در دنیا ۸۰ تا ۸۵ درصد است که این رقم برای ایران با کمی اغماض ۷۵ درصد می باشد. بنابراین در حال حاضر به ۸۸ هزار تخت بیمارستانی نیاز می باشد. در حالی که تعداد تختهای موجود ۱۰۴ هزار است و چنانچه نظام توزیع نامناسب تختها را نیز براین اعداد بیفراشم میزان تختهای مازاد بیمارستانی به ۲۶ هزار تخت می رسد.

البته باید خاطر نشان کرد که این بدان معنا نیست که بعضی از نقاط کشور از نظر خدمات بهداشتی و درمانی و تخت بیمارستانی بی نیاز شده اند.

در رابطه با تختهای بیمارستانی نه تنها مشکل عدم تعادل و نبودن سطح بندی در بخش های تخصصی خدمات، بلکه با مشکل توزیع نیز روبرو هستیم. بدین ترتیب در مناطقی که احتیاج مبرمی به تخت بیمارستانی است با کمبود مواجه هستیم و در عوض در مناطقی که نیازی به تخت نیست، بسیاری از این تختها بلا تصدی و بدون استفاده در انتظار مراجعه بیماران هستند.

همانگونه که قید شد مبحث بهداشت و درمان در دنیای امروز یکی از پیچیده ترین مسائل اجتماعی است، به صورتی که در دنیا برای پرداخت صحیح به آن متخصصان و سیاستگزاران در تلاش دائمی می باشند. با این حال علیرغم بهترین مدیریت ها دولت ها در تامین هزینه های این بخش با مشکلات عدیده ای روبرو هستند.

سیاست گذاری در امور بهداشت و درمان، یکی از مسائل پیچیده اجتماعی است و نیاز به مدیریت علمی و کارشناسانه دارد. در دو دهه اخیر در ایران تلاشهایی بدون توجه به معیارهای تخصصی و کارشناسانه صورت گرفته است. این تلاشها از طرفی به افزایش کمی امکانات بهداشت و درمان انجامیده و از طرف دیگر عدم هماهنگی و برنامه ریزی را موجب شده است. در این نوشته تلاش می شود به نابسامانیهای ناشی از این افزایش کمی در عرصه

۱- تعداد پزشکان از نیاز تا بحران،

۲- تعداد تخت های بیمارستانی و عدم توان استفاده از آن پرداخته شود.

افزایش تعداد پزشکان از نیاز تا بحران

سیاست تربیت گسترده پزشک در ایران در شرایطی مطرح شد که کشور در عین اینکه نیاز شدیدی به پزشک داشت، درگیر جنگ با عراق نیز بود و لذا با توجه به این شرایط، برنامه ریزان و سیاستگزاران بهداشت و درمان وقت کشور مصمم به تاسیس وزارت بهداشت و درمان آموزش پزشکی و اجرای برنامه تربیت گسترده پزشک شدند. آن زمان تلویین کنندگان این برنامه با توجه به نیاز اقصی نقاط کشور به نیروی پزشک کارآمد و حق طبیعی مردم برای بهره مندی از این امکان توانستند برنامه خود را از تصویب مجلس بگذرانند. این برنامه ریزی در ظاهر معقول، بدون شامل جدی به اجرا درآمد و سعی کرد هدف خود در جهت دستیابی به استانداردهای کمی سازمان بهداشت و تندرستی جهان یعنی داشتن یک پزشک به از ۱۰ هزار نفر جمعیت را عملی کند.

هدف رسیدن به استانداردهای کمی جهانی بدون در نظر گرفتن شرایط ایران و نیازها و امکانات آن اکنون به بحران بیکاری پزشکان جوان انجامیده است. دکتر شهاب الدین صدر رئیس کل سازمان نظام پزشکی که از وابستگان جناح راست می باشد، در تاریخ ۲۸ خرداد سال ۱۳۷۷ در جمع خبرنگاران اعلام کرد که ۵ هزار پزشک بیکار مجوزی برای استخدام ندارند و این موضوع در سازمان اموراداری و استخدامی کشور و سازمان برنامه و بودجه در دست بررسی است به گفته رئیس سازمان پزشکی ایران، درحال حاضر در ازای ۱۲۷۵ نفر، یک پزشک وجود دارد.

مسئولین برنامه ریزی در این بخش هنگام تدوین سیاست افزایش کمی پزشک خواستند فقط از نظر آمار سرانه پزشک به سطح استانداردهای کشورهای پیشرفته برسند و نه تجهیزات و تختهای قابل قبول بیمارستانی و فراگیر و با اعتبارات تخصیصی به برنامه های بهداشتی، درمانی و پژوهشی. آنان فراموش کرده اند که نیروهایی را که تربیت می کنند نیاز به کار دارند. عدم رشد هماهنگ مراکز درمانی لازم برای جذب این نیروها، از دیگر سوء مدیریت های برنامه ریزان بوده است.

از طرف دیگر نبود اعتبارات لازم برای سازماندهی برنامه های پژوهشی و دوره های آموزش تخصصی، مانع از بکارگیری نیروهای پزشکان جوان در این عرصه ها شده است. الگوی دست اندکاران بهداشت و درمان ایران جهت تعیین

از لابلای مطبوعات

تنظیم و یادداشت: مانی پژمان

قدرت ۲۰ درصدی رئیس جمهوری!

بی ریخت ترین سیاستمدار ایران کیست؟

اخیراً برگزاری مراسم چهارمین سال در گذشت مهندس بازرگان، بهانه‌ای به دست نیروهای محافظه کار سنتی داده است که به زعم خود با جریانات ملی و بیش از همه با دکتر مصدق، یکی از تابناکترین شخصیت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران تسویه حساب کنند. روزنامه دست راستی "رسالت" سخنگوی انتلافی از محافل قشری روحانیت و متحدین بازاری آنان، در سرمقاله شماره ۳ بهمن ماه ۱۳۷۷ خود، به لجن مال کردن سیمای دکتر مصدق پرداخته و در پایان با وقاحتی مثال زدنی نتیجه گرفته است که: "تاریخ معاصر، او را بی ریخت ترین سیاستمدار ایرانی ثبت کرده است...". به دنبال آن، نشریه "عصر ما" ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که از نیروهای جدی هوادار خاتمی به شمار می آید، در مقاله‌ای تحت عنوان "تاریخ را تحریف نکنیم" به تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۷۷ در مقام پاسخگویی به سرمقاله نویسنده روزنامه "رسالت" و دفاع از دکتر مصدق بر آمده است. "عصر ما" می نویسد: "ما تاکنون فکر می کردیم که «بی ریخت ترین سیاستمدار ایرانی» ممکن است افرادی همچون رضاخان، محمدرضاپهلوی، فضل الله زاهدی، تیمسور بختیار، اشرف پهلوی، شعبان بی مخ و... باشند، اما ظاهراً کشف تاریخی ارگان جناح خاص کار ما را آسان کرد و این بی ریخت ترین سیاستمدار ایرانی را بر آفتاب نشانده". نشریه "عصر ما" که از زدوبندهای پشت پرده بخشی از این محافل دست راستی با انگلستان به خوبی آگاه است می افزاید: "فقط جای این سوال باقی می ماند که اگر «مصدق» بی ریخت ترین سیاستمدار ایرانی است، پس تکلیف مهره های انگلیسی در تاریخ معاصر کشور ما و بخصوص کودتاگران ۲۸ مرداد چه می شود؟... البته از روزنامه‌ای که افتخار یکی از سرمقاله نویسانش انجام «مواضعه لندن» است، جز چنین قضاوتی در مورد «مصدق» نمی توان انتظار داشت".

روشن است که مخلوش جلوه دادن چهره های ملی از طرف نیروهای دست راستی مذهبی، از جمله با هدف بزرگ کردن روحانیونی چون کاشانی و خمینی صورت می گیرد. نشریه "عصر ما" در ادامه مقاله خود بر این نکته نیز انگشت می گذارد و می افزاید: "معلوم نیست این چه بیماری مزمنی است که گریبانگیر برخی افراد و گروههای سیاسی شده است که می خواهند از برخی چهره های تاریخی «قدیس» بسازند و از برخی چهره های تاریخی دیگر «بی ریخت ترین سیاستمدار». اینان که با عینک امروز به تاریخ دیروز می نگرند و با ایجاد نوعی «تشویش ذهنی» و «خلط فضا و زمان» در صدد القای برداشت ذهنی خود بر واقعیت‌های تاریخی اند، آسمان و ریمان را به هم می بافند تا ثابت کنند که «مصدق» بی ریخت ترین سیاستمدار ایرانی بوده است و مثلاً «کاشانی» یک قدیس بوده است... جریانی که در پی آن است تا با کوچک و مخلوش کردن چهره های تاریخی همچون «مصدق»، «امام خمینی (ره)» را بزرگ دارد، به واقع نمی داند که بزرگداشت امام خمینی نیازی به کوچک کردن دیگران ندارد...". نشریه "عصر ما" ضمن یادآوری این نکته که اینگونه تحریفات تاریخی جناح راست، به رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی نیز سرایت کرده و حتی دامن کتابهای درسی را هم گرفته است، در پایان نتیجه می گیرد: "بار دیگر بر این امر تاکید می کنیم که اگر می خواهیم نسل امروز ما ریشه در گذشته تاریخی این سرزمین داشته باشد و بر «هویت تاریخی» خود افتخار کند، باید «چهره های تاریخی» این سرزمین را که به گونه‌ای به این کشور و ملت خدمت کرده اند، در جای خود بزرگ داریم و بدانیم که هر چه سرزمین ما «چهره های تاریخی» مثبت بیشتری داشته باشد، از عمق و غنای بیشتری برخوردار خواهد بود و این امر لزوماً به معنای آن نیست که این «چهره ها» فاقد خطا و اشتباه بوده اند".

آیا انقلاب فرزندان خود را می بلعد یا بر عکس؟

روزنامه "زن" که مدیر مسئول و صاحب امتیاز آن فائزه هاشمی، دختر رفسنجانی است، پس از دو هفته تعطیل اجباری به دستور دادگاه، با قطعی بزرگتر و ظاهری آراسته تر شروع به انتشار کرد. اکبر گنجی روزنامه نگار ←

روزنامه "قدس" یکی از بلندگوهای تبلیغاتی نیروهای محافظه کار سنتی، در تاریخ ۲۴ بهمن ۷۷ پیشنهاد کرده است که برای جلوگیری از جناحی شدن وزارت اطلاعات، بهتر است که این نهاد از شکل وزارتخانه خارج شود و به سازمانی مستقل زیر نظر ولی فقیه تبدیل گردد. نیروهای راست که پس از افشاکریهای اخیر در مورد جنایات ماموران امنیتی و استعفای وزیر اطلاعات به تکاپو افتاده اند، تا مانع از دست دادن کنترل کامل خود بر این وزارتخانه شوند، با طرح چنین پیشنهاداتی عملاً دست پیش را گرفته اند تا پس نیفتند. هفته نامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی "آبان" که از طرفداران جبهه دوم خرداد به حساب می آید و دست نیروهای محافظه کار را خوانده است، در شماره اول اسفند ۷۷ خود می نویسد: "این مساله در زمانی از طرف جناح راست سنتی مطرح می شود که با استعفای وزیر اطلاعات زمینه های تغییر اساسی در ساختار مدیریتی و اهداف این وزارتخانه فراهم شده است. جناح راست تا زمانی که بر این وزارتخانه تسلط کامل داشت، هیچگاه مساله خارج شدن وزارتخانه از دست دولت را مطرح نمی کرد. وزیر وقت اطلاعات در انتخابات ریاست جمهوری علناً از ناطق نوری حمایت کرد. پس از روی کار آمدن محمد خاتمی و انتخاب دری نجف آبادی، که گفته می شود انتخاب پانزدهم خاتمی بوده است، جناح راست نفس راحتی کشید و بیشترین رای مجلس به وزیری، که یکسال و نیم بعد با فشار افکار عمومی مجبور به استعفا شد، داده شد".

هفته نامه "آبان" سپس می افزاید: "اکنون که بحث تغییر در ساختارهای مدیریتی وزارت اطلاعات مطرح شده است، جناح راست این موضع را گرفته است که اصلاً وزارت اطلاعات از دست دولت بیرون بیاید. این در حالی مطرح می شود که بسیاری از آگاهان سیاسی قدرت ۲۰ درصدی رییس جمهوری را برای اجرای برنامه هایش کافی نمی دانند". "آبان" در پایان چنین نتیجه می گیرد: "پیشنهاد حذف وزارت اطلاعات از مجموعه دولت در حقیقت برای کاهش این قدرت ۲۰ درصدی و در نتیجه به شکست کشاندن طرحها و برنامه های دولت است".

موسیقی پاپ و "میکی ماوس" در جشنهای سالگرد انقلاب اسلامی!

هفته نامه محافظه کار "ارزشها" که ناشر اندیشه های حجت الاسلام محمدی ریشه‌ری وهواداران اوست و در واقع خود را پاسدار ارزشهای انقلاب اسلامی می داند، در شماره ۲۶ بهمن ماه ۱۳۷۷ به انتقاد از مظاهر فرهنگ غربی در جشنهای بیستمین سالگرد انقلاب پرداخته است. این نشریه ضمن نکوهش برگزاری کنسرت پاپ و نیز بهره گیری از شخصیت‌های کارتونی آمریکایی نظیر "میکی ماوس"، "باگزیانی" و "دانالد داک" در کارناوالهای خیابانی تهران، ابراز تاسف نموده است که از این وقایع به عنوان بدعت‌هایی در برگزاری مراسم سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی نام برده شده است. "ارزشها" می نویسد: "هنوز معلوم نیست چرا برنامه هایی با عناوین و ظواهر غربی در میان برنامه های جشن پیروزی انقلاب اسلامی گنجانده شده اند. آنچه به عنوان «موسیقی پاپ» معرفی شد، سرودها و آوازهایی اند که بسیاری از آنها در صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش می شوند و هیچ یک از آنها معرف فرهنگ و رفتار غربی نیستند اما نامگذاری «جشنواره موسیقی پاپ» بر آنها، موجب شد تا برداشتها و تعبیر نادرستی در افکار عمومی داخل و خارج بروز کنند. این جشنواره می توانست تحت عناوین دیگری که رنگ و بوی ملی و میهنی داشته باشد، اجرا شود و ضمن اینکه هیچگونه آثار سوزروانی را در داخل بر جای نمی گذارد، از تبلیغات سوز بیگانگان نیز جلوگیری به عمل می آمد. همچنین طی سالهای گذشته با کوشش هنرمندان داخلی، شخصیت‌های عروسکی متنوعی خلق شده اند که می توانستند مورد استفاده قرار گیرند و نیازی به حضور شخصیت‌های کارتونی آمریکایی در جشنهای انقلاب اسلامی نبود".

معروف، در ستون "حرف اول" این روزنامه به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۷۷ در مقاله ای تحت عنوان "انقلاب است که فرزندان خود را می بلعد"، ضمن بررسی روند کنار گذاشتن شخصیت‌های درجه اول انقلاب مانند مهندس بازرگان، آیت الله منتظری، میر حسین موسوی، دکتر شروش، موسوی خوئینی‌ها و عبدا لله نوری که وی آن را تصفیه میانه روها توسط تندروها نامیده است، خاطر نشان می‌سازد: "تصفیه انقلابی یا خود پاکسازی (تصفیه حاکمان به دست خودشان) یک روند کلی است که در هر انقلابی تکرار می‌شود. روند خودزنی به وسیله مقولاتی چون انقلابی و سازشکار، مکتبی و غیر مکتبی، اصول‌گرا و غیر اصول‌گرا، ارزشی و ضد ارزشی، خودی و غیر خودی و... صورت می‌گیرد. خشونت خشونت بیشتر به دنبال دارد و انقلابها با خشونت فرزندان خود را می بلعد و انقلابیون جدیدی به وجود می‌آورند که خود را برای خشونت‌های تازه آماده می‌کنند..."

اکبر گنجی می‌افزاید: "تندروها به نمایندگی انقلاب می‌گویند تنبیه شدگان عقایدی دارند که بیان آنها موجب تضعیف انقلاب می‌شود و لذا گروه‌های فشار برای دفاع از انقلاب چاره‌ای جز «تنبیه فیزیکی» و حذف آنان ندارند... اما اینان از یک نکته اساسی غفلت می‌کنند. جنبش جامعه مدنی ایران را نمی‌توان با خشونت و چند جنایت از بین برد. آرا و افکار جنبش جامعه مدنی در حاکمیت نمایندگان خاص خود را دارد... از این رو تنها راه خلاص شدن از شر جنبش جامعه مدنی «کودتا» بی است که طی آن خاتمی برکنار و نخبگان همفکرش در یک شب در میدان «تیاآن سن» نابود شوند" (اشاره گنجی به میدان معروف پکن است که رهبران چین در آن جنبش اپوزیسیون را به خاک و خون کشیدند). گنجی در خاتمه خاطر نشان می‌سازد: "اما خوشبختانه دوره کودتای موفق به سر آمده است. کودتا در جامعه تک صدایی و بسته امکان موفقیت داشت، اما در دنیای جدید، کودتا به تکرار نمایش مضحک رفقای روسی در ۱۹ اوت ۱۹۹۱ منتهی خواهد شد که پیامدهایش بسیار فراتر از ذهن تاریک اندیشان است."

جالب اینجاست که روزنامه "زن" در شماره بعد خود به درج پاسخ احمد خدادادیان به مقاله گنجی مبادرت ورزیده است. خدادادیان در مقاله خود به کنایه از تحولات فکری برخی نیروهای انقلابی به عنوان "انقلاب خواری" توسط "فرزندان انقلاب" یاد نموده و یاد آور شده است: "گاهی در واقعیت امر، عکس این شعار هم جاری و ساری شده است: «فرزندان انقلاب، انقلاب را می‌خورند!» و صحیح‌تر اینست که بگوییم: گاه برخی از فرزندان انقلاب، انقلاب را خورده اند! معمولاً هر نهضت و هر تحول، بر اصول و اهدافی بنیادی، اتکا و ابتنا داشته است. به عنوان مثال مدعی و منادی عدالت فردی و اجتماعی بوده است. اما برخی از فرزندان انقلاب، در پیچ و خم گلرگانه‌ها - به هر دلیل - مفهوم عدالت را از یاد برده یا سخاوتمندانه به باد داده اند."

ساماندهی دو شبهه یا عقلانیت مداوم؟

روزنامه "صبح امروز" که صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن سعید حجازیان از یاران نزدیک محمد خاتمی است، در مقاله‌ای با عنوان بالا، به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۷۷ می‌نویسد: "سالها پیش، یکی از شرکت کنندگان در مناظره‌ای تلویزیونی، چیزی گفت که برای همیشه در خاطره‌ها ماند: «اقتصاد کشور را دوشبه می‌توان سامان داد!»؛ گوینده این سخن آقای بابک زهرایی بود، که با ادای آن، چنان در خاطره مردم کشورمان جای گرفت، که حالا حالاها پاک شدنی نیست... البته این خصلت عمومی ماست که می‌خواهیم در کوتاه‌ترین زمان، به بهترین نتایج برسیم. دلمان می‌خواهد شب بخوابیم و صبح بیدار شویم و ببینیم، همه چیز درست شده است. برای نمونه برخی از کسانی که ادعای طرفداری از جامعه مدنی را دارند، گمان می‌کنند حصول به این معنا، مانند خوردن یک کپسول است. آنان گله می‌کنند که «چه شد آن وعده‌های مدنی؟!». این بزرگواران گمان می‌کنند همه کارها، وردی دارد که بعد از خواندن آن، با زدن یک بشکن، مقصود حاصل خواهد شد! نه چنین نیست! رسیدن به جامعه مدنی با هیچ وردی عملی نمی‌شود. اصلاً رسیدن به جامعه مدنی، با تغییراتی آنچنان تدریجی همراه است، که اصلاً حس نمی‌شود. آنقدر کند و آرام که حتی مخالفان آن، بدون آن که متوجه شوند به آن عمل می‌کنند. برای نمونه، جناح مقابل جبهه دوم خرداد، اخیراً از کلماتی مانند «جامعه چندصدایی» یا «ابراز عقیده» استفاده می‌کند. این نشانه تغییر است تدریجی که رخ داده و دیگر بازگشتی ندارد". نویسنده این مقاله سپس نتیجه می‌گیرد: "رسیدن به نتایج قطعی، آنها فقط در یک حرکت، مدتهاست

که دیگر امکان پذیر نیست. شاید بتوان وزیری را به آنجا رساند تا استعفا کند، و از خیر همه چیز بگذرد و برود، ولی هم او، چنان آرام و کند باز می‌گردد که تا چشم باز کنید می‌بینید رئیس جمهور شده است. اتفاقات بعدی نیز، که با سرعت روی داد و به آرامی نتیجه‌ای غیر از اهداف اولیه برای عاملان آن به بار آورد را دیگر همه می‌دانند. در تمام اتفاقات این چند سال، گروهی خواسته‌اند همه چیز را در «یک حرکت» و حداکثر «دو شبهه» به دست آورند، ولی در نهایت مجبور شده‌اند، بخشی از آنچه را هم که داشته‌اند برجای بگذارند. دیگر هیچ چیز را نمی‌توان دو شبهه سامان داد. حتی برای آنان که تمامی ابزار لازم را برای کامیابی دو شبهه در اختیار دارند."

آیت الله منتظری: استبداد، استبداد است

هفته‌نامه "پیام هاجر" که صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن اعظم طالقانی است، در شماره ۲۵۴ خود به تاریخ ۴ اسفند ۱۳۷۷ با آیت الله منتظری که زیر فشار تام‌گرایان جمهوری اسلامی قرار دارد، به گفتگو نشست است. آیت الله منتظری در مصاحبه خود از جمله خاطر نشان ساخته است که: "مردم ما در آغاز انقلاب در شعارهای خود می‌گفتند: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؛ در زمان شاه نفت ما به قیمت خوب فروخته می‌شد و پول ما نیز در جهان ارزش داشت؛ ولی چیزی که مردم را رنج می‌داد و آنان را به سوی انقلاب سوق می‌داد استبداد شاهانه و اختناق، قانون شکنی، فشار ساواک، سلب آزادیها و غارتگریها و فساد اجتماعی بود؛ مردم در برابر این خصلت‌ها برای کسب آزادی، توأم با موازین اسلامی قیام کردند؛ نظر مردم استبداد استبداد است، خواه از ناحیه شاه باشد خواه از ناحیه روحانیت."

آیت الله منتظری در مورد حدود اختیارات ولی فقیه تصریح می‌کند: "در اصل یکصد و دهم قانون اساسی برای ولی فقیه نیز وظایف و اختیارات خاصی مشخص شده؛ و در اصل یکصد و هفتم می‌خوانیم: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». و با لحاظ سایر اصول قانون اساسی و از جمله اصول ششم و پنجاه و ششم و شصتم و یکصد و سی و دوم روشن می‌گردد که زیربنای حکومت ما آرای مردم است و رهبر و رئیس جمهور و نمایندگان از ناحیه مردم تعیین می‌گردند". وی در بخش دیگری از همین مصاحبه در مورد لزوم آزادی و رعایت قانون می‌گوید: "یکی از مظاهر بی‌قانونی در رژیم گذشته که در شکست رژیم نقش به‌سزایی داشت ایجاد گروه‌های فشار و جو خشونت و ارعاب بود؛ آنان در مقاطع مختلف برای حمله به مردم امثال شعبان بی‌مخ‌ها را به صحنه می‌فرستادند و در اواخر، رژیم در اثر ضعف و ناتوانی در برابر خواسته‌های ملت در همه شهرها به چماق‌داران و خرابکاران متوسل می‌شد. متأسفانه این شیوه غلط و شیطانی و ضدقانون در جمهوری اسلامی نیز توسط عده‌ای معمول شده و با استفاده از گروه‌های شبه نظامی و افراد خام به اسامی مختلف، به دانشگاه‌ها، روزنامه‌ها، سینماها، کتابفروشیها، اجتماعات مردمی و حتی به نماز جمعه‌ها و بزرگان حمله می‌کنند و امنیت را از جامعه سلب و کشور اسلامی را در جهان زیر سوال می‌برند؛ متأسفانه برخی از نیروهای انتظامی و اطلاعات به جای مقابله با آنان، یا با آنان همکاری و یا در برابر آنان سکوت می‌کنند؛ و برای همه روشن است که محرکین و تجهیزکنندگان این گروه‌ها و عاملین قتل‌های فجیع، انحصارگران و افرادی هستند که حاضر نیستند تسلیم قانون و عدالت و مساوات باشند و متأسفانه حوزه علمیه قم که باید مهد دانش و اجتهاد و معنویت و الگو برای جامعه باشد نیز گرفتار این بلای خانمانسوز شده است. محرکین این گروه‌های فشار و قتل‌های فجیع باید توجه کنند که اگر رژیم سابق از شیوه زورگویی و چماق‌داری نتیجه گرفت، آقایان نیز نتیجه خواهند گرفت". آیت الله منتظری در مورد رابطه با آمریکا خاطر نشان می‌سازد که حکم آیت الله خمینی برای قطع رابطه موقتی بوده است و ممکن است بر حسب شرایط سیاسی و اقتصادی این حکم را تغییر داد. وی در این زمینه تصریح می‌کند که: "افراد متخصص و کارشناس در سیاست خارجی ایران هماهنگ با متخصصین وزارت خارجه باید بدون لحاظ حب و بغض‌ها و جناح‌بندیهای کشور، منافع و مضار آن را در شرایط فعلی بررسی نمایند و اگر تشخیص دادند مصلحت در تجدید رابطه است قاطعانه اقدام شود. اگر بنا باشد سؤ سابقه موجب ترک رابطه باشد، انگلیس و روس در گذشته بیش از آمریکا به ایران ضربه زده‌اند، پس ملاک شرایط فعلی کشور و جهان و مصالح انقلاب و نظام است نه جریان‌گذشته."

دلایل امتناع سروش از مناظره با مصباح یزدی

طبق ادعای صدا و سیما جمهوری اسلامی، دکتر عبدالکریم سروش متفکر اسلامی، دعوت این سازمان را برای مناظره با مصباح یزدی، یکی از نظریه پردازان جناح راست سنتی نیدرفته است. دفتر دکتر سروش در توضیحی که در این زمینه به روزنامه "اخبار" چاپ دوم اسفند ۱۳۷۷ ارسال نموده، از جمله خاطر نشان ساخته است: "آقای دکتر سروش هیچگاه اصل مناظره را رد نکرده اند... (بلکه) اولاً نابرابری دو طرف مناظره را متذکر شدند و گفتند در حالی که برای آقای مصباح امکان استفاده از همه گونه حقوق شهروندی و هرگونه وسایل تبلیغی موجود است، برای دکتر سروش حتی یک سخنرانی ساده دانشگاهی ممکن نیست. ثانیاً انصار حزب الله و حامیانشان کسانی بودند که مجال فعالیت آزاد علمی را از دکتر سروش گرفتند و آقای مصباح حرکات ضدفرهنگی و ضدآزادی و ضدامنیت انصار حزب الله را محکوم کنند. مسئولان رادیو و آقای مصباح هیچ کدام زیر بار این شرط نرفتند و گفتند انصار در فعالیت خود آزادند و ما آنها محکوم نمی کنیم. دکتر سروش هم حاضر به مناظره با کسانی که طرفداران بی چون و چرای حرکات ضدفرهنگی انصارند نشدند." دفتر دکتر سروش در پایان می افزاید: "معنی ندارد که مناظره در دستگاهی و با کسانی برگزار شود که حاضر نیستند حتی یک تقبیح لفظی ساده نسبت به کسانی روا دارند که فلسفه وجودیشان نقض حقوق اولیه انسان و منع آزادی و امنیت مناظره است."

بازتاب فعالیت دوباره کانون نویسندگان در مطبوعات

روزنامه نشاط که به سردبیری شمس الواعظین به جای جامعه و توس منتشر می شود، در شماره ۱۵ اسفند ۱۳۷۷ خود، گزارش مفصلی در مورد دوران تازه فعالیت کانون نویسندگان ایران منتشر کرده است. این روزنامه خاطر نشان ساخته است که نشست مقدماتی کانون نویسندگان، پس از مذاکره و رایزنی با مقامات دولتی و مراجع قانونی و سرانجام موافقت کتبی مهاجرانی وزیر ارشاد، بلافاصله برگزار شده است. لازم به یادآوریست که نشست مقدماتی در منزل سیمین بهبهانی بر پا شد و در آن اعضای هیئت دبیران موقت کانون، با رای مخفی حاضرین انتخاب شدند که به ترتیب حروف الفبا عبارتند از: سیمین بهبهانی، علی اشرف درویشیان، شیرین عبادی، کاظم کردوانی و هوشنگ گلشیری. در این نشست از جمله محمد رضا باطنی سخن گفت و از دو تن از فعالان کانون یعنی مختاری و پوینده به عنوان "شهادی اهل قلم" نام برد. خانواده های مختاری و پوینده نیز از میهمانان این نشست بودند.

روزنامه زن نیز در شماره ۲۲ اسفند ماه خود، تقدیر از نویسندگان ایران توسط وزیر ارشاد و تقدیم لوح زرین به شخصیت های اهل قلم را ستوده و از آن به عنوان عصر جدید ادبیات و آشتی نویسندگان و دولت، یاد کرده است. باید یاد آور شد که وزیر ارشاد در مراسمی جمعی از نویسندگان کشور را به عنوان برگزیدگان ۲۰ سال ادبیات داستانی مورد تقدیر قرار داده بود. سیمین دانشور، محمود دولت آبادی، منیرو روانی پور و فتنه حاج سیدجوادی از جمله این برگزیدگان بودند.

در جستجوی فرصت مناسب برای قتل سلمان رشدی!

در حالیکه محمد خاتمی با سفر به کشورهای اروپایی، به دنبال بهبود روابط جمهوری اسلامی با این کشورها و عادی سازی سیاست خارجی ایران است و در حالیکه وزیر ارشاد او مهاجرانی، چندی پیش یکبار دیگر تصریح نموده است که دولت ایران برای قتل سلمان رشدی اقدام نخواهد کرد، آیت الله حسن صانعی، سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد اخیراً یکبار دیگر تاکید کرد که حکم سلمان رشدی اجرا خواهد شد. صانعی در گفتگویی با روزنامه جمهوری اسلامی اعلام نمود: "فکر نابودی سلمان رشدی یک فکر زنده است که برای عملی شدن، فرصت مناسب را جست و جو می کند." آیت الله صانعی در دهن کجی خود به تلاش های دولت خاتمی برای عادی سازی مناسبات با غرب، خاطر نشان می سازد: "ایران اسلامی در دفاع از حکم خدا کاملاً جدی و مصر است و حکم خدا بر هر مسلمانی که توان و قابلیت اجرای آن را دارد، واجب است." وی با اشاره به متعصبین مذهبی که در اقصا نقاط جهان آماده عملیات ترور هستند، تاکید می کند: "عده زیادی در کشورهای مختلف، آماده اجرای این حکم شده اند و مسلم بدانید این حکم روزی اجرا خواهد شد و اقدامات حفاظتی و امنیتی، طرفی برای سلمان رشدی نخواهد بست."

شبکه آدمکشان وزارت اطلاعات و قربانیان گمنام

به گزارش روزنامه زن، کمیته تحقیق که از طرف محمد خاتمی مامور رسیدگی به قتل های سیاسی شده بود، اخیراً موفق به کشف جنایتی شده است که طی آن آدمکشان وزارت اطلاعات یکسال پیش یک مهماندار هواپیما به نام فاطمه قائم مقامی را به طرز فجیعی از بین برده اند. دکتر بیژن جعفر زاده همسر مقتول که به کمیته تحقیق احضار شده است، ضمن تایید این موضوع، از بیان علت و انگیزه عاملان قتل همسرش خودداری کرده است. او یاد آور شده است که مسئولین مربوطه برای جلوگیری از فرار برخی متهمان، وی را از انشای ماجرای قتل در مقابل جرایم، منع کرده اند.

معلوم می شود که ماجرای قتل مختاری و پوینده تنها نوک کوه یخ جنایات شبکه آدمکشان وزارت اطلاعات است و طی سالهای اخیر افراد گمنام زیادی قربانی خودسریهای جنایتکارانه این وزارتخانه بوده اند. باید منتظر شد و دید که کمیته تحقیق چه زمانی گزارش تحقیقات خود را در اختیار مردم خواهد گذاشت.

یک سهمیه زندان برای هر شهروند!

به دنبال بازداشت حجت الاسلام کدیور، روزنامه نشاط در ستون "یک نگاه" خود به تاریخ ۲۰ اسفندماه، مطلبی با عنوان بالا به قلم محمد جعفر مظفر درج نموده است. او می نویسد: "انقلاب اسلامی که به پیروزی رسید کسانی این اعتقاد و ایده آل دیرینه را مطرح کردند که: «در اسلام زندان نداریم!»... در سالهای اخیر گروهی که متأسفانه عمدتاً در کسوت روحانیت هستند با اعمال شیوه های غلط ثابت کردند که نه تنها در اسلام زندان داریم بلکه خیلی خوب هم داریم. آنقدر به راحتی آب خوردن فرمان زندانی شدن افراد را صادر می کنند که زندان به صورت یک واقعیت و چاشنی زندگی مردم در آمده است. اول آدمها را زندانی می کنند و بعد شروع به بررسی و تحقیق، که آیا جرمی اتفاق افتاده است یا نه؟!... و حالا با دستگیری و زندانی شدن محسن کدیور که باید به پاس عالم بودن او شانس را عزیز بدانند و او را بلند مرتبه گردانند، این فکر برایم تبدیل به یقین شد که هر شهروند ایرانی همانطور که مثلاً باید خدمت وظیفه را انجام دهد (آنهم فقط مردان)، یک سهمیه زندان نیز برایش در نظر گرفته شده است (در اینجا دیگر میان زن و مرد فرقی نیست. تنها شهروند بودن آن هم از نوع درجه ۲ و ۳ ملاک است) و باید پذیرفت که زندان نمک زندگی است و راه گریزی از استفاده از این سهمیه برای هیچکس نیست و به قول معروف نوبت همه خواهد رسید. دیرو زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. مگر آنکه قبل از رسیدن نوبت او ملک الموت به فریادش برسد."

"جبهه" به جای "شلمچه"

مدتی پس از تعطیلی نشریه "شلمچه"، سرانجام نخستین پیش شماره "جبهه" به جای آن منتشر شد. صاحب امتیاز این هفته نامه احمد کاظم زاده و سردبیر آن مسعود ده نمکی است و آنها باید در واقع سخنگوی بخشی از نیروهای متعصب و بازی خورده بسیجی به حساب آورد که اجتماع را همواره به عنوان صحنه جنگ می بینند و سیاستی پرخاشگرانه و سازش ناپذیر دنبال می کنند و به همین دلیل اکثراً به عنوان گروه فشار در خدمت سیاست راست سنتی قرار دارند. در اولین سرمقاله "جبهه" به قلم ده نمکی آمده است: "جبهه ما جناح چپ و راست ندارد. همه اش یک خط است. در جبهه ما یک میدان مین وجود دارد و یک معبر. آن معبر، ولایت است. پای هرکسی از این معبر بیرون رود، روی مین های چپ و راست خواهد رفت." بد نیست یادآوری کنیم که ده نمکی اخیراً در گفتگویی با "صبح امروز" ضمن حمله به روشنفکران دینی و شخصیت های اصلاح طلب، صریحاً از بازداشت حجت الاسلام کدیور توسط دادگاه ویژه روحانیت که اعتراضات گسترده ای را در کشور به دنبال داشت استقبال کرده بود. به عقیده ده نمکی این بازداشت خیلی دیر انجام شده است، چرا که: "امروزه امثال کدیورها، اصغرزاده ها و عباس عبیدی ها نقش چساق و تفنگ را در جامعه دارند و به دنبال رفورمی با نام دین هستند... و نمی توان به آنها با اندیشه پاسخ داد."

جالب اینجاست که به دنبال بازداشت کدیور، چند تن از یاران او از جمله عبدا لله نوری، اکبر گنجی و نیز خواهر او جمیله کدیور که همسر مهاجرانی است، اظهار داشتند: "حالا که محسن کدیور را گرفته اید، لطفاً ما را هم بگیرید". این مساله دستمایه طنزی شده است که در روزنامه نشاط به تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۷۷ تحت عنوان "لطفاً ما را نگیرید"، درج شده است. نویسنده این طنز می نویسد: "ما اساساً با گرفتن خودمان توسط هر نیروی گمنام، خودسر، راست، چپ و غیره مخالفیم و با توجه به قضایایی که احتمالاً مهم است موارد زیر را در مخالفت با دستگیری خودمان اظهار می کنیم:

۱ - اینطور نیست که یک نفر را بگیرند و ما بعد از اینکه او را گرفتند فکر کنیم مثل او فکر می کنیم و اساساً ما یک نیروی لیبرال بوده و قبل از دستگیری یک نفر همانطور فکر می کنیم که در حین دستگیری یا بعد از دستگیری و واضح و روشن است که ما مثل آقای کدیور فکر نمی کنیم، چون ایشان یک آدم دیگر است و اساساً با اینکه همه مثل هم فکر کنند حتی برای نجات کسانی که زندانی شده اند مخالفیم.

۲ - با توجه به اینکه اگر قرار باشد همه را بگیرند کسی باقی نمی ماند، لذا پیشنهاد می کنیم ما را نگیرند که بتوانیم در مراسم آزادی کسانی که گرفته اند اظهار نظر و سخنرانی کنیم.

۳ - پیشنهاد می کنیم در راستای اینکه لازم است کسانی را بگیرند، آقای مهاجرانی و آقای جلالی پور را بگیرند؛ ما می دانیم که ایشان کار زیادی ندارند و گرفتن ایشان به هیچ جا لطمه نمی زند.

۴ - با عنایت به اینکه اگر قرار باشد همه را بگیرند، زندان اوین جا کم خواهد آورد پیشنهاد می کنیم کسانی که نمی خواهند گرفته شوند به زندان اوین بروند و بقیه در شهر باشند.

نتیجه اخلاقی: اندیشه خوب است، ولی زندان خوب نیست.

نتیجه اجتماعی: در راستای انواع توسعه، هنوز زندان اوین به اندازه کافی بزرگ نیست."

مجریان گوش به فرمان ...

هومان‌یستی فرهنگ اروپا پرداخت. "آلمان هیتلری" کوشید به جای تمام ارزشهایی که مورد حمله قرار داد ارزش های نوینی عرضه کند. در این جهان بینی نوین گروه ها و نوادهائی از قبل به نابودی محکوم شده و پاره ای به عنوان برده شناخته شده بودند. در تحقق بخشیدن به این درک نوین "اردوگاه های مرگ" نقش محوری بازی کردند و در این نظام ارزشی زجر و شکنجه یک یهودی، روس یا لهستانی نه امری تاسف آور بلکه ضروری و قدم در راه تحقق بخشیدن به نظام نوین بود.

نویسنده با توجه دادن به اینکه در اردوگاه های کار اجباری به هیچوجه سعی در حداکثر بهره وری و "راسیونالیزه کردن" کار نبوده بلکه در درجه اول شکنجه و نسل کشی مورد توجه بوده با یادآوری اینکه "راه پیمانی های مرگ" را با دلایل اقتصادی نمی توان ریشه یابی کرد، بر این نکته انگشت می گذارد "ناسیونال سوسیالیسم" یک انقلاب عظیم و کجرفته بود که بدون عوامل اقتصادی از جمله بحران عظیم دهه ۲۰ به وجود نمی آمد ولی توجیه عمل کردهای آن از جمله "نسل کشی" یهودیان و برده سازی اسلاوها بر مبنای محاسبات اقتصادی غیرممکن است. این عملکردها را فقط ناشی از تسلط یک فرهنگ کور نژاد پرستانه بر جامعه و آنها با شرکت تمام اقشار و طبقات آلمانی از توده های مردم گرفته تا طبقات فرهیخته جامعه می توان توضیح داد.

مطالعه کتاب از آن جهت که با دیدی جدید و متفاوت از آثاری چون "ظهور و سقوط رایش سوم" نوشته شده و درکنار اخباری که این روزها در ارتباط با طلاها و الماس های ریزه شده یهودیان و ذخیره آن در بانک های سوئیس می شنویم، می تواند دید همه جانبه تری به ما بدهد که بدون شک برای یک بازنگری عمیق به مسائل اجتماعی بدان نیاز داریم.

یادآوری این نکته را در پایان ضروری می دانم که نویسنده در مقدمه بر چاپ آلمانی کتاب تصریح می کند که پس از جنگ دوم فرهنگ نوین و دموکراتیکی در آلمان فدرال پدید آمده که نسل نوینی را با دیدگاههای نو پرورش داده است.

به یاد سیاوش کسرایی

سه سال از خاموشی حزن انگیز سیاوش کسرایی، شاعر مردمی گذشت. اخیراً دوستی نسخه ای از مجله "بهداشت همگانی" منتشره در مهر ماه ۱۳۳۲ را در اختیار ما گذاشت که شعری از سیاوش کسرایی زینت بخش آن است. کسرایی بسیار جوان این شعر را دو ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد سروده است. از شگردهای این قطعه طنز آمیز آنست که جمع بست حروف اول ابیات آن، شعار "یانکی گو هوم" (آمریکایی به خانه برگرد) می شود که منعکس کننده حال و هوای سیاسی آنروز و نمایانگر ذوق و قریحه خوش شاعری باریک بین و متعهد است. با چاپ این قطعه شعر، یاد او را گرامی می داریم.

مناظره پشه مالاریا با "د.د.ت"

یکروز پشه گفت به "د.د.ت" ای فلان

از چیست گشته ای تو مرا خصم روح و جان

آیا برای خوردن روزی در این دیار

در خون کشند بال و پری خرد و ناتوان

نامش نظافت است که نابود می کنی؟

قومی گرسنه را همه بی نام و بی نشان

کی کردگار بر تو ببخشد که با دمت

آواره می کنی تو مرا در دل شبان

یاران من ز سم تو در خاک خفته اند

ای قاتل شرور گروه ستمکشان

گفتش که ای پشه برو و ژاژخا مباحش

این نغمه های بیهوده در گوش من مخوان

وای ار که آه من به کف آرد عنان تو

دودت کند چو دود فرستد به آسمان

هر چند گفته اند که "د.د.ت" الکن است

لیکن بترس از اثر زخم این زبان

وز خون خلق خوردن خود شرم نایدت

ای شبرو سبکسر و خونخوار بی امان

مامور دولتم من و معذورم از عذاب

رو دور شو ز کشور من ای فلان فلان!!

در گاهوار زایش آینده

برای محمد مختاری

خاک پذیر است
بانگش ولی به اوج گراینده است
جانش ولی ز گوهره فرد است
در واژه واژه های نوشتارش
فردا زیان گشوده و گویاست.
*
در کوچه های شهر صفاهان،
یا پرتجای بیابان ری،
یا هر کنار و گوشه تهران،
هر بار با هجوم و ربودن ها،
در حلقه کبود به گردن ها،
با واژگان خانه خونریز،
دیروز می نویسد:
من زنده ام!
دیروزهای مرده تاریخ
تنپوشی از دروج بر تن خود راست کرده که پوینده ام!
*
فردا - که خود، ز مردن دیروز زاده است هم امروز - می
نویسد اما.
- بر روی تابلوی آبی افق،
با جوهر شوندرگی و عشق -
هرگز میان زشتی و زیبایی،
جائی برای حرف مدارا نیست!
دیروز اگر هزار بار فرا روید،
در ذات خویش مرده و فردا نیست!
فردا که خود ز گوهر تاریخ است،
جز رو به سوی پاکی و آزادی،
با گامهای دانش پویا نیست!
*
خورشید شام،
تلخ نشسته ست در افق!

م. آزر م (نعمت میرزازاده)
مونتال ۲۵ دسامبر ۱۹۹۸

خورشید
سته
می شکنند در خویش
و تکه های ابر پراکنده می شوند
با اشکهای ریخته در باد
اینک نسیم، خیس می وزد از چارسوی تلخ
و چشمها ز رویش آویزه بلورهای تر آکنده می شوند
و چلچراغ می شکنند در یاد.
*
خورشید چشمهای روشن خنداناش اما
روشنتر از همیشه شکفته ست تابناک در افق ذهن
هم برفراز کاروان عظیمی که تلخ بدرقه اش می کند
تا آستانه
تا گذر از فصل
آنجا که چشمزخم به جانش نمی رسد
تا گاهوار زایش آینده
فصل و نسل
*
خورشید چشمهای نجیبش شکفته است فرا روی
راهسپاران
تابوت، باد می سپرد روی شانه های رفیقان و کاروان.
آغاز اش رسیده به امروز
پایانه اش هنوز در دل تاریخ میهن است
خورشید چشمهای محمد شکفته است
بر روی تابلوی آبی افق
زان سان که روی تابلوی دست نقش زنده مریم
*
این کاروان سپیده فردا را
در گاهوار زایش تاریخ می شناسد و می خواند
در چشمهای او.
یاران بی شمار که اینگونه گرم بدرقه اش می کنند
گوئی به یادمانی نوزادی اش،
و آغاز زنده ماننی تاریخی اش شتافته اند.
تن را در آستانه خاموش

Price:

Germany : 4 DM

France : 15 FF

USA : 3 \$

Austria : 30 ÖS

Sweden : 18 SEK

Italy: 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

Rahe Azadi

N° 63 April . 1999

راه آزادی مشترک می پذیرد:

برای اشتراک نشریه ما کفایت فرم در خواست را پر کرده و به همراه یک کپی از رسید پرداخت هزینه اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.

توضیح :

- ۱ - راه آزادی در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود. بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکاست.
- ۲ - برای بهبود در رسیدگی به وضع مشترکین، آغاز و پایان یکسال اشتراک، اول ژانویه هر سال منظور می شود.
- ۳ - لطفاً ما را به موقع از تغییر آدرس خود مطلع کنید، تا در رسیدن نشریه به شما وقفه ای ایجاد نگردد.
- ۴ - در صورت تاخیر در دریافت نشریه، فوراً ما را در جریان بگذارید.
- ۵ - هزینه اشتراک را می توانید از طریق نقدی، چک، حواله پستی و یا واریز کردن حق اشتراک به یکی از شماره حسابهای بانکی زیر بردارید.

آدرس بانکی در آلمان :	
KUTSCHBACH	نام دارنده حساب:
350685103	شماره حساب:
Postgiroamt Berlin	نام بانک:
100 100 10	کد بانکی:

آدرس بانکی در فرانسه :	
BPROP SAINT-CLOUD	نام بانک:
	شماره حساب بانکی:
CPTÉ NO 01719207159	
GUICHET 00017	باجه :
BANQUE 18707	شماره بانک :
CLERIB 76	

آدرس بانکی در سوئد:	
	نام دارنده حساب:
ATABAK F.	
	شماره حساب:
POSTGIROT	
	شماره بانک :
1473472 - 7	



فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را از طریق

پرداخت نموده و گواهی رسید را به آدرس راه آزادی ارسال کرده ام.

آدرس پستی راه آزادی :	
Postfach 130101	
13601 Berlin	
Germany	